نقش حضرت زینب در اسلام

زهرا تاتی

مقدمه

جهان اندیشه انسان کامل، از بلندی کوه‌ها و پهنه دریاها و اقیانوس‌ها، بلندتر و فراخناتر است. ژرفای فکرتش از ژرفای همه‌ی آب‌های جهان، عمیق‌تر و دسترسی به کنه و عمق آن مشکل‌تر. چگونه افراد عادی و معمولی می‌توانند به آسمان‌های علم و دانش و اندیشه انسان کامل دست یابند و بدانجا عروج کنند و از عمق اندیشه او باخبر شوند؟!

حضرت زینب در شهر مدینه در سال هشتم هجرت مطابق با ۶۲۷ هجری چشم به جهان گشود. نام مادرش فاطمه الزهرا دختر پیامبر می‌باشد و نام پدرش علی بن ابی‌طالب است. این نام را پیامبر برای او انتخاب کرد تا خاطره از دست رفته خود زینب را زنده نگهدارد. از القاب حضرت زینب می‌توان صدیقه الصغری، عصمه الصغری، ولیه الله العظمی، عقیله القریش و ... نام برد.

حضرت زینب تا حدود پنج سالگی در کنار پیامبر اکرم (ص) و در آغوش مادرش فاطمه الزهرا پرورش یافت. سرنوشت چنین مقدر کرده بود که حضرت زینب از آغاز کودکی تا آخرین روز حیاتش با غم و اندوه و مصیبت هم آغوش باشد. در همان دوران کودکی ناظر مرگ جد بزرگوارش محمد (ص) و مادرش فاطمه الزهرا بود و بعد از آن دو مسئولیت تربیت و پرورش زینب بر عهده علی (ع) گذارده شد و از آن به بعد در مکتب امیرالمؤمنین (ع) به آموختن کلمات و فضائل معنوی مشغول بود تا اینکه در سال هفدهم هجری به همسری پسر عمویش عبدالله بن جعفر در آمد.

حضرت زینب در مدت پنج سال دوره سخت حکومت علی (ع) همواره کمک کار و تسکین بخش غم‌های پدر بودند چون علی (ع) در محراب عبادت با شمشیر ابن ملجم مرادی ضربت خوردند. پرستاری آن حضرت را بر عهده گرفتند و بعد از شهادت پدر در کنار برادرش امام حسن (ع) بودند. وقتی که در سال پنجاه هجری امام حسن را معاویه مسموم کرد بار غمخواری و پرستاری برادر با زینب بود و بعد از شهادت امام حسن (ع) در خدمت امام حسین (ع) بودند و موقعی که در سال شصت هجری امام حسین (ع) عازم مکه شدند همراه آن حضرت از مدینه خارج شدند و از آن لحظه به بعد تا روز عاشورا در خدمت به قیام ابا عبدالله تلاش می‌کردند و لحظه‌ای از آن حضرت جدا نشدند.

در روز عاشورا با ایثار جان چند برادر و فرزند و برادر زاده و ... و فداکاری در راه خدا را به حدی رسانید که حتی ملکوتیان را به تعجب واداشت و از عصر عاشورای سال شصت هجری به بعد رسالت پیام‌رسانی خون شهیدان و سرپرستی و رهبری اسیران نهضت عاشورا را بر عهده گرفت و لحظه‌ای از حمایت امام زین‌العابدین (ع) غافل نشد و بارها در این سفر خوف‌ناک جان حضرت را از خطراتی که او را تهدید می‌کرد نجات بخشید.

با ایراد خطبه‌های آتشین پایه‌های کاخ ستم بنی امیه را به لرزه در آورد و در یک کلام با این همه تبلیغات و نقشه‌های دشمنان را خنثی و نفاق منافقان را رسوا و غفلت غافلان را برطرف ساخت و اگر تلاش بی‌نظیر و فداکاری کامل زینب نبود به یقین جریان کربلا و بنی امیه یا به فراموشی می‌سپردند یا از مسیر حیاتبخش خود منحرف می‌کردند و آن حضرت در نهایت بعد از انجام کامل این رسالت سنگین، یک سال و نیم پس از جریان عاشورا در سال شصت و دو هجری با کوله‌باری از غم و اندوه چشم از جهان فرو بست.

زینب (ع)، دختر فاطمه و علی (ع)، در مقابل سهمگین‌ترین حادثه خونین بشری و حوادث دردناک نادر تاریخ انسان‌ها، آنچنان مردانه ایستاد که عظمت او، و شکوه ایمان و اوج جهان‌بینی و معراج عشق و عرفان او به خدا بعد از برادرش، شکوه هر شکوهمند تاریخ سالکان به سوی الله را تحت الشعاع قرار داد.

زینب با بار سنگین رسالت روشنگری خط امام شهید (ع) یعنی خط قرآن و خط رسول و در نتیجه خط خدا، در لباس اسارت، با آن همه نیروهای بازدارنده و روانکاه و تحقیرها و توهین‌ها علاوه بر همه‌ی آن داغ‌ها و مصیبت‌ها، آنچنان برای بقای خط حسین (ع) یعنی حقایق دین و اصل و اصول اسلام راستین، مکتب تشیع سرخ علوی جهاد کرد که هیچ قلمی و هیچ بیانی را یارای تحریر و تقریر آن نیست! و جز خدا و اسلام، سپاس و قدردانی از او را وافی نه!

یاد زینب، راه زینب، طرز تفکر زینب، ایدئولوژی و جهان‌بینی زینب، راه حسن (ع) و حسین (ع) و قرآن بود و این چراغ می‌رفت که خاموش شود آن هم به دست امویان، اما خدا نخواست.

این تحقیق دارای شش فصل می‌باشد:

فصل اول، عنوان‌های آن شامل: دوران کودکی حضرت زینب، تولد و نامگذاری، خاطره دوران کودکی حضرت زینب، مصیبت‌ها و اندوه‌ها و ....

فصل دوم، عنوان‌های آن: شروع زندگی جدید و مسئولیت‌های حضرت زینب کبری، ازدواج، شوهر حضرت زینب عبدالله بن جعفر، شوهرداری حضرت زینب و ....

فصل سوم، عنوان‌های آن: زینب در صحنه کربلا و پیام‌آور خون شهیدان، شب عاشورا، روز عاشورا، دستیاری امام حسین (ع)، شام غریبان و ....

فصل چهارم، عنوان آن شامل: خطبه‌های زینب (س) خطبه اول زمانی که وارد کوفه شدند و خطبه دوم در برابر عبیدالله بن زیاد، خطبه سوم در برابر یزیدبن معاویه.

فصل پنجم، عنوان آن شامل: منزلگاهی مسیر، قصه زنی که نذر کرده بود، خواب دیدن حضرت زینب مادرش فاطمه الزهرا (س) را.

فصل ششم، عنوان آن شامل: ویژگی‌ها و فضائل حضرت زینب، ویژگی‌های علمی حضرت زینب، عبادت و پرستش زینب (س)، محل دفن حضرت زینب، عاقبت کار قاتلان و ....

تبیین موضوع، ضرورت و اهمیت آن

نقش یعنی وظیفه و اعمال و کارکردهایی که فردی برای رسیدن به هدفی

انجام می‌دهد.

نقش حضرت زینب در اسلام بیان سیره و زندگینامه بانوی بزرگ اسلام و همراهی و نیابت آن بانو در صحنه کربلا از اباعبدالله الحسین (ع) و نحوه پیام‌رسانی وی از طریق اسارت در کوفه و شام و ویژگی‌های اخلاقی و تبلیغی آن حضرت در جهت دفاع از اسلام ناب محمدی است. دلیل انتخاب این موضوع فکر می‌کنم یک سعادت بزرگ بوده که خداوند نسیب من فرمود تا بتوانم درباره این بانوی بزرگوار به تحقیق بپردازم.

لزوم آشنایی با زندگینامه آن بزرگوار و اهدافی که برای حفظ اسلام و آرمان‌های اسلام دنبال کردند بسیار ضرورت دارد تا به جامعه به عنوان یک الگوی نمونه معرفی شود تا جوانان و زنان از آن به عنوان بهترین الگو از لحاظ حجاب در زندگی بشری از اهمیت فراوانی برخوردار است و موجب حفظ پایه‌های خانواده و از بین رفتن بی‌بند و باری و انحرافات جنسی می‌شود و موجب کاهش آمار طلاق و پایبندی به اصول خانوادگی حجاب بسیار ضرورت دارد و حضرت زینب می‌تواند بهترین الگو از لحاظ حجاب و هم از لحاظ اخلاق و بردباری برای زنان مسلمان باشد.

طرح مسئله و پرسش‌های تحقیق

سؤالات اصلی

۱- دوران کودکی حضرت زینب چگونه گذشت؟

۲- حضرت زینب چه مسئولیت‌هایی را به عهده گرفت؟

۳- نقش مهم حضرت زینب در صحنه کربلا چه بود؟

۴- خطبه‌هایی را که حضرت زینب در مجالس بیان فرمودند چه می‌باشند؟

۵- در طول اسارت چه اتفاقاتی برای حضرت زینب پیش آمد؟

۶- ویژگی‌های برجسته حضرت زینب چه می‌باشد؟

سؤالات فرعی

۱- خانواده حضرت زینب چه کسانی بودند و چه معصیت‌ها و اندوه‌هایی بر او وارد شده است؟

۲- شوهر حضرت زینب چه کسی بود و چرا همراه ایشان در صحنه کربلا حضور نداشتند؟

۳- حضرت زینب در روز عاشورا شاهد چه اتفاقاتی بود؟

۴- ویژگی‌های علمی حضرت زینب را بنویسید؟

اهداف و فوائد تحقیق

هدف از این تحقیق آشنایی با زندگینامه حضرت زینب و الگو قرار دادن آن به عنوان یک بانوی نمونه در حفظ حجاب و دفاع از اسلام و ارزش‌های اسلامی و صبر و بردباری بی‌اندازه ایشان در تمام مراحل زندگی و مشکلاتی که برای این بانوی بزرگ پیش آمد تا بتوانیم با پیروی از این بانوی بزرگ راه سعادت را در پیش گیریم و در زندگی موفق‌تر باشیم و نیز نقش زن در اسلام و دفاع از اسلام و آرمان‌های اسلام را به جامعه زنان ادائه دهیم.

بررسی پیشینه و سابقه موضوع

۱- در کتاب شیر زن کربلا، نوشته دکتر عایشه بنت الشاطی ترجمه: سید رضا صدر انتشارات حافظ در ابتدا به معرفی حضرت زینب می‌پردازد. او دختر فاطمه الزهرا (س) و پدرش علی بن ابی طالب است که در دانش و تقوی و شجاعت جوانمرد قریش بود و سپس به بیان دوران کودکی اندوهناک او می‌پردازد که جد بزرگوار خود محمد (ص) و سپس مادرش فاطمه الزهرا را از دست می‌دهند و او برای برادرش در خانه نقش یک مادر ایفا می‌کرد. زینب وقتی به سن ازدواج رسید با پسر عمویش عبدالله بن جعفر ازدواج می‌کند و ثمره این ازدواج چهار پسر به نام محمد، عون، عباس، اکبر است و یک دختر به نام ام کلثوم که به ازدواج پسر عمویش قاسم در آمد. سپس به بیان نقش حضرت زینب در صحنه کربلا می‌پردازد زینب ناظر بر حوادث کربلا بود و او باید از هدر رفتن خون شهیدان جلوگیری کند موقعیت زینب پس از نبرد کربلا سبب جاویدان ماندن این خاطره است.

۲- در کتاب انقلاب زینب کبری نوشته علی علامه حائری، انتشارات تابان چاپ اول سال ۱۳۷۸. در این کتاب در ابتدا مقداری از زندگی حضرت محمد سخن به میان آمده و سپس به بیان زندگی حضرت زینب پرداخته دوران کودکی او را شرح داده و اینکه به ازدواج عبدالله بن جعفر در آمد و اینکه در صحنه کربلا چه اتفاقاتی افتاد و حضرت زینب چگونه عمل کرد و دختر زهرا معنی زیر بار نرفتن ظلم و در برابر ظالم استقامت ورزیدن را نشان داد و با قدرت روحی کاخ ستمگران را ویران ساخت و به جهانیان اعلام کرد که با از خود گذشتن می‌توان قدرتمندترین ستمکاران را کوبید.

۳- کتاب ریاحین الشریعه، نوشته ذبیح الله محلاتی در مورد حضرت زینب (س) مطالبی بیان کرد که از جمله: حضرت زینب کبری دختر امیرالمؤمنین و فاطمه الزهرا در سال ششم هجرت متولد شد و دارای القاب زیادی است. از جمله عصمت الصغری، ولیه الله العظمی، صدیقه الصغری و ... و آن حضرت در کنار افراد بزرگی چون حضرت محمد (ص) و پدرش علی (ع) پرورش یافت که معلم عالم بشریت بودند.

زینب مصیبت‌های زیادی را متحمل شد وفات جدش رسول اکرم و مادرش فاطمه زهرا. زینب به ازدواج پسر عمویش عبدالله در آمد و حضرت زینب همراه برادرش به صحنه کربلا رفت و شاهد بر آن حوادث بود. او می‌بایست از هدر رفتن خون شهیدان جلوگیری کند و با بیان خطبه‌های خود که در مجالس مختلفی بیان داشت روح شهیدان را زنده کند.

۴- در کتاب خصائص زینبیه نوشته سید نورالدین جزایری انتشارات مسجد مقدس جمکران، بیشتر به بیان خصائص و القاب حضرت زینب و توضیح و شرح آنها

پرداخته و در مورد زندگانی حضرت زینب سخن چندانی به میان نیامده فقط القاب او را نام برده و در مورد هر کلام توضیح مختصری بیان فرمود. که از جمله آن القاب صدیقه الصغری، عصمه الصغری، ناموس الکبری، الراضیه بالقدر و القضاء، امنیه الله، فهمه غیر مفهمه، شریکه الحسین سید الشهداء، عابده، محدثه، عالمه و ....

۵- کتاب خطبه‌های حضرت زینب (س) نوشته محمد مقیمی؛ این نویسنده نیز مانند نویسندگان دیگر ابتدا شرح مختصری از زندگی حضرت زینب، دوران کودکی حضرت زینب و اندوه‌ها و مصیبت‌هایی که بر او وارد شده بیان فرمود. سپس به بیان نقش حضرت زینب در صحنه کربلا می‌پردازد و خطبه‌هایی که در مجالس متعددی بیان فرمودند اولین خطبه را در کوفه ایراد فرمود و دومین خطبه را در دربار عبیدالله بن زیاد ایراد فرمودند.

زمانی که عبیدالله به زینب گفت: «سپاس خدایی که شما را رسوا کرد، کشت و آنچه آورده بودید دروغ شمرد» زینب در پاسخ گفت: «سپاس و ستایش سزاوار آن خدایی است که ما را به وسیله پیامبرانش کرامت بخشید و از پلیدی پاک گردانیده جز این نیست که شخص بدکار رسوا و فرد نابکار دروغگو باشد و این دو صفت برای کسانی که غیر از ماست».

و خطبه دیگر را حضرت زینب در مجلس یزید بیان نمودند حضرت زینب به یزد گفت:

«ندریدی مگر پوست خود را و نبریدی مگر گوشت خود را».

تعریف مفاهیم و اصطلاحات کلیدی تحقیق

زینب: زینب مأخوذ از زنب است از باب فرح یعنی فربه می‌باشد. فربهی در حیوان به کثرت گوشت و پیه اوست و در درختان کنایه از کثرت شاخ و برگ و فربهی در انسان اشاره است به وفور صفات حسنه و اوصاف پسندیده و همچنین به معنی درخت نیکو منظر نیز می‌باشد.

عصمت الصغری: این ملکه عصمت را خدا با این مخدره انعام کرده است و عصمتی که شرط امامت است در این مخدره وجود داشت.

ابن طلقا: در جایی حضرت زینب یزید را به ابن طلقا خطاب می‌کند یعنی در پرده داشتن الطلقا اشاره به فتح مکه است که رسول خدا بنی امیه را بر آنها منت گذارده آزاد نمود.

ابن زرقا: یعنی زن چشم کبود و این رنگ منفورترین رنگ‌ها در نزد عرب بوده. زرقا نامادر حکیم پدر مروان است که از روسپیان مشهور در زمان جاهلیت بود و بالای خانه‌اش علمی به قصد دعوت می‌افراشته است.

جعفر طیار: پدر عبدالله همسر زینب است و به این دلیل به او جعفر طیار می‌گفتند چون پیامبر در مورد او فرموده بود که: «شبی وارد بهشت شدم و جعفر را دیدم در حالی که با فرشتگان پرواز می‌کرد».

روش تحقیق

این تحقیق با توجه به عنوان آن به‌طور کلی از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است. اطلاعات موجود در این پایان‌نامه با توجه به اینکه به قصد بررسی وضعیت گذشته می‌باشد از نوع تاریخی است و همچنین این موضوع به قصد کشف حقایق بیشتر در رابطه با نقش حضرت زینب در اسلام انجام شده بنابراین به‌صورت بنیادی نیز ارائه شده است.

برای جمع‌آوری مطالب این پایان‌نامه از راه بررسی اطلاعات ثبت شده قبلی (متون و اسناد) و از طریق مشاهده نمونه‌های مختلف که در این مورد به چاپ رسیده استفاده شده است.

منابع مختلفی که در این پایان‌نامه استفاده شده عبارتند از:

۱- معاجم و لغت‌نامه‌ها از جمله: لغت‌نامه دهخدا؛

۲- کتاب‌های متنوعی در رابطه با این مباحث به چاپ رسیده از جمله کتاب

خطابه زینب کبری نوشته محمد مقیمی، ریاحین الشریعه جلد ۳۴ نوشته ذبیح الله محلاتی و ...

۳- استفاده از مقالات مختلف در این رابطه از جمله: مقاله صدیقه توانا درباره فضائل حضرت زینب مقاله مصطفی قنبرپور درباره ابلاغ پیام کربلا و ...

۴- استفاده از سایت‌های اینترنتی از جمله سایت گوگل و ...

با توجه به موارد فوق الذکر مطالب را در این زمینه جمع‌آوری کرده و در این تحقیق مورد استفاده قرار داده‌ام.

ساختار و محدوده تحقیق

این تحقیق شامل شش فصل می‌باشد:

فصل اول: دوران کودکی حضرت زینب را شامل می‌شود؛

فصل دوم: شروع زندگی جدید و مسئولیت‌های زینب کبری را بیان می‌کند؛

فصل سوم: در مورد زینب در صحنه کربلا و پیام آور خون شهیدان بحث شده است.

فصل چهارم: خطبه‌های حضرت زینب را بیان می‌کند.

فصل پنجم: به حضرت زینب در اسارت چه گذشت؟

فصل ششم: ویژگی‌های برجسته حضرت زینب را بازگو می‌کند.

مشکلات و موانع تحقیق

به‌خاطر کامل نبودن چند واحد درسی، این پایان‌نامه کمی عقب افتاد و نتوانستم آن را به موقع ارائه دهم و همچنین به‌خاطر کمبود منابع مختلف در کتابخانه‌ها نتوانستم مطالب را به موقع جمع‌آوری کنم.

فصل اول: دوران کودکی حضرت زینب

الف: نسب حضرت زینب (س)

نام پدرش، علی بن ابیطالب، جد بزرگوارش ابوطالب، مادربزرگ پدری‌اش فاطمه بنت اسد، نام مادرش، فاطمه دختر حضرت محمد (ص)، نیای مادری‌اش، رسول خدا، مادر بزرگش خدیجه دختر خویلد، برادرانش امام حسین و امام حسن، محمد بن حنیفه، قمر بنی هاشم، ابوالفضل العباس، عموهایش جعفر طیار، طالب، عقیل پدر مسلم خود عمه نه امام معصوم است[۱].

ب: تولد و نامگذاری

حضرت زینب در شهر مدینه سال هشتم هجرت مطابق با ۶۲۷ میلادی چشم به جهان گشود. حضرت محمد (ص) این نام را برای او انتخاب کرد. مژده رسید که زهرا دختری آورد و رسول خدا به او تبریک گفت و آن را زینب نام نهاد ۲[۲]. نام دختر تازه از دست رفته‌اش زینب را که اندکی پیش از ولادت این نوزاد از دنیا رفته بود، زنده نگاه دارد زیرا به آن حضرت از مرگ زینب اندوهی بی‌پایان دست داده بود دختری که از دست پیغمبر رفته بود بزرگترین دختران آن حضرت بود که به همسری خاله‌زاده‌اش ابوالعاص بن زبیع بن عبدالله الغری بن عبدالشمس در آمده بود[۳]. پس از بعثت، زینب اسلام آورد و ابوالعاص مسلمان نشد ولی همچنان یار و دوستدار همسر نازنین خود بود، و در برابر قریش که او را وادار به جدائی از همسرش می‌کردند، پایداری کرد، برخلاف پسران ابولهب که همسران خود رقیه و ام‌کلثوم دختران پیغمبر را ترک گفتند.

غزوه بدر فرا رسید و ابوالعاص در زمره کسانی بود که به دست سپاهیان اسلام اسیر شدند. زینب که شوهر خود را چون جان شیرین دوست داشت و هنوز در مکه بسر می‌برد گردن‌بندی که مادرش خدیجه هنگام عروسی به او داده بود، به عنوان فدای شوهرش به مدینه فرستاد. همان که چشم رسول خدا به گردن بند خدیجه افتاد، منقلب و پریشان شد. آنگاه یاران مسلمان خود را مخاطب قرار داد و همچنین فرمود:

«اگر صلاح می‌دانید اسیر زینب را آزاد کنید و گردن‌بند او را به خودش بازگردنید». گفتند: «آری یا رسول الله»؛ پیغمبر اسیر خود را آزاد کرد بدین‌شرط که او زینب را به مدینه بفرستد و زینب از خانه ابوالعاص بیرون شد. اسلام میان این دو همسر جدائی انداخت. زینب به مدینه رفت ولی دلش آکنده از غم و اندوه بود و ابوالعاص در مکه بماند، ولی در آتش هجران همسر خود می‌سوخت، پس از چندی ابوالعاص برای تجارت سفری به شام کرد، هنگام بازگشت کاروان و کاروانیان به دست سپاهیان اسلام اسیر شدند. لیکن ابوالعاص بگریخت و شبانه وارد مدینه شد و به جستجوی همسر خود پرداخت.

---

[۱] ر. ك: یوسف، آملی، زندگانی حضرت زینب، نشر دفتر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۵.
[۲] ر. ك: احمد صادق، اردستانی، زینب قهرمان دختر علی، نشر مطهر، ۱۳۷۲، ص ۱۳.
[۳] ر. ك: عایشه، بنت الشاطی، زینب بانوی کربلا، مترجم: سید رضا صدر، کانون نشر و پژوهش‌های اسلامی، ص ۳۵.

هنگامی که به خانه زینب رسید وی را پناه داد و مطمئنش کرد. زینب صبر کرد تا رسول خدا نماز صبح را بجای آورد، آنگاه با صدای بلند بانگ برداشت: «ای مسلمانان، من ابوالعاص ربیع را پناه دادم»؛ صدای زینب به گوش پدر رسید و در دلش اثر کرد و رو به اطرافیان کرد، پرسید: «آیا شنیدید آنچه من شنیدم؟» گفتند: «آری». فرمود: «به کسی که جانم در دست اوست من از این مطلب آگاه نبودم،

آنچه شما شنیدید من نیز اکنون شنیدم». پس اندکی خاموش شد. آنگاه بر زبان آورد آنچه را خود قانونگذاری کرده بود: «پست‌ترین مسلمان‌ها حق دارند که پناه بدهند». پس برخاست و با آرامش و وقار به راه افتاد تا داخل خانه زینب شد. زینب نشسته و منتظر بود و وی گوش می‌داد که انعکاس فریادش را بداند. پدر به وی گفت: «از ابوالعاص نیکو پذیرایی کن، ولی دست به سوی تو دراز نکند. زیرا تو بر او حلال نیستی». زینب که از خشنودی می‌لرزید گفت: «به خدا اطاعت می‌کنم، ولی آیا مالش را پس نمی‌دهید؟» پدر جوابی نگفت و به سوی یاران خود بازگشت، و مردانی‌که کاروان قریش را گرفته بودند فرا خواند و چنین گفت: «نسبت این مرد را با ما می‌دانید. مالی از او به شما رسیده و آن مالی است که خداوند به شما بخشیده». گفتند: «پس می‌دهیم».

ابوالعاص زنی را که وقتی همسرش بود وداع گفت و مردی را که وقتی با او دوست و شوهر خاله‌اش بود ستایش کرد به سوی مکه رهسپار شد و به کاری تصمیم گرفت و در آنجا آنچه امانت از دست مردم نزد او بود به صاحبانش برگردانید. سپس پرسید: «آیا دیگر کسی نزد من مالی دارد؟» گفتند: «نه». گفت: «پس بدانید که من مسلمان شدم» و به سوی مدینه راهی شد تا با پیغمبر پیعت کرده و بار دوم با زینب ازدواج کند. ولی زینب زیاد زندگی نکرد، و در اثر پیش‌آمدی که برای او پس از غزوه بدر موقع هجرت از مکه به مدینه رخ داده بود از جهان رخت بربست. پیش‌آمد چنین بود که:

کافری زینب را در مدینه بدید و به شکم او در حالی که باردار بود حربه‌ای زد. زینب جنین را سقط کرد و زینب از دنیا رفت. پدر در آتش غم می‌سوخت، تا هنگامی که خواهر زینب نخستین دختر را آورد و رسول خدا نامش را زینب نام نهاد[۴].

زهرا، مادر زینب، محبوب‌ترین دختران رسول خدا نزد آن حضرت و در شمائل و اخلاق شبیه‌ترین آنها بدان بزرگوار بود. خدا برای زهرا اختصاصاتی قائل شد که خواهران سه‌گانه‌اش رقیه، امکلثوم و زینب، نداشتند. زیرا با قلم ازلی چنین نوشته شده بود که زهرا به تنهایی نگهدارنده پاک و پاکیزه‌ای برای سلاله پاک و مرغزاری خرم برای روئیدن درخت پر شاخ و برگ اهل بیت قرار گیرد.

---

[۴] همان.

حضرت زینب در خانه‌ای که تقوا و پاکدامنی وجود داشت و خبری از دنیا و فریبندگی‌هایش نبود پا به عرصه وجود گذاشت. جائی که پیامبر احساس سرور و شادی می‌کرد و در آن احساس آسایش و آرامش می‌نمود و از پستان پاکیزه‌ای شیر می‌نوشید که پاره تن رسول بزرگوار بود و به همراه دو برادرش که سرور جوانان بهشتند رشد کرد و علم را از پدرش که دروازه علم بود فرا گرفت. از هر انسانی که نژادی کریم داشت و ایمانش ریشه‌دار و نیکو خلق و پاک‌سرشت بود بهره‌ای بر می‌گرفت به حدی که شاخه‌های روزگار آینده خود را بدان استوار ساخت و موهبت‌های کمیاب آن را به فضل خود جلا بخشید.[۵]

صفات حضرت زهرا در رفتار دخترش زینب منعکس شد. صفاتی مانند زهد، عبادت، صبر و شهامت. چنانکه راویان می‌گویند:

زینب دختر امیرالمؤمنین هیچگاه چیزی را برای فردایش ذخیره نمی‌کرد و سراسر شب به

بیداری و تلاوت قرآن به صبح می‌رساند، حتی در شب دهم و یازدهم محرم که برادرش چنین به

اتفاق اصحاب و فرزندانش در قتلگاه همانند گوسفندان قربانی به شهادت رسیدند، در این حال

نماز شب و عبادت و شب‌زنده‌داری را ترک نکرد ۲.[۶]

پ: زینب در لغت

نام نامی‌اش بالاتفاق زینب است و زینب یا مأخوذ از «زنب» است از باب فرح، یعنی فربه شد. یا اینکه به اصل خود باشد به معنی درخت خوشبوی نیکو منظر، یا اینکه «زین اب» بوده است، یعنی زینت پدر که به اعتبار همین معنی، بعضی تعبیر از آن مخدره نموده «زین ابیها» در مقابل «ام ابیها» و این معنی خالی از وجه نیست و سقوط الف در ظاهر به واسطه تخفیف یا کثرت استعمال بود. چنانچه حکمت واقعی آن همانا اتصال معنوی و اتحاد حقیقی مابین پدر و دختر بوده که الف کنایه از اندک انفصال ما بین آنها است و هم فاصله نبوده، چنانچه عارفان به حقایق، ملتفت آن نکات شیرین بوده‌اند و از برای دو معنی اول که به معنی فربهی و درخت نیکو منظر باشد هم مناسبات عرفانیه به نظر رسیده چنانچه به معنی فربهی اشاره به اجتماع کمالات در او باشد. چرا که فربهی از امور اضافیه است که نسبت به اجناس و اصناف و اشخاص فرق می‌کند.

---

[۵] ر. ك: جلال الدین، فارسی، سرگذشت راست حضرت زینب، انتشارات مطهر، ۱۳۷۲.
[۶] ر. ك: یوسف آملی، همان، ص ۲۶.

پس فربهی حیوان به کثرت گوشت و پیه اوست. فربهی در اشجار کنایه شاخ و برگ و میوه است، فربهی در انسان اشاره است به وفور صفات حسنه و اوصاف پسندیده در او؛ زیرا که کمال حیوان به کثرت گوشت و پیه، کمال درخت به زیادتی شاخ و برگ و میوه و کمال انسان به اخلاق اوست، چون عقیله خدر رسالت مجموعه صفات کمالیه بود و مخصوص به این اسم شریف گردیده است. اما مناسبت درخت نیکو منظر به آن مکرمه نیز واضح است، چنانچه در کنایات و استعارات عربی مسطور است که هر شخص بزرگ بلکه هر چیز نفیس را به شجر تعبیر و تنظیر آوردند، چنانچه فرمود:

«انا و علی من شجره واحده[۷]».

در آیه شریفه هم می‌فرماید:

«مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ[۸]».

و چون آن مکرمه شخص بزرگ و فواید حاصله او بسیار، که از آن جمله ابقای دین مبین و نگهداری ذراری سید المرسلین و شفاعت مذنبین است؛ لذا موسوم به زینب شد که به معنی درخت خوشبوی نیکو منظر باشد. خوش‌بویی او از اثر خمسه النجباء، نیکی منظر او به واسطه کمالات صوریه و مادیه او بوده است.

بعضی گفته‌اند که زینب به معنی بلاکش می‌باشد. چون معلوم بود که چه بلاها ببیند و بسی مشقت‌ها متحمل شود لذا موسوم به زینب شد.

ت: القاب حضرت زینب

لقب دلالت می‌کند بر مدح یا ذم و چون این محبوبه الله دارای هرگونه کمال و صفات جمال بود و بیان عاجز و بیان قاصر از تقریر و تحریر اندکی از بسیار و یکی از هزار فضائل و فواصل آن مکرمه است. القاب آن مکرمه از این قرارند:

صدیقه الصغری، العصمه الصغری، ولیه الله العظمی، ناموس الکبری، الراضیه بالقدر و القضاء، امنیه الله، عالمه غیر معلمه، فهمه غیر مفهمه، محبوبه المصطفی، قره عین المرتضی، نایبه الزهرا، شقیقه الحسن المجتبی، شریکه الحسین سید الشهدا، زاهده، فاضله، عاقله، کامله، عامله، عابده، محدثه، مخبره موثقه، کعبه الرزایا، مظلومه وحیده، عقیله القریش، الباکیه الفصیحه و البلیغه و الشجاعه، عقیله خدر الرساله، رضیعه ثدی الولایه روحی و ارواح العالمین فداها[۹].

ث: برادران و خواهران حضرت زینب (س)

---

[۷] ر. ک: سید نورالدین، جزائری، خصائص زینبیه، دفتر انتشارات مسجد جمکران، ۱۳۷۹، ص ۵۸.
[۸] ر. ک: سوره ابراهیم(۱۴)، آیه ۲۴.
[۹] ر. ک: سید نورالدین جزایری، همان، ص ۶۷.

تعداد فرزندان علی بن ابی‌طالب پسر و دختر از دامن فاطمه الزهرا (س) و سایر زنانی که آن حضرت با از دست دادن فاطمه (س) با آنان ازدواج کرد جمعاً ۲۸ نفر بوده‌اند. یعنی برادران و خواهران زینب (س) از دامن فاطمه (س) حسن، حسین، زینب صغری با کنیه ام‌کلثوم بوده‌اند و دامن فاطمه ام النبیین بنت خرام بن خالدین، عباس، جعفر، عثمان، عبدالله به‌وجود آمدند که هر چهار برادر در ماجرای کربلا شربت شهادت نوشیدند و سایر فرزندان هم از زنان دیگری بودند که علی (ع) در زمان‌های مختلف و طبق مصالح سیاسی و اجتماعی، آنان را به ازدواج خود در آورده بود.

اضافه بر فرزندان چهارگانه علی (ع) از دامن فاطمه (س) فرزند پسر دیگری از فاطمه را به نام محسن، مورخینی مانند دکتر عایشه بنت الشاطی و ابن قتیبه دینوری برای علی (ع) یاد کرده‌اند و نام کودک را پیامبر قبل از اینکه دنیا بیاید انتخاب کرده بود اما بعد از وفات پیغمبر آن نوزاد سقط شد. این سقط او به‌خاطر این بود که روز بیعت بر اثر فشار ضربه‌ای که قنفذ به فاطمه زهرا وارد کرد فرزندش را سقط نمود[۱۰].

ج: دوران کودکی حضرت زینب (س)

زینب از کودکی دارای هوش سرشاری بود و مانند بزرگترها فکر می‌کرد. روزی پدرش، علی (ع)، به او که بیش از چند سال سن نداشت فرمود: «بگو یک». زینب گفت: «یک». پدر فرمود: «بگو دو». زینب سکوت کرد. علی (ع) فرمود: «چرا سکوت کردی؟» زینب (س) گفت: «ای پدر! زبانی که به گفتن یک (خدای واحد) گردش کرده است، چگونه کلمه دو بگوید». علی به هوش و فهم دخترش آفرین گفت، آنگاه او را بوسید و به سینه چسباند.

زینب از زمان کودکی علاقه شدیدی به امام حسین داشت و شدت این علاقه به حدی بود که مادرش فاطمه الزهرا (س) از چنین علاقه تعجب می‌کرد. روزی حضرت فاطمه (س) به نزد پیامبر (ص) رفت و عرض کرد: «ای پدر! علاقه زینب به حسین مرا شگفت‌زده کرده است، به‌طوری که هر وقت حسین در خانه نیست به شدت ناراحت و افسرده می‌شود». با گفتن این سخنان اشک در چشمان مبارک پیامبر (ص) حلقه زد، پیامبر آهی کشید و فرمود: «نور چشمم، زینب در رنج و دشواری‌های فرزندم حسین شریک خواهد شد ۲[۱۱]».

۱- خواب غم‌انگیز

حضرت کودکی پنج ساله بود. شبی خواب ترسناکی دید و از خواب پرید. با تمام نگرانی شب را به پایان رسانید، صبح خود را به حضور پیامبر رسانید و با اضطراب عرض کرد:

---

[۱۰] ر. ك: احمد صادق، اردستانی، همان، ص ۲۹.
[۱۱] ر. ك: جلال الدين فارسی، همان.

ای جد بزرگوار! من دیشب خوابی دیده‌ام، اجازه دهید آن را بیان نمایم. رسول گرامی اجازه دادند، زینب خواب خود را چنین تعریف کرد:

طوفان سختی می‌وزید و به‌طوری که دنیا را تاریکی و غبار فرا گرفت و ظلمت و باد، چنان وحشتی در من به‌وجود آورده بود که از ترس و اضطراب بدون اختیار به این طرف و آن طرف می‌رفتم و در همین تلاش‌ها بودم که به درختی برخورد کردم. از شدت ترس و اندوه شاخه آن را در آغوش کشیدم و محکم نگاه داشتم ولی طولی نکشید که طوفان درخت را از ریشه کند، شاخه دیگری از آن را گرفتم آن هم شکست. شاخه دیگری هم به آن شاخه چسبیده بود. خود را به آن نزدیک کردم محکم نگاه داشتم باز باد آن را هم به سرنوشت شاخه‌ی قبلی مبتلا کرد و شکست.

ناگهان از خواب بیدار شدم.

رسول خدا خواب را چنین تعبیر می‌کند که:

آن درخت که باد از ریشه در آورد و به حیات آن خاتمه داد من بودم که به همین زودی‌ها باد اجل به زندگیم خاتمه می‌دهد. شاخه دیگری که به آن پناه بردی مادرت فاطمه (س) بوده و شاخه دیگر پدرت علی (ع) و دو شاخه دیگر برادرانت حسن و حسین هستند که بر اثر مرور زمان و به نوبت، آنان را از دست خواهی داد[۱۲].

چ: مصیبت‌ها و اندوه‌ها

سرنوشت چنین مقدر کرد که حضرت زینب از آغاز کودکی تا آخرین روز حیاتش با غم و اندوه و مصیبت هم‌آغوش باشد. بنابراین هرکسی که درباره او تحقیق می‌کند در می‌یابد که زنجیری از حلقه‌های متصل به هم دردها و ناراحتی‌ها از آغاز تا کنون همراه بوده است. کدام انسانی است که زندگی او از غم و اندوه و کدورت خالی باشد؟

---

[۱۲] ر. ك: محمد، مقیمی، خطابه زینب کبری، ص ۷۳.

هیچ‌کس حتی از سلاطین و ثروتمندان نمی‌توانند از حوادث زمان و پیشامدهای ناگوار آن فرار کند. زیرا از قدیم گفته‌اند: «هرگاه روزگار با تو به انصاف برخورد نماید برای تو دو لحظه وجود دارد، روزی به نفع تو و روزی به ضرر توست، آیا کسی وجود دارد که به تمام خواسته‌های خود برسد و عزیزی از خویشاوندانش را از دست ندهد؟»

اگر انسانی در اقیانوسی از غم و مصیبت فرو رود غیر قابل قبول است، همچنانکه حضرت زینب در آن زندگی کرد و غم و اندوه و مصیبت‌ها یکی پس از دیگری به او نوشانده شد تا جائی که ام المصائب نامیده شد و این کنیه ویژه او گردید. وفات جدش رسول خدا و تأیید آن بر عموم مسلمانان و بر پدر و مادر و به‌ویژه بر اهل بیتش مشاهده کرد، چنانکه امیر المؤمنین گفت:

از وفات رسول خدا مصیبتی بر من وارد شد که اگر بر کوه وارد می‌شد گمان می‌کنم که آن را

تکان می‌داد. مردانی از اهل بیتم را می‌بینم که در میان ناشکیبایی قرار گرفته‌اند، ولی مالک

بی‌طاقتی خویش نیستند و بر نفس خویش تسلط ندارند و در برابر سختی‌هایی که بر آنها نازل

می‌شود توانایی ندارند، ناتوانی، مقاومت آنها را از بین برده و عقلشان را ذایل کرد و آنها را میان

فهمیدن و فهماندن و گفتن و شنواندن سرگردان کرد.

طبیعی است که باید بر چنین خاندانی مصیبت‌های بزرگی وارد شود. زیرا می‌توان با میزان متأثر شدن برای شخص مصیبت دیده شخص از دست رفته به ارزش متوفی پی برد و قدر و منزلت او را با این مصیبت‌ها قیاس کرد.

برای عظمت رسول خدا همین کافی است که نام او با نام خدا همراه است و ایمان و اعتراف به خداوند واحد، فقط با اعتراف و ایمان به رسول خدا و حضرت محمد (ص) پذیرفته می‌شود و این در صورتی است که بعد از وفات حضرت رسول (ص) بر اهل بیتش مشکلات زیادی وارد شد تا جایی که خود آن حضرت بارها به رمز و اشاره، به این مشکلات اشاره کرد. هنگام وفات به اهل بیتش نگاه می‌کرد و می‌گریست. وقتی از او سؤال شد برای چه می‌گرید؟ فرمود:

«به‌خاطر ذریه‌ام می‌گریم، زیرا بعد از مرگ من چه مصیبت‌هایی که بر آنها نخواهد رسید».

حضرت زینب وفات جدش حضرت رسول و مسائل بعد از رحلت آن حضرت، غم و اندوه مادرش زهرا و گریه و زاری کردن او برای پدرش در بیت الاحزان و داخل شدن افراد به حریم او و هتگ حرمت و غصب حق، جلوگیری از ارث، شکستن پهلو و سقط جنین مادرش زهرا (س) را مشاهده کرده او فریاد می‌زد ولی جوابی نمی‌شنید، کمک

می‌طلبید ولی کسی به فریادش نرسید.

همه ما از پیوند مادر و دختر و شناختی که زهرا (س) نسبت به دخترش داشت، و تأثیر گذاشتن مادر بر دخترش آگاهیم. او همچنین شهادت پدرش امیرالمؤمنین را مشاهده کرد. تأثیر ضربت شمشیر در سر، نفوذ سریع سم در بدن شریف پدر، اشک‌های مطهر آن حضرت که بر گونه‌هایش جاری بود، درحالی‌که چشمانش را به سوی حضرت زینب (س) و به سوی برادرانش می‌گرداند، دیده بود.

بعد از این حضرت زینب چگونه این همه صدمات و حوادث را تحمل کرده است؟ آیا او همان اضطراب و ناراحتی اعصابی که زنان دیگر تحمل می‌کنند، تحمل کرده است؟ آیا عاطفه کوری که هیچ اثری از عقل و دین را به جای نمی‌گذارد بر او غلبه کرده است؟ آیا از حد و اندازه خارج شده است؟

دختر پیامبر، فاطمه و علی و خواهر حسین و نوه ابوطالب در برابر این مصیبت‌ها هرگز شکست نمی‌خورد و در برابر این حوادث سر تسلیم فرود نمی‌آورد. این شخصیت بزرگ را، مشکلات و طوفان‌ها هرگز نمی‌لرزاند بلکه او با عقل و صبر و اطمینان به خدا تمام آن مصیبت‌ها و اندوه‌ها را پشت سر گذاشته و آنچه را که بر او نازل شده، از معانی کمال و جلال و رازی از اسرار ایمان محمدی دانسته و آویختن به ریسمان خدا و ایمان کامل نسبت به جدش رسول خدا دانسته است.

حضرت زینب در شب یازدهم محرم زمانی که مردان خانواده‌اش بدون سر بر روی زمین افتاده‌اند و باد بر آنها می‌وزد و زنان و کودکان در اطراف آنها ناله و شیون می‌کنند و دشمنان نیز از هر طرف او را محاصره کرده‌اند، در برابر خدا به نماز بایستد؛ این نماز او به تمام معنا همانند نماز جدش رسول خدا در مسجدالحرام است، زیرا مشرکان از اطراف به او سنگ پرتاب می‌کردند و و شکمبه گوسفند بر سر او می‌انداختند و او در برابر خداوند متعال به سجده می‌ایستاد و نماز او همانند نماز پدرش امیرالمؤمنان در جنگ صفین، و نماز برادرش سید الشهدا در روز عاشورا است که از هر طرف تیر همچون سیل بر او روانه بود.

حضرت زینب در شب یازدهم محرم، جهت سپاسگذاری از خدا برای نعمت‌هایی

که بر او عرضه داشت نماز خواند، زیرا او تمام آن حوادث را به دیده نعمت‌هایی می‌نگریست که خداوند فقط بر اهل بیتش اختصاص داده است، چرا که اگر این نعمت‌ها نبود این همه مقام و منزلت نزد خدا و مردم ایجاد نمی‌شد.

زینب همان دختر امیرالمؤمنان است که ایمانش قابل اندازه‌گیری و توجهش به سوی کرامت و جاودانگی، قابل ارزیابی نیست. به همین دلیل هیچ‌گاه نماز را که به‌خاطر سپاسگذاری از خداوند به‌جا می‌آورد، حتی در شب یازدهم محرم و

زمان اسارتش تا کوفه و شام ترک نکرد و درحالی‌که در مجلس یزید اسیر بود در ابتدا خداوند را به‌خاطر سعادت اهل بیت و در پایان به‌خاطر شهادت و رحمت حمد و سپاس گفت[۱۳].

۱- زینب ناظر مرگ جد بزرگوارش پیامبر اکرم (ص)

زینب در کنار بستر جد بزرگوارش پیامبر اکرم ایستاده بود و ناظر بود که پیامبر اکرم لحظات پایانی عمرش را طی می‌کند و حضرت فاطمه کنار بستر جد بزرگوارش نظر افکنده بود. پلک‌های پیامبر از روی هم برداشته شد و خطاب به مادرش فاطمه فرمود:

«از مرگ چاره‌ای نیست چنانکه پیغمبران مردند من نیز خواهم مرد. اما چرا ملت هدف من را تعقیب می‌کند و قصد سقوط و عقب‌نشینی دارند».

با شنیدن این جملات بر گریه فاطمه شدت یافت و زینب نیز همراه مادرش اشکهایش جاری می‌شد. زینب ناظر بود، یک کودک پنج ساله که چگونه احتضار جدش رسول خدا فرا رسید، محمد دیگر نمی‌توانست سخن بگوید، مرگ در چند قدمی او است، لب‌هائی که آخرین پیام‌های غیب را به انسان می‌آورد، بستری شده، لحظات جان دادن است. زینب دور از اجتماع زنان بود، به دیوار تکیه کرده بود، به سختی می‌کوشید تا ببیند، سکوت و بی‌تابی دردناکی بود. رؤیای زینب که دیده بود که بادی تند وزید و درخت تنومند را از ریشه در آورد و برای جدش رسول خدا نقل

پایان نامه‌ها، ص: ۳۷

کرده بود و پیامبر خدا (ص) فرموده بود من آن درختم که در خواب دیدی، به همین زودی از نظر ناپدید می‌شوم، داشت تعبیر می‌شد که ناگهان لب‌های محمد تکان خورد:

«بل الرفیق الاعلی»، پناه بر خدا برد. خواب زینب کبری همانطور که جدش فرموده بود تعبیر شد[۱۴].

۲- مرگ مادرش فاطمه الزهرا (س)

زینب (س) که کودکی پنج ساله است، البته با تمام کودکان هم سن و سال خود از جهات گوناگونی فرق دارد، آخرین روزهای عمر مادر را احساس می‌کند. او دارد به داغی عظیم‌تر نزدیک می‌شود، حالا بهتر از گذشته درد مرگ را درک می‌کند، او از گذشته خاطره‌های دردناکی دارد ولی این حادثه از تمام غم‌ها و دردها برایش عظیم‌تر است و ضمنا می‌آموزد که مادرش تا سر حد مرگ از حق حمایت نمود.

---

[۱۳] ر.ك: یوسف آملی، همان، ص ۴۶- ۴۳.

[۱۴] ر.ك: محمد مقیمی، همان، ص ۷۵.

زینب کنار بستر مادر زانوهای غم در آغوش گرفته بود و بر چهره ملکوتی و دوست داشتنی مادرش فاطمه (س) نگاه می‌کرد. در همان حال غمبار و حزن‌انگیز احساس می‌کرد که مادرش با افکاری دست و پنجه نرم می‌کند، درست تشخیص داده بود فاطمه در این لحظات فراموش‌نشدنی فکر می‌کرد نباید خاموش باشد. او احساس می‌کرد که هنوز رسالتش را به اتمام نرسانده است.

فاطمه فکر می‌کرد که باید جان شیرین خود را روی این مبارزه بگذارد و تا دم مرگ با این گدا صفتان، شکم‌پرستان و منافقان مبارزه کند. او باید به دنیای اسلام بفهماند که جز همسرش علی هیچکس حق رهبری اسلام را ندارد. او باید به مسلمانان جهان تذکر دهد که خلیفه رسول خدا (ص) را نباید مردم انتخاب کنند و عقیده شورا در حکومت یک انحراف اعتقادی است بلکه در آئین مقدس اسلام گناهی نابخشودنی است. خلیفه رسول خدا (ص) را باید خداوند بزرگ تعیین نماید.

او باید فریاد برآورد خلیفه رسول خدا (ص) نباید پیامبر خدا را نسبت دروغ دهد، او باید به بشریت و مسلمانان بفهماند که تهمت زدن به رسول خدا و مردم و چنین کسی نباید خلافت اسلامی استقرار یابد. او باید با نداشتن وسائل تبلیغاتی کاری بکند که دنیای اسلام را تکان دهد، او باید در مقابل تمام وسائل ارتباط جمعی آن روز که حکومت کودتایی برای خود در اختیار گرفته است باید نوعی مبارزه را شروع کند که تمام آن تبلیغات سوء را تحت‌الشعاع قرار داده و حقایق را به بشریت برساند. او می‌اندیشید از پای نمی‌نشینم حتی اگر شربت مرگ را بنوشم.

زینب ناگهان دید مادرش لبان خشک شده خود را گشود و خطاب به پدر بزرگوارش گفت:

«ای پسر عمو تا امروز که در خانه‌ات بوده‌ام از من دروغی نشنیده‌ای و به تو کوچکترین خیانتی نکرده‌ام. هیچگاه از دستورات تو سرپیچی نکردم».

علی در این لحظه دردناک به همسرش فرمود:

«معاذالله، تو از هر کس نسبت به خداوند عالمتر و عارفتری، تو از همه نیکوکاتر و پرهیزگارتر و بزرگوارزتر و خدا ترس‌تری، جدائی از تو برای من چه سخت و سنگین است، لیکن چه می‌توان کرد؟ از دست دادن تو برای من چه سهمگین و توان‌فرساست».

گریه آرام‌تر شد. علی سر همسر عزیزش را در دامن گرفته و فرمود: «ای دختر پیامبر خدا! هر چه میل داری وصیت کن و به تو اطمینان می‌دهم که از وصایای تو تخلف نکنم». فاطمه چنین سخن آغاز کرد:

۱- ای پسر عموی مهربان، مردان بدون زن توانایی زندگی ندارند شما نیز مجبور هستید زن

اختیار بفرمائید تنها آرزو و خواسته من این است که بعد از من با امامه دختر خواهرم ازدواج کنی، زیرا او نسبت به جگرگوشگان من مهربان است.

۲- فرزندان من یتیم می‌شوند با آنها مدارا کن، بر آنان فریاد مزن، برای دلجوئی آنها یک شب نزد کودکانم و یک شب نزد همسرت باش.

۳- برای من تابوتی تهیه شود که در موقع حمل جنازه، بدنم پیدا نباشد و طرز ساختمانی آن چگونه باشد.

۴- مرا شبانه غسل بده و کفن کن و به خاک بسپار و اجازه نده اشخاصی که حق من را غصب کرده‌اند و اذیت و آزارم نموده‌اند، بر جنازه من نماز بخوانند یا به تشییع جنازه‌ام بیایند.»

پس از وصیت به علی (ع) رو به دخترش زینب قهرمان فردا نموده به او چنین وصیت نمود:

«دختر عزیزم، زینب جان، از برادران خود هیچگاه جدا مشو و آنها را رعایت کن. برای آنها مادری مهربان و خواهری دلسوز باش».

زینب فهمید که مادرش فاطمه به زودی از دنیا خواهد رفت، می‌خواست گریه کند اما جلوی خود را گرفت. او فهمید بعد از این به‌جای اینکه برای مادرش اشک بریزد، بهتر است به سفارش مادر عمل کند. زینب (س) دست مادرش را روی چشمان خود گذاشت و گفت:

«مادر جان آسوده باش آنچه گفتی با گوش جانم می‌پذیرم».

حضرت زینب بعد از وفات مادر به عهد خود وفا کرد و اداره خانه را به عهده گرفت. او زمانی عهده‌دار این وظیفه شد که نوجوانی بیش نبود. زینب همه کارهای اعضای خانواده را انجام می‌داد و هیچگاه احساس خستگی نمی‌کرد[۱۵].

۳- زینب ناظر شهادت پدر

[۱۵] ر.ك: محمد مقیمی، همان، ص ۸۶.

ایام سپری می‌شد و او شاهد غم‌ها و رنج‌هائی بود که جانش را می‌خلید. اگرچه سخت و جانکاه بود ولی وجود پدر به او آرامش می‌بخشید.

دریغا که سپاهیان شب‌پرست همچون ابرهای تیره بی‌باران، میان آفتاب و مردم، حائل شدند و در آرزوی کوفی برای همیشه تاریخ، روز شماری می‌کردند تا اینکه در آن طلوع سرخ که فلق سرخرنگ و گلبانگ الله اکبر سپیده صبح، نوید وصال می‌داد و بوی فراق، ناگاه فریاد منادی در فضای کوفه پیچید.

به خدا سوگند که در هم شکست ارکان هدایت، تاریک شد ستاره‌های علم نبوت و برطرف شد نشانه‌های پرواپیشگی، و گسیخته شد عروه الوثقای الهی و کشته شد پسر عموی محمد مصطفی و شهید شد سید اوصیاء علی مرتضی و شهید کرد او را

بدبخت‌ترین اشقیاء[۱۶].

امیرالمؤمنین کشته شد. در این وقت زینب تمام نیروی خود را که رو به نابود شدن بود جمع کرد و بر پایداری و استقامت خویش بیفزود و به استقبال پدر محبوب شتافت و بدید پدر را بر دوش می‌آورند. زیرا ضربتی کشنده و زهر آلود از شمشیر ابن ملجم بر فرق نازنینش وارد شده است. زینب خود را بر روی پدر انداخت تا او را ببوسد، و با اشک دیده زخم پدر را بشوید. خواهرش ام‌کلثوم در کنارش ایستاده بود و به قاتل که او را دست بسته آورده بودند می‌گفت:

ای دشمن خدا! زخم پدر من خطری ندارد، خداوند تو را خوار و ذلیل گرداند، گمان ندارم زینب

از عبادت کنندگان، داستان ابن ملجم را شنیده باشد که با دو تن از خوارج پیمان بستند که علی

ومعاویه و عمر را به قتل برسانند، تا از برادرانشان که در جنگ نهروان کشته شده بودند

خونخواهی کنند و آن دردی را که از زمان کشته شدن عثمان ظهور نموده بود ریشه‌کن کنند.

ابن ملجم از مکه بیرون آمده و راه کوفه را پیش گرفت تا به کوفه رسید و پیش یکی از دوستانش که در قبیله تیم الرباب بود برفت، در آنجا قطام دختر اخضر را که پدر و برادرش در نهروان کشته بودند بدید، قطام در زیبائی فوق العاده بود و از زیباترین زنان آن عصر به‌شمار می‌رفت. چشم ابن ملجم که به قطام افتاد دل از دست بداد و تصمیم به خواستگاری گرفت. قطام پرسید: «مهر مرا چه می‌دهی؟» ابن ملجم جواب داد: «هرچه می‌خواهی بگوی». قطام با عزمی آهنین و اراده‌ای جدی چنین گفت: «سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیز و کشتن علی بن ابیطالب». ابن ملجم اندکی به فکر

---

[۱۶] ر. ك: محمد جواد، صاحبی، مهتاب غمرنگ، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۵۷.

فرو رفت و درحالی‌که راز خود را پنهان می‌داشت گفت: «هرچه می‌خواهی می‌دهم. ولی کشتن علی (ع) چگونه ممکن است؟»

قطام فورا گفت: «از بی التفاتی او استفاده می‌کنی؛ اگر او را کشتی، دل مرا خنک کرده، زخم درونی مرا شفا بخشیده‌ای و آن‌وقت به آسودگی و خرمی با هم زندگی می‌کنیم». ابن ملجم اندکی به قطام نگریست. سپس چنین گفت: «به خدا من از شهر گریزان بودم، زیرا در این شهر بر جان خود ایمن نیستم و چیزی مرا بدین شهر نیاورد مگر کشتن علی بن ابی‌طالب، پس هرچه می‌خواهی بگوی که من انجام خواهم داد».

قطام برخواست و به دنبال کسانی‌که بتوانند ابن ملجم را کمک کنند و یاورش باشند شتافت. ابن ملجم نیز از خانه بیرون رفت و چند روزی در کوفه بماند، در شب موعود با دو یاور خود به نزد قطام آمد، قطام مقداری پارچه ابریشمین بیاورد و سینه‌های ایشان را بپیچید و شمشیرها را به کمرشان بست و آنان را به سوی مقصد روانه کرد و شد آنچه شد!!

پزشکان کوفه را برای درمان زخم علی (ع) آوردند؛ در میان آنها برای درمان زخم شمشیر، کسی داناتر از اثیربن عمروبن هانی نبود. او طبیبی بسیار حاذق بود که زخم‌ها را معالجه می‌نمود. خالدبن ولید در جنگ یمن او را با چهل تن اسیر کرده بودند. اثیر به زخم امیرالمؤمنین نظری انداخت و شش گرمی خواست و رگی از آن بیرون کشید و در شکاف سر فرو برد و بیرون آورد. سپیدی سر امیرالمؤمنین بر آن نمودار است. پس نومیدانه گفت:

«یا امیرالمؤمنین! وصیت خود را بکن زیرا ضربت این دشمن خدا به مغزت رسیده است».

امیرالمؤمنین در سپیده دم جمعه ضربت خورده و دو روز زنده مانده و شب یکشنبه بیست و یکم رمضان سال ۴۰ هجری از دنیا رفت[۱۷].

ح: زینب در زمان حسن بن علی (ع)

در صبح‌دم شبی که علی (ع) شهید شد امام حسن (ع) خطبه‌ای بدین شرح در اجتماع مردم ایراد کرد:

دیشب مردی از دنیا رفت که در صداقت و درستکاری نه پیشینیان بر او سبقت گرفتند، نه

آیندگان به پای او خواهند رسید. او کسی بود که در رکاب رسول خدا (ص) جهاد می‌کرد و جان

خود را سپر جان آن حضرت قرار می‌داد و هرگاه هم رسول خدا پرچم اسلام را به دست او می‌داد

---

[۱۷] ر. ك: عایشه بنت الشاطی، همان، صص ۷۹- ۷۸.

وبه جنگ کافران می‌فرستاد، جبرئیل از طرف راست و میکائیل در طرف چپ او بودند، او از جبهه جز با پیروزی برنمی‌گشت، او در شبی وفات یافت که عیسی بن مریم عروج کرد و یوشع بن نون وصی موسی بن عمران وفات یافت. آری علی (ع) از دنیا رفتن و از خود درهم و دیناری باقی نگذاشته بود، مگر هفتصد درهم که از حقوق خود ذخیره کرده بود، می‌خواست با آن برای خانواده خود خادمی خریداری کند.

وقتی سخن امام حسن به اینجا رسید، گریه گلویش را گرفت و مردم همه گریه کردند. آنگاه در صبح روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان سال ۴۰ هجری مردم به خلافت و امامت با وی بیعت کردند. امام حسن سرانجام به دست همسرش جعده که به تحریک معاویه که به او وعده داده بود که در مقابل قتل امام حسن به او یکصد هزار درهم وجه نقد به او خواهد داد و او را به همسری پسرش یزید در خواهد آورد و جعده این پیشنهاد را قبول کرد و متأسفانه همسر خود را با زهر مسموم کرد و امام حسن سرانجام در هفتم صفر سال ۵۰ هجری در سن ۴۷ سالگی درحالی‌که مدت خلافت وی ده سال طول کشیده بود از دنیا رفت[۱۸] و در قبرستان بقیع در مدینه نزدیک قبر مادر خود فاطمه (ع) دختر پیامبر گرامی اسلام، به خاک سپرده شد ۲[۱۹].

آری زینب که در سی و پنج سالگی پدر خود را از دست داده بود و مدت ده سال هم با برادر خود امام حسن (ع) زیست نمود و در سن ۴۵ سالگی ناظر مرگ برادرش امام حسن مجتبی بود.

فصل دوم: شروع زندگی جدید و مسئولیت‌های حضرت زینب کبری (س)

الف: ازدواج حضرت زینب (س)

گویند اسب عقیق آن اسبی است که در نژاد اجدادی‌اش هیچ عیب و نقصی نیست. همچنین خانواده پاک و مطهر و ریشه‌دار در پرهیزگاری و قداست، زمانی که پسران و دختران آنها بخواهند با کسانی ازدواج کنند که از جهت فضیلت و صلاحیت از آنها کمتر باشند، از عیب و نقص نمی‌ترسند[۲۰].

---

[۱۸] ر. ک: شیخ مفید، ارشاد، ص ۱۹۲- ۷۴.
[۱۹] ر. ک: علی بن حسن، محمودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۶.
[۲۰] ر. ک: یوسف آملی، همان، ص ۳۵.

حضرت زینب کم‌کم بزرگ شد و به سن رشد رسید. در آن هنگام، جوانان با شخصیت مدینه افتخار می‌کردند که داماد علی و همسر زینب باشند، کسانی نیز از یاوران و نزدیکان علی (ع) نیز به خواستگاری او می‌آمدند ولی حضرت علی (ع) نمی‌دید تا اینکه این افتخار نصیب عبدالله پسر جعفر شد. عبدالله جوانی با ایمان، بخشنده و با شخصیت بود. پدر او، جعفر، برادر حضرت علی (ع)، از قهرمانان پر افتخار اسلام بود که در یکی از جنگ‌ها به شهادت رسید؛ پیوند مبارک ازدواج بین این بانوی بزرگ و پسر عموی دلیرش عبدالله برقرار شد ۲[۲۱].

ب: جعفر طیار، پدر همسر زینب، از نگاه حضرت محمد (ص)

کوتاه سخنی از رهبر بزرگ اسلام، حضرت محمد مصطفی (ص)، در دست است که حاکی از عظمت اخلاقی، روحی، معنوی و اجتماعی جعفر می‌نماید. ابوهریره حدیث‌ساز مشهور حجاز می‌گوید:

«جعفر یگانه کسی بود که بعد از رسول خدا سوار بر اسب شد و نعلین زرد به پا کرد» و یکی از اصحاب افضل رسول خدا می‌فرمود:

«در شب گذشته داخل بهشت شدم، جعفر را دیدم درحالی که با فرشتگان پرواز می‌کرد و حمزه نیز همراه یاران خود بود».

در جای دیگر رسول خدا در حق جعفر می‌فرماید:

خدا وقتی مرا برگزید که میان سه نفر از اهل و خاندان خود بودم، من سید سه نفر بودم، یاوران

من علی، جعفر و حمزه بودند. آنگاه که حبشه به مدینه، شهر محمد (ص)، هجرت فرمود،

لحظات سرورآفرین فتح خیبر بود که به دست توانای علی مرتضی برادر گرامی رسول خدا صورت

گرفته بود و پرچم اسلام به دست دو مرد بزرگ، چون تنها وصی آسمانی بر فراز خیبر به احتزار

در آمد[۲۲].

پ: شوهر حضرت زینب عبدالله بن جعفر

---

[۲۱] ر. ك: عایشه بنت الشاطی، همان، ص ۲۶.
[۲۲] ر. ك: محمد مقیمی، همان، ص ۲۳.

شوهر حضرت زینب عبدالله بن جعفر در حبشه متولد شد، عبدالله نخستین فرزندی است که از مسلمانان مهاجر به حبشه در آن دیار به دنیا آمد. رسول خدا می‌فرماید:

«خوی و خلقت عبدالله به من می‌ماند». سپس دست راست عبدالله را گرفت و چنین گفت: «بار الها خاندان جعفر را برقرار بدار، و کسب و کار را برای عبدالله مبارک گردان». این جمله را سه بار تکرار می‌کند. سپس می‌فرماید: «من در دنیا و آخرت سرور آنها هستم ۲[۲۳]».

یزید بن معاویه مال گزافی به‌طور هدیه برای او فرستاد، موقعی که اموال به دست عبدالله رسید آن را میان اهل مدینه قسمت کرد و از آن به منزل خود هیچ نبرد.

این شعر عبدالله بن قیس رقیات است که می‌گوید: «من فرزند نامدار و سفیدبخت جعفر هستم»، و چون می‌دانست که مالی باقی نخواهد ماند به مستمندان و بیچارگان بخشید و نام خود را جاویدان کرد و این سخن عبدالله بن ضرار است که در ستایش عبدالله می‌گوید:

«ای فرزند جعفر تو بهترین جوانمردان هستی و برای هرکس، در خانه‌ات را بزند و فرود آید، بهترین میزبان باشی میهمانان بسیار در نیمه شب به خانه تو آمدند هر غذائی که خواستند آماده بود و چه سخنان شیرینی شنیدند و چه گشاده‌روئی‌هایی از تو دیدند».

ابن قتیبه در عیون الاخبار نقل می‌کند:

هنگامی‌که معاویه از مکه باز می‌گشت به مدینه آمد و هدایا و مال بسیاری برای حسن و حسین

وعبدالله بن جعفر و محترمین دیگر قریش فرستاد و به فرستادگان سفارش کرد پس از رسانیدن

مال، قدری درنگ کنند و ببینند هر کدام با هدایای خود چه می‌کنند. وقتی که فرستادگان

رفتند تا هدایا را برسانند معاویه به اطرافیان خود رو کرد و چنین گفت: اگر بخواهید، به شما

می‌گویم که هرکس با هدیه‌اش چه خواهد کرد؛ امام حسن مقداری از عطریات هدیه‌اش را به

زنان خود داده و بقیه را به هر کس که نزد او باشد می‌بخشد. امام حسین از کسانی که پدرانشان

در جنگ صفین کشته شده‌اند شروع می‌کند؛ اگر چیزی بماند شترهائی قربانی کرده و تقسیم

---

[۲۳] ر. ك: احمد صادق اردستانی، همان، ص ۴۰.

می‌کنند و شیر تهیه کرده، به مردم می‌دهد.

اما عبدالله بن جعفر به غلام خود می‌گوید: بدیهی‌های مرا ادا کن. اگر چیزی ماند وعده‌هائی که به مردم داده‌ام انجام بده. فرستادگان که بازگشتند هرچه دیده بودن گزارش دادند. همان‌طور بود که معاویه گفته بود. عبدالله در بخشش‌های خود اسراف می‌کرد و از آنکه مالش از میان برود ابائی نداشت. اگر در کفش به‌جز جانش نباشد، همان را خواهد بخشید؛ حاجتمند باید از خداوند بپرهیزد که آن را تقاضا نکند.[۲۴]

ت: شوهر داری و فرزندداری حضرت زینب (س)

زینب در دامن مادری تربیت شده بود که درس زندگی را احتیاج به آموختن نداشت. زیرا زندگی مادرش فاطمه خود به تنهایی، آموزگاری صامت بود. او می‌دانست پیروزی‌های چشم‌گیر پدرش در میدان رزم، کانون باصفا و صمیمشان به دست مادرش شالوده‌ریزی می‌شد. او می‌دید که اگر پدرش علی در جبهه‌ها با شمشیر جنگ می‌کرد، مادرش فاطمه (س) در خانه جهاد می‌نمود تا جهاد پدرش علی ثمربخش باشد.

او می‌دید هرگاه پدرش علی از جنگ صفین باز می‌گشت مادر عزیزش فاطمه مهربان‌تر از همیشه، دلگرمی‌هایش بیشتر از روز قبل بود و نوازش‌های او از قبل لطیف‌تر و بیشتر بود.

زینب دیده بود که چگونه مادرش زخم‌های پدرش علی را پانسمان می‌نمود، با یک مهارت خاصی کنار زخم‌های وارده را از خون پاک می‌کرد و کوفتگی آن را با سبک خاصی ماساژ آرام می‌داد.

زینب هنوز صدای پدرش در گوشش طنین‌انداز بود که می‌فرمود:

«هرگاه به خانه می‌آمدم و زهرا را نگاه می‌کردم تمام غم‌ها و غصه‌هایم برطرف می‌شد».

و حال زینب باید نقش مادر را داشته باشد. زیرا فرزند آن مادر است. زینب می‌داند در دامن او فرزندانی بهتر باید تربیت شوند که در آینده نماینده سلوک و رفتار او و عبدالله باشد. زینب می‌دانست علاوه بر کارهای خانه‌داری باید فرزندانش را چنان تربیت کند که خود در دامن دختر وحی تربیت شده است. زینب باید پرورده‌ای به اسلام تحویل دهد که جان

---

[۲۴] ر. ك: عايشه بنت الشاطی، همان، ص ۳۲.

خویش را در اسلام قربانی کند. زینب باید فرزندانی به اسلام بسپارد که با خون خود که به دست ظالمی می‌ریزد و مادرشان پاسدار آن خون‌های پاک می‌شود فریاد برآوردند که یک مغز الکل و یک شرابخوار و قمارباز نباید ادعای جانشینی پیامبر خدا را کند؛ آری زینب باید در خانه عبدالله کودکانی تربیت کند که در کربلای حسینی جانبازی کنند[۲۵].

ث: فرزندان حضرت زینب

عبدالله بن جعفر از حضرت زینب (س) چهار پسر و یک دختر داشت، به نام‌های علی و عون و محمد و عباس و یک دختر به نام امکلثوم. این همان دختری بود که معاویه او را برای پسرش یزید خواستگاری کرد ولی دائی او، او را به ازدواج پسر عمویش قاسم، پسر محمد بن جعفر بن ابیطالب در آورد. فرزندان زینب در راه تحقق بخشیدن به آرمان‌های آزادی دائی بزرگوارشان حسین بن علی جانبازی کردند و آنان با صدای دلنشین خود ستمگران را به خود آورده، چنین سخن آغاز کرده:

«اگر من را نمی‌شناسید من پسر جعفر بن ابیطالب هستم که شهید درستکار بود، و حال در بهشت به وسیله بال‌های سبز پرواز می‌کند و برای عظمت و شرف من در محشر همین بس است».

عون دلبند زینب شجاعانه جنگید. سه نفر سوار نظام، هجده پیاده نظام را به قتل رسانید و خود به دست کثیف عبد قطئه طانی به درجه شهادت رسید. پس از عون برادرش محمد به میدان جنگ رهسپار شد و صحنه‌های زشت و ناپسندی از زندگی بندگان دنیا را بازگو و سرانجام به دست نهثل تمیمی به شهادت رسید[۲۶].

ج: آغاز مسؤلیت زینب کبری

زینب از پدر گرامی و برادر عزیزش امام حسن (ع) حقایقی را آموخت: استقامت، عدل، لطف، یاری مظلوم، تعقیب ستمگر، پیشی گرفتن در احسان به دشمن، با او زندگی می‌کرد و باز در راه مشکلات زندگی هم از پدر و برادر مطالب آموخت و نمونه‌های مختلف شجاعت بی‌مانند پدرش را شنیده بود.

از مطالب جالبی که در روح زینب (س) اثر گذاشته، موضوعاتی است که از آثار اجداد دور و نزدیکش به وی رسیده و او را در راه مطالب عالی کمک می‌نمود و در اعماق روح او نفوذ می‌کرد، کالبد او را ترکیب می‌نموده است، داستان خاطره‌آفرین مادرش فاطمه بود که سراسر آن را شجاعت و غم و اندوه و ستم و آزار مسلمان‌نماهائی که به اریکه خلافت تکیه زده بودند؛ زینب دیده بود که مادر، پدر، برادرش در مقابل باطل ایستادگی می‌نموده‌اند و در راه حق

---

[۲۵] ر. ک: محمد مقیمی، همان، ص ۱۵۷.
[۲۶] همان، ص ۱۵۷- ۱۵۰.

جانبازی می‌کرده‌اند. روح زینب نتیجه نبردی است که در طول روزگار خود بین راستی و نفاق مردم دیده بود. در میان صراحت و دوروئی مشاهده کرده بود بین عدالت و انحراف ملاحظه نموده بود.

زینب در رحم مادر قرار داشت که غم‌ها را به میراث برد، آثار این ناراحتی‌ها در کودکی و جوانی زینب آشکار گردید، همیشه اشک ریخت و جای مادر و پدر را خالی می‌دید.

زینب هنوز به سن پنج سالگی نرسیده بود که دید تمام مردم، برای جد بزرگوارش گریه می‌کردند. زینب از نزدیک می‌دید که گروهی کتاب خدا را بهانه قرار دادند تا به خواسته‌های غیر مشروع خود برسند و حق مسلم آسمانی پدرش را به یغما بردند.

زینب می‌دید چگونه مادرش را سیلی زدند و درب خانه آنها را آتش زدند، پدرش را به مسجد بردند تا اینکه او را شهید کردند.

و حال می‌بینید که با شهادت برادر بزرگترش، برادر کوچکتر، حسین بن علی، مسئولیت رهبری را به عهده می‌گیرد و او هم به مسیئولیتش نزدیک می‌شود و باید از حسین (ع) و دوران زندگی هم درسی آموزنده فرا گیرد[۲۷].

چ: حسین دلبند علی رهبر آزادگان

حسین بن علی (ع)، از دوران زندگی جدش حضرت محمد (ص) تا امروز، تمام صحنه‌هائی را که از نزدیک مشاهده می‌کرد، روی آنها مطالعه نموده دقیقا می‌سنجید.

روحیه افراد در مقابل دستگاه‌ها و چگونگی تبلیغات را کاملا بررسی و مطالعه می‌کرد، تاریخ زندگی امیرالمؤمنین پدرش علی (ع) و مادرش حضرت زهرا (س) و برادرش حضرت امام مجتبی (ع) سر مشق زندگی برای مردم‌شناسی بود.

احساس می‌کرد با رحلت برادرش که بر اثر جنایت معاویه به دست جعد صورت گرفته بود مأموریتی در اختیار او گذارده‌اند و او باید برنامه هدایت انسان‌های ملکوتی را در این زمان وحشتناک که از هر طرف صداهای ناهنجار و خائنانه بلند است دنبال کند.

او در این ایام که معاویه مرد کثیف و خائن، دامنه تبلیغاتش وسیع شده و عمال کثیف و بی‌مقدار و دنیا خوار او، علی، پدر بزرگوارش را، لعن می‌فرستند، معاویه‌ای که از احکام اسلام هیچ اطلاعی نداشت. معاویه‌ای که به همه دستور داده بود که

---

[۲۷] همان، ص ۲۱۱.

از نقل حدیث از اهل بیت خودداری کنند، اگر چنین چیزی مشاهده کردند او را مجازات می‌کنند. معاویه‌ای که می‌خواست کاری کند که نسل اهل بیت را از بین ببرد؛ همیشه برایشان نقشه می‌کشید که چگونه آنها را از بین ببرد[۲۸].

ح: چرا امام حسین (ع) قیام کرد؟

در آن روزگار پس از معاویه فرزندش یزید عهده‌دار نقشه خائنانه و پلید او شد. اوضاع عمومی اسلام از دیدگاه مردان حق و انسان‌های کامل سخت ناراحت‌کننده بود. رئیس این هیئت حاکمه خلیفه وقت، زشت‌خوترین مردم بود، یک انسان منحرف، یک انسان بی‌بند و بار و صددرصد اهل دنیا و خواستار این دنیا در رأس این هیئت قرار گرفته و خویش را خلیفه [۲۹] مسلمین می‌دانست. آدمی که پیغمبر اسلام را قبول ندارد به‌جای حضرتش تکیه زده عوام فریبی‌های پدر را تعقیب می‌کرد.

زندگی انسانی مردم در شرف سقوط بود، فکر و فرهنگ، کاملا ضعیف شده استقلال و شخصیت از افراد گرفته شده است، هرکس در هر نقطه‌ای بود سخت کوبیده شده سر جنبانی وجود نداشت. یک محیط رعب و خفقان، یک محیط دهشت و وحشت به‌وجود آمده بود. انسان‌های خطرناک و مادی به فرمان مرکز در تمام استان‌ها و شهرستان‌ها بر اوضاع مسلط و بر دوش مسلمین سوار، معمولا وابستگان یک دستگاه، هم فکر و هم‌خو و خلق با یزید بودند.

در چنین محیطی افکار امام حسین بسیار ناراحت و پریشان است. اسلام با آن همه رنج‌ها و سختی‌ها و با آن همه خون‌دل‌ها که در راه نشر و ترویجش خورده شده بود، می‌خواست به دست یک فرد منحرف از بین برود و به دنبال آن هزاران نفر از افراد بشر از نسل حاضر و آینده، گمراه و بدبخت شوند غیر ممکن است سکوت و خاموشی در چنین شرایطی، از نظر حسین و آنهائی که افکار حسینی دارند جنایت است.

یزید اگر آن روز شراب می‌خورد، قمار می‌کرد، انحرافات جنسی داشت یا بیت المال را بی‌حساب حیف و میل می‌نمود به نام یک مسلمان عادی بود که به دستگاه معاویه بستگی دارد، به نام نور چشمی معاویه بود که از دربار پدر حداکثر سوءاستفاده می‌کرد؛ یعنی از نظر مردم کارهای او، کارهای خلافی شناخته نمی‌شد و احترام قوانین از نظر قانونی محفوظ بود.

اما امروز به نام یک خلیفه می‌خواهد همان کارها را داشته باشد، به نام جانشین پیامبر و رهبر مسلمین می‌خواهد سفره شراب پهن کند و با دوستانش جلسه قمار داشته باشد آن هم در دربار خلافت. اگر شخص اول مملکت اسلام، یزید به نام خلیفه و رئیس مسلمین آشکارا به مقدسات اسلام پشت پا بزند تکلیف دیگران روشن است، اگر یزید در دربار این

---

[۲۸] همان، ص ۲۱۵.
[۲۹] جمعی از نویسندگان، پایان نامه‌ها، ۱جلد، [بی نا] - [بی جا] - [بی جا]، چاپ: ۱.

صحنه‌ها را به‌وجود آورد تکلیف استانداری‌ها و فرمانداری‌ها معلوم است. اگر از سران مملکت، دارای این زشت‌کاری‌ها باشند تکلیف مردم چیست؟

حسین قیام کرد تا نگوید شرابخواری و قماربازی در اسلام جایز است. حسین قیام کرد تا نگویند انحرافات جنسی در اسلام اشکالی ندارد به دلیل اینکه خلیفه وقت انجام می‌داد.

حسین قیام کرد تا بگوید رهبر اسلامی، یک خلیفه و پیشوا، یک انسانی که خود را حاکم مسلمین می‌داند صددرصد باید با حکام و مقدسات اسلامی پایبند باشد و

حسین بن علی قیام کرد تا هر روز یک رهبری نخواهد طبق تمایلات خود با مقررات اسلامی بازی کرده، دین خود را زیر و رو کند.

حسین بن علی (ع) قیام کرد تا به دنیا بگوید کسانی که به قوانین اسلامی پایبند نیستند حق حکومت بر جامعه اسلامی را ندارند[۳۰].

خ: مهمترین دلائل امام حسین برای خروج از مدینه

۱- حکومت اموی با امکانات فراگیر و گسترده خود در پی دستگیری حسین (ع) بود، و با توجه به این امکانات می‌توانست آن حضرت را دستگیر کند.

۲- اگر امویان برای دستگیری و قتل امام حسین (ع) کمر می‌بستند قطعا به درگیری داخلی می‌انجامید و چنین رخدادی به مصلحت اسلام و مسلمین زیان می‌آورد. این وضع، روزگار علی را تداعی می‌کرد ناگزیر شد برای مصالح اسلام، از حق مسلم خویش چشم‌پوشی کند.

۳- معاویه بسیاری از شیعیان علی را مقتول و آواره ساخته بود، بنا به گزارش منابع و اسناد تاریخی در عهد او سه هزار تن هواداران و شیعیان علی کشته شدند و لذا نیروی حامی او متفرق و پراکنده شده بود و تنها شمار معدودی از آنان باقی مانده بود.

۴- قتل حسین (ع) در خارج مدینه؛ او قبلا به کشته شدنش یقین داشت درگیری را عملی‌تر می‌ساخت و این همان چیزی بود که امام حسین (ع) در قیام ضد باطلش بدان توجه داشت. و البته انتقال کانون مبارزه به خارج از مدینه از دوراندیشی و تدبیر حسین (ع) سرچشمه می‌گرفت و همین انتقال، طنین نهضت را در گوش همگان مترنم ساخت و

---

[۳۰] همان، ص ۲۳۳.

افکار عمومی را علیه امویان روشن ساخت. امام ابتدا همه تمهیدات سفر را فراهم آورد و آنگاه عازم ترک مدینه شد.[۳۱]

د: هجرت

زینب و بنی هاشم در ماه رجب سال ۶۰ ه- با خلافت یزید بن معاویه روبرو شدند. یزید، نه بردباری پدر را داشت و نه در متانت و زیرکی سیاسی به او می‌رسید و تنها ارث بردن خلافت از پدر او را بسنده بود، چون در نظر اسلام نخستین کسی بودکه فقط به واسطه ارث، خلافت را تصاحب کرده بود.

یزید نخواست مانند پدرش، امام حسین را در مدینه آزاد گذارد، بلکه اصرار داشت از حسین و کسانی که در حجاز بودند و هنگام دعوت معاویه زیر بار بیعت یزید نرفته بودند، نخستین تصمیم او این بود که از طرف ایشان آسوده خاطر گردد، لذا فردای روز بعد معاویه نامه‌ای بدین مضمون به امیر مدینه، ولید بن عتبه بن ابوسفیان، نوشت، بر حسین و عبدالله عمر و عبدالله زبیر سخت بگیر و در این کار سستی مکن تا آنها بیعت کنند.

این کار بر ولید بسیار بزرگ و دشوار آمد و از مروان حکم نظر خواست. مروان پاسخ داد:

«هم اکنون به دنبال این چندتن می‌فرستی و ایشان را احضار می‌کنی و آنها را به بیعت و اطاعت او می‌خوانی؛ اگر پذیرفتند از آنها دست بر می‌داری و اگر زیر بار نرفتند آنها را گردن می‌زنی».

پیش از آنکه از مرگ معاویه آگاه شوند حسین با تنی چند از شیعیان و دوستانش به سوی خانه ولید شد و آنها را آماده باش بر در خانه نگاه داشت و خود به درون خانه نزد امیر رفت. مروان حکم نیز در آنجا بود، ولید امام حسین را به بیعت یزید خواند. امام حسین چنین گفت:

«همچون من کسی در پنهانی بیعت نمی‌کند و گمان ندارم تو از من اینگونه بیعت را بپذیری بدون آنکه در نظر مردم آشکار کنی و به همه کس بنمایانی».

ولید گفت: «آری». حسین گفت: «وقتی که همه مردم را به بیعت دعوت کردی ما را نیز با ایشان دعوت می‌کنی تا کار یکباره انجام شود». ولید خاموش شد و حسین عزم بازگشت کرد؛ ولی مروان تکانی به خود داد و روی به ولید کرده و در حالی‌که او را بر حذر می‌داشت گفت: «به خدا اگر حسین در این ساعت از تو جدا شود و بیعت نکند هرگز چنین فرصتی نصیب تو نخواهد شد، مگر آنکه کشتار بسیاری میان او و شما رخ دهد. حسین را نگاه دار ومگذار از پیش تو بیرون رود مگر آنکه بیعت کند یا آنکه گردنش را بزنی».

---

[۳۱] ر. ك: محمد علی، بحرالعلوم، سیری در زندگانی حضرت زینب، انتشارات حکمت، ص ۷۶.

حسین (ع) از جای جست و به‌طور انکار پرسید:

«ای پسر زرقا[۳۲]! تو مرا می‌کشی یا او؟! به خدا دروغ گفتی و گناه کردی». پس از خانه ولید خارج شد. مروان، ولید را سرزنش کرد و گفت: «پند مرا به کار نبستی؟ به خدا که دیگر حسین خود را در اختیار تو نخواهد گذارد». ولید پاسخ داد:

دیگران را سرزنش کن. تو به من چیزی را پیشنهاد می‌کنی که نابودی دین من در آن است. به

خدا دوست ندارم آنچه را که خورشید بر آن طلوع می‌کند و از آن غروب می‌کند از آن من باشد

و در برابر آن، من حسین را بکشم، سبحان الله اگر حسین بگوید من بیعت نمی‌کنم او را بکشم؟

به خدا گمان ندارم بازخواست خون حسین نزد خدای در روز قیامت سبک و کوچک باشد.

حسین بیرون رفت. هنگامی که به خانه رسید خبر را به اهل بیت خود گفت و ایشان را پنهانی آگاه کرد که آهنگ سفر دارد.

حسین در مدینه کسی را جای نگذاشت جز برادرش محمد بن حنیفه که او به حسین گفت:

برادر! تو محبوب‌ترین و عزیزترین مردم نزد من هستی و تو برای آنکه من خیرخواه تو باشم از

همه‌کس سزاوارتری، چندانکه می‌توانی با همراهان خود از یزید و از شهرها دور شو، آنگاه

فرستادگان خود را به سوی مردم روانه ساز، اگر با تو بیعت کردند حمد خدای به‌جای آور و اگر دور دیگری را گرفتند، نه از دین تو کم شده و نه خودت و به بزرگواری و مردمی تو گزندی

نخواهد رسید، زیرا من از آن می‌ترسم که به شهری از این شهرها بروی و دسته‌هائی از مردم

بیایند و در میان شما اختلاف افتد، دسته‌ای یاور تو باشند و دسته‌ای دشمن و به کشتار برخیزند

و تو نخستین هدف خدنگ آنها قرار می‌گیری. در این زمان است که خون بهترین کس این امت

چه از جهت خودش و چه از جهت پدرش و چه از جهت مادرش، از همه‌چیز قیمتی‌تر شود و

[۳۲] زرقا یعنی چشم کبود و این رنگ منفورترین رنگ‌ها نزد عرب بود. زرقا نام مادر حکم پدر مروان است که از روسپیان مشهور در زمان جاهلیت بوده و بالای خانه‌اش علمی به قصد دعوت حق افراشته است.

دودمانش از همه امت خوارتر گردد».

حسین گفت: «برادر! پس کجا بروم؟» محمد گفت:

به مکه می‌روی. اگر آنجا در امان بودی، که راه همین است و اگر در آنجا آسوده نبودی به

شن‌زارها و شکاف کوه‌ها پناه ببر و از شهری به شهر دیگر برو تا ببینی سرانجام کار این مردم چه

خواهد بود. این زمان است که اتخاذ تصمیم بر تو آسان شود، زیرا تصمیم صحیح وقتی است که

انسان پیش از وقوع حوادث نقشه‌ای را طرح کند، و دشوارترین تصمیمات وقتی است که انسان

در پشت حوادث قرار گیرد و در دنبال آنها باشد.

حسین برادر را وداع کرده و با تأثر چنین گفت:

«برادر! خیرخواهی و مهربانی را تمام کردی، امیدوارم که نظرت صحیح و موفقیت‌آمیز باشد. ان‌شاءالله[۳۳]».

امام حسین (ع) ابتدا به سوی مکه رفت؛ ولی مدتی در مکه نمانده بودند که فرستادگان اهل کوفه رسیدند و خبر دادند که اهل کوفه با امام خودشان حسین بیعت کرده‌اند، نامه کوفیان پشت سر هم و پی در پی می‌رسید که ما جان خود را برای تو نگاه داشته‌ایم و هرگز در نماز جمعه با والی حاضر نمی‌شویم، زود بیا.

اهل بیت از نو برای سفر آماده شدند. ابتدا امام حسین، پسر عموی خود، مسلم بن عقیل را، برای اطمینان خاطر به سوی کوفه فرستاد. در ابتدا که مسلم وارد کوفه شد دوازده هزار تن با امام حسین بیعت کردند و مسلم به امام حسین نامه نوشت و مژده داد که به سوی کوفه حرکت کند؛ اما وقتی که ابن زیاد این موضوع را شنید دستور داد که مسلم بن عقیل را و کسانی که با او بیعت کرده‌اند به قتل برسانند و افرادی که با مسلم بیعت کرده بودند از ترس جان خود از دو راه پراکنده شدند و مسلم بن عقیل تنها ماند و محاصره شد و با آنکه یکه و تنها بود، با لشکریان ابن زیاد که شصت یا هفتاد مرد مسلح بودند دلیرانه به جنگ پرداخت. هنگامی که دیدند از عهده مسلم برنمی‌آیند نی‌ها را آتش زدند و شعله‌ها را به جان مسلم می‌انداختند و مسلم با همین حال نبرد می‌کرد و شمشیر می‌زد و صف‌های دشمن را می‌شکافت. محمد بن اشعث به وی گفت: «تو در امان هستی خود را به کشتن بده». مسلم نپذیرفت و گفت:

جز کشتن و کشته شدن چاره‌ای نیست و رجز می‌خواند:

---

[۳۳] ر. ک: عایشه بنت الشاطی، همان، ص ۹۱- ۸۹.

اقسمت لا اضل الاحرا.

سوگند خورده‌ام که جز با آزادگی کشته نشوم.

وان رأيت الموت شيئا نكرا.

هر چند مرگ را چیزی ناخوش می‌دانم.

حل امرء يوما يلاقى شرا.

هرکس روزی با ناگواری روبرو خواهد شد.

مسلم را نزد ابن زیاد آوردند ابن زیاد فرمان داد او را بر بام قصر ببرند و سرش را از پیکر جدا کنند و تنش را از بالای بام در میان مردمی که بیرون قصر جمع شده بودند بیندازند.

ذ: چرا عبدالله به کربلا نرفت؟

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود که عبدالله بن جعفر پسر عمومی حسین و شوهر زینب کبری (س) چرا خود به کربلا نرفت؟ آیا در آن روزگار عبدالله نابینا بوده، تا آنطور که قرآن فرموده است: جهاد بر وی واجب نباشد؟ آیا تشخیص نمی‌داد که همراه کاروان کربلا نباشد، زینب فارغ بال‌تر می‌باشد، و بهتر می‌تواند رسالت پیام‌رسانی خون شهیدان را عملی سازد؟ آیا تشخیص دیگری داشته؟ خدا بهتر می‌داند.

اما مرحوم استاد محمد جواد مغنیه در پاسخ اینکه چرا عبدالله بن جعفر به کربلا همراه حسین (ع) نرفت چنین جوابی داد: «آنچه ما بدان عقیده داریم این است که عبدالله بن جعفر پس از شهادت عموی خود، امام علی (ع)، شدیدا مطیع امام حسن و امام حسین (ع) بود و هیچگاه در آشکار و پنهان مخالف دستور آنان عمل

نمی‌کرد، بلکه وقتی هم معاویه دختر عبدالله ام‌کلثوم را برای یزید خواستگاری کرده اختیار ازدواج آن دختر را به امام حسین (ع) واگذار نمود، همینطور با مسافرت زینب به همراه حسین موافقت می‌کند، اضافه بر این پسران خود محمد، عون را همراه دائی خود روانه کربلا می‌گرداند.

شاید هم علت نرفتن او به کربلا، اولا این بوده که امام (ع) قیام را بر وی واجب نکرده، بلکه همان‌طور که درباره دیگران معمول داشت، اختیار قیام را به عهده خود عبدالله گذاشته است ثانیا شاید عبدالله تشخیص می‌داد ماندن او در مدینه از جهات مختلفی که برای ما روشن نیست، به صلاح و مصلحت نزدیک‌تر است، ولی در عین حال، اگر حسین (ع) قیام و

خارج شدن را واجب می‌کرد، او زودتر از دیگران، دستور حسین (ع) را به مرحله عمل در می‌آورد. به هر حال هر کسی نمی‌تواند در این جهت تردید کند که عبدالله در پیشگاه خداوند نیز در نظر مردم دارای اجر و پاداش بود و مورد ستایش است، چون رضایت داشت که پسرانش در پیشگاه حسین (ع) شهید شوند، و بعد از شهادت حسین هم روش و رفتار او بهترین دلیل است که بر اخلاص و ایمان و صداقت، و اطاعت او از علی و خاندان او گواهی می‌دهد[۳۴].

فصل سوم: زینب در صحنه کربلا و پیام‌آور خون شهیدان

الف: شب عاشورا

شب دهم محرم شبی تاریک و دراز بود. در آن شب جز بچه‌ها هیچ کس دیده بر هم ننهاد. همه بیدار ماندند و برای جنگ فردا آماده می‌شدند. آنان مرگ پر افتخار را در چند قدمی خود می‌دیدند که آهسته پیش می‌آید. فردا جنگ سختی در می‌گرفت، همه مردان مجاهد با افتخار و با سربلندی در راه دین خدا کشته می‌شدند.

زینب می‌دید فردا برادران، فرزندان، برادرزاده‌ها و عده زیادی از قوم و خویش‌های خود را یکباره از دست می‌دهد غمگین می‌شد، گاه دانه‌های اشک از چشمش فرو می‌ریخت. برادرش امام حسین به او سفارش می‌کرد خواهر جان، در مرگ پایدار و شکیبا باش، نگذار دشمن خوشحال شود، هرگز شیون و فریاد مکن و آن طور که شایسته هست عزاداری کن[۳۵].

ب: روز عاشورا

امام حسین (ع) به کربلا آمد؛ جائی که مقدرش بود تا آتش انقلاب وجدان را برافروزد، همان وجدانی که شمشیری بالای سر ستمگران است؛ شمشیری که کند نمی‌شود. همان وجدانی که پرچم نهضت مظلومان است پرچمی که فرو نمی‌افتد و شمشیری است صیقل دهنده وجدان افسردگان که کندی نمی‌گیرد و مشعل را، جاهدان است مشعلی که پر نمی‌گراید.

امام حسین آمد تا فیصل حق میان دین خدا و دین سلاطین باشد، دین خدا که به ایمان و مخالفت با هوا و هوس و شهادت در راه خدا در هر جا و صداقت در هر مکان فرا می‌خواند و دین سلاطین که به توحید ظلم دستور می‌دهد و به تسلیم و بندگی می‌خواند.

---

[۳۴] ر. ك: احمد صادق اردستانی، همان، ص ۹۴.
[۳۵] ر. ك: جلال الدین فارسی، همان، ص ۲۴.

حسین آمد تا به مسلمانان بانگ زند در جائی که خون بسط رسول الله در راه خدا ناچیز و بی‌ارزش باشد، کدام خون والا و گرانبهاست؟ در جائی که حرم رسول الله به خاطر افشای باطل به بند اسارت گرفتار می‌شوند پس دیگر چه حرمتی است برای همسران مردان عادی!؟

حسین آمد تا در جان‌های امت هستی بلند برانگیزد و طنینی انقلابی و آتشناک علیه طاغوتیان به پا دارد؛ اینگونه هم شد. پرچم بنی امنیه سر به زیر آورد و درخشش اسلام برافراشته شد و دین پیامبر و سنت‌های شریف وی و وصیش تا هم اکنون و تا روز قیامت باقی و پایدار ماند. هدف بسط شهیدان این بود که از میان امت، مردانی برای دفاع از حق در برابر یزید و ستمگری‌هایش به پا خیزند و خود را آماده شهادت در راه خدا کنند و این شهادت را هدف اول خویش بنگارند و لذا اینگونه شد. زینب شاهد نهضت بسط شهید بود، چون او رسالت این نهضت را به آفاق می‌برد و اساسا هدف از این نهضت ایجاد طوفانی بزرگ در وجدان‌ها بود.

اگر نقش زینب، به عنوان شاهدی بزرگ، و دیگر شاهدان همراه او در ماجرا نبود خون شهدا هرگز به بار نمی‌نشست، این بود که حکمت کار حسین که خانواده‌اش را در این نبرد با خود همراه برده بود رسول خدا (ص) نیز در رؤیای صادقانه امام حسین (ع) اندکی پیش از عزیمت وی از مدینه به او فرموده بود:

«خداوند خواسته است که خویشاوندان و فرزندان تو را اسیر ببیند».

بنی امیه گمان کرده بودند گرداندن اسیران اهل بیت در شهرها و همراه بسط شهید و سران اصحاب آن حضرت در دل منخالفانشان ترس و وحشت می‌اندازد و باعث

تحکیم و فرمانروائی آنها می‌شد؛ حال آنکه نفهمیدند آن کسی نقشه چنین نهضتی را پی افکنده خود می‌خواهد نهضتی به وجود آید که در آن خون بر شمشیر پیروز شود، وجدان بر درهم و دینار فائق آید، سرهای بریده بزرگترین گواه برای اثبات مظلومیت اهل بیت و بریدنشان از غیر خدا و فداکاری بزرگشان در راه دین بود و سخنان شماتت آمیز و جسورانه اهل بیت در خطبه‌هایشان و طعنه‌ها و ریشخندهایشان به ستمگران اموی و حکومت آنان در واقع بزرگترین انقلاب فرهنگی در امت بود.

در حقیقت تقدیر زینب را در ایفای این نقش آماده کرد، زینب در خلال عمر کوتاه خود پس از واقعه کربلا، در هر نقطه از جهان اسلام بذر نهضت حسینی را کاشت و چشمه‌های خروشان از عواطف پاک را در مقابل اهل بیت پدید آورد تا آنجا که عبارت «یا الثارات الحسین» طنین خاصی در دل مسلمانان ایجاد می‌کرد و تا این عبارت بر زبان می‌آمد همه مردم برای نهضت و شهادت خود را آماده می‌کردند و شهادت در راه خدا و مبارزه با طاغوتیان به صورت خصلتی

مشروع در پاکان امت در آمد درست مثل جهاد در راه خدا علیه کافران؛ تمام اینها به برکت شهادت حسین، سخنان زینب و دیگر اسیران واقعه کربلا حاصل شد[۳۶].

سپیده روز عاشورا سر زد. زینب برخاست تا نبرد را تماشا کند. او باید بعد از جنگ، جریان را برای همه مردم بگوید، دو لشکر برای جنگ آماده شدند. لشکر دشمن حمله کرد. لشکر امام حسین برای دفاع آماده شد. زینب شجاع به وظیفه خود کمر بست. زنان و بچه‌ها داخل چادرها نگران بودند. زینب از آنها نگهبانی می‌کرد و به حال آنان رسیدگی می‌نمود. از چند روز قبل برادرزاده‌اش بیمار بود. احتیاج به پرستاری داشت. زینب گاهی کنار بستر می‌نشست از او پرستاری می‌کرد، اما چند لحظه بعد برخاست و به کنار میدان می‌رفت تا از جنگ خونین خبر بگیرد.

جوانان را تشویق می‌کرد و می‌گفت: «جنگ کنید و از اسلام دفاع کنید، از امام حسین (ع) دفاع کنید». قهرمانی در خون می‌غلتید، می‌دوید و جسد را از برادرش حسین می‌گرفت. گاه بر بالین قهرمانی که از پا در آمده بود می‌رسید، خون از چهره

پایان نامه‌ها، ص: ۶۶

پاک می‌کرد و به او آفرین می‌گفت، برای مردانگی او، برای جانبازی او، در این راه آفرین می‌گفت، یک دم از پا ننشست. پیوسته تلاش می‌کرد تا اینکه آخرین شهید راه دین به خاک افتاد، برادرش امام حسین شهید شد.

گفته‌اند زینب پس از آنکه خورشید ولایت در خون نشست یکبار دیگر همچون مهتاب بر قتلگاه شهیدان طلوع کرد و گفت:

«ای وای برادرم! ای وای سرورم! ای وای خاندانم! ای کاش آسمان بر زمین فرو می‌ریخت و ای کاش کوه‌ها پاره پاره می‌شدند و بر دشت‌ها می‌پاشیدند».

در آن هنگام وجود زینب همه فریاد شده بود. در سینه او عشق و نفرت موج می‌زد. عشق به حسین (ع) که اینک در برابر دیدگانش با بدنی چاک چاک پر از نیزه از خون غوطه می‌خورد و نفرت از نامردمی که با نهایت قساوت، فرزند دختر پیامبر را به قتل رساندند.

حضرت زینب با واژگانی که نشانگر اوج ارادت به حسین بود عشق آتشین خویش را آشکار می‌ساخت. در همان هنگام عصاره نفرت خود را در قالب کلماتی تند بر چهره زشت سیه‌رویان تاریخ می‌ریخت. گویند حضرت زینب پسر سعد را مخاطب ساخت و بر او بانگ برداشت که:

---

[۳۶] ر. ك: آیت الله محمد تقی، مدرسی، نمونه‌های ایثار حضرت زینب، مترجم: محمد صادق شریعت، ص ۱۷.

«آیا ابا عبدالله را می‌کشند و تو نگاه می‌کنی؟» و سپس همچون آتشفشان سیل‌اخگر واژگان را بر سر آن ستمگران سرازیر ساخت و گفت:

«ای وای بر شما آیا یک مسلمان در میان شما مردم نیست».

اما پاسخ آنها سکوتی مرگبار بود. سکوت انبوه جانوران بی‌اراده! در میان آن سکوت سرد تنها یک نعره به گوش رسید. نعره‌ای که گویی از حلقوم جانوری درنده بر می‌خواست و در پس آن، یورش دسته‌جمعی گرگان گرسنه‌ای که یوسف گلگون قبای تو را پاره پاره می‌کردند[37].

راستی عاشورا بی زینب عاشورا نبود. این زن که مهاجرا، الی الله کاشانه خود را رها ساخته است در طلب چیست؟

بی‌تردید میان او و برادرش پیوندی وجود داشت، اما انگیزه‌ای که او را به هجرت بزرگ فرا خوانده بود تنها یک پیوند عاطفی نبود، بلکه یک رسالت بود، یک مأموریت، مأموریتی برای ابلاغ پیام، پیامی از یک روز برای همه روزگاران.

زینب! ای دختر علی! ای خواهر حسین! عاشورای تو از شب آغاز شده بود، از آن شب که عاشقانه سرشت از باده عشق بر گرد شمع معشوق پروانه‌وار می‌چرخیدند و هر کدام برای نثار جان خویش لحظه شماری می‌کردند. گفته‌اند تو هم آن شب، پروانه آن شمع جمع بودی، می‌سوختی و می‌ساختی و هرگز آرام نداشتی. علاوه بر آن، پرستار فرزند بیمار برادر بودی، اما با این حال چشم و گوش بر همه جا داشتی. تو می‌دیدی که رادمردان و راست‌قامتان تاریخ، حماسه‌ای پر شکوه را تدارک می‌بینند! برخی شمشیرها را صیقل می‌دهند و گروهی آیات خدا ر ا تلاوت می‌کنند و دسته‌ای در انتظار صبح وصال، شادمان و قهقهه سر می‌دهند. اما نگاه تو از میان آن همه ستارگان زیبا که در شب سیاه، سوسو می‌زدند و به عشوه‌گری می‌پرداختند، تنها یک تن را می‌دیدی، راستی آن یک تن همگان بود و دیگران با او معنا می‌یافتند و از او نور می‌گرفتند و ستاره می‌شدند. او خورشیدی بود که نزدیک صد ستاره بر گردش همچون منظومه‌ای، آفرینش را روشنایی می‌بخشیدند. او یک بود و دیگران بی او هیچ، همه در کنار وی عدد می‌شدند؛ ده، صد، هزار، میلیون، میلیارد تا بی‌نهایت[38].

پ: رفتن حضرت زینب بر سر نعش علی اکبر

زمانی که علی اکبر به شهادت رسید زینب از خیمه بیرون دوید و همواره فریاد می‌کرد:

«و اولاده واثمره فؤاده وامهجبه قلباه».

---

[37] ر. ك: محمد جواد صاحبی، همان، ص ۲۲.
[38] همان، ص ۱۵.

پس خود را به نعش علی اکبر انداخت و به گریه و زاری پرداخت و حمید بن مسلم گوید:

من در لشکر عمر بن سعد بودم که ناگهان زنی از خیمه بیرون دوید، چنانکه آفتاب از دیدارش

تیره و خیره ماند و به سوی علی اکبر می‌آمد و گاهی می‌افتاد و گاهی بلند می‌شد و می‌ایستاد تا

اینکه خود را به علی اکبر رسانیده، آه از دل برکشیده و گفت: و اولاده و اقتیلاه وامهجته قلباه؛

پس حسین آمد و دست او را گرفت و به سوی خیمه‌ها برگرداند. پرسیدم این زن کیست؟

گفتند: این زینب دختر علی بن ابیطالب است.

و هنگام آوردن حضرت زینب، تا قنداقه علی اصغر را از دست برادر بگیرد، مصیبتی است که اصلا قابل بیان نیست.

امام حسین به حضرت زینب فرمود:

«این طفل را بگیر درحالی‌که علی اصغر غرق در خون است. واقعا حضرت زینب چه صبر و تحملی داشت که روح از بدنش جدا نشد[۳۹]؟!»

ت: دستیاری امام حسین (ع)

ساعات نیمروز عاشورا، در میان گرد و غبار میدان، آمیخته با خون و تشنگی، در برقا برق شمشیرهای جنگجویان به سرعت می‌گذرد، اصحاب حسین شهید شده‌اند، برادران و خویشان وی از بنی هاشم در نوبت خویش، پس از یاران یک به یک به فیض عظیم شهادت دست یافتند و حال نوبت به جنگیدن خود حسین (ع) رسیده است و از نظر عاطفی، انسانی در سر حد جلال و کمال قرار دارد، در بحرانی‌ترین ساعات زندگی، حتی از کودک کوچک و شیرخوار خود هم غفلت ندارد، به یاد علی اصغر افتاد، شریک رزم و دستیار عاشورای خود، زینب را مخاطب قرار داد:

«ایبنتی بولدی الصغیر حتی اودعه».

«خواهرم، کودک کوچکم را برایم بیاور تا با او خداحافظی کنم».

---

[۳۹] ر. ك: ذبیح الله، محلاتی، ریاحین الشریعه، مترجم: دانشمندان بانوان شیعه، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۷.

زینب کودک را آورد و در آغوش حسین (ع) قرار داد، پدر خواست کودک را ببوسد، حرمله بن کامل تیری پرتاب کرد، تیر در گلوی علی اصغر فرو رفت و آن کودک را شهید کرد. آنگاه حسین (ع) کودک را تحویل زینب داد و خود دست زیرخون کودک گرفت و خون‌ها را به طرف آسمان پاشید و گفت:

«آنچه سختی و مصیبت بر من وارد می‌شود، سهل و آسان است، چون خداوند ناظر بر وضع من است[۴۰]».

بعضی هم گفته‌اند: حسین (ع) کودک را از خواهر خود گرفت، برای تهیه کردن آب برای فرزند، او را به میدان جنگ و در حضور دشمن برد، و در آنجا «حرمله» با تیری او را شهید کرد.

در هر صورت وقاحت و خباثت دشمن آنگونه بود که حتی به طفل شیرخوار حسین هم رحم نکردند! مسیو ماربین مسیحی آلمانی، در مورد اثبات مظلومیت حسین (ع) و خبث درونی بنی امیه می‌نویسد:

حسین در آن دم آخر، با آن همه مصائب جانکاه و افکار متراکم و تشنگی و کثرت جراحات، باز

هم از افکار عالی خود غفلت ننمود، و با اینکه می‌دانست بنی امیه بر فرزند کوچکش رحم

نمی‌کنند محض بزرگ ساختن مصائب خود، کودک را هم بر سر دست گرفت و به ظاهر برایش

آب تقاضا کرد. ولی با تیر جواب شنید.

گویا حسین از این حرکت قصدش این بود که جهانیان اندازه عداوت بنی امیه را با بنی هاشم بدانند و تصور نکنند یزید برای دفاع از خود ناچار به این اقدام فجیعانه بود، زیرا کشتن طفل شیرخوار در چنین حال و با این وضع وحشتناک، جزو وحشیگری و عداوت سبعانه، که منافی با قوانین هر دین و آیین است، هیچ چیز دیگری را ظاهر نمی‌ساخت؛ همین نکته می‌تواند پرده از روی قبایح اعمال و نیت‌های فاسد و عقاید بنی امیه بردارد. بر جهانیان، و مخصوصا برای مسلمانان ظاهر سازد که بنی امیه نه تنها بر خلاف احکام اسلام حرکت می‌کنند، بلکه از روی عصبیت جاهلانه، کوشش می‌کند که حتی یک نفر از بنی هاشم و مخصوصا از بازماندگان محمد (ص) را باقی نگذارند!

ث: مهار عبدالله بن حسن (ع)

در مرحله‌ای که امام حسین (ع) به تنهایی به میدان آمده بود و جنگ می‌کرد و افراد دشمن از هر طرف او را محاصره کرده بودند، کودکی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود و در قسمت چادر زنان زندگی می‌کرد، وقتی حسین را با آن وضع دید، سخت ناراحت شد و تصمیم گرفت هرطور شده به یاری او بشتابد. نام کودک عبدالله برادر کوچکتر قاسم، فرزند

---

[۴۰] ر. ك: احمد صادق اردستانی، همان، ص ۱۸۱.

امام حسن مجتبی (ع)، برادر حسین (ع) بود. به هرحال وقتی کودک به طرف میدان شتاب گرفت، زینب که عموما در آن اوقات حساس جلو خیمه‌گاه حضور داشت، برای رفع گرفتاری‌های آن شرایط تلاش فعال می‌کرد، عقب سر کودک دوید، تا او را از رفتن به میدان باز دارد، حسین هم متوجه کودک شده بود، فریاد زد:

«خواهرم عبدالله را بگیر و برگردان، که دشمن به کوچک و بزرگ ما رحم نمی‌کند». اما تلاش زینب مؤثر واقع نشد. عبدالله گفت:

«به خدا سوگند، نمی‌توانم از عموی خود دور باشم»، با کوشش زیاد خود را از دست زینب رها کرد و به کنار حسین (ع) رسانید.

باری، وقتی عبدالله به کنار عموی خود آمد، بحربن کعب خواست شمشیر خود را بر پیکر حسین (ع) فرود آورد که عبدالله به سرعت دست خود را سپر دفاع حسین (ع) قرار داد و دست او را دشمن قطع کرد. آن وقت امام حسین (ع)، او را در آغوش گرفت و دلداری داد که تیز حرمله آمد و عبدالله را هم شهید کرد.

ج: وداع بازپسین با حضرت زینب (س)

امام حسین چون مشغول جهاد در راه خدا شد و صفوف دشمن را شکافت، اسب خود را به سوی فرات حرکت داد. نقل شده حصین بن نمیر، تیری سوی آن حضرت پرتاب کرد و آن تیر به دهان مبارکش خورد و خون جاری شد و سوی دیگر سواری فریاد زد که: «ای حسین تو آب می‌نوشی و لشکر به سراپرده تو می‌رود و هتک حرمت می‌کند».

امام حسین وقتی این سخن را شنید آب از دستش ریخت و از شریعه بیرون آمد و با شمشیر سپاه کوفه را پراکنده ساخت و به سراپرده خویش رفت و متوجه شد که به سراپرده او نیامده. گویند: این خبر دروغ بود. پس دوباره اهل بیت را وداع فرمود و گفت: «ای زینب! ای ام کلثوم!

و سکینه!» در این زمان، اهل بیت، همگان با حالی آشفته و جگرهای سوخته و خاطره‌های خسته و دل‌های شکسته نزد آن حضرت آمدند و در ذهن هیچ آفریده‌ای این صحنه قابل توصیف نیست که چگونه بودند و هیچ کس نمی‌تواند حال آنها را بیان نماید. اهل بیت را وداع گفت، در آخرین لحظات آنها را به صبر و سکوت وصیت نمود و فرمان داد که جامه در خور را سیری باشد بپوشند و فرمود: «بدانید که خداوند شما را محافظت می‌کند و از شر دشمنان نجات می‌دهد و عاقبت شما را به خیر گرداند و دشمنان را به عذاب خداوند دچار نماید و شما را به انواع نعمت‌ها به خیر گرداند[۴۱].

[۴۱] ر. ك: ذبيح الله محلاتی، همان، ص ۹۷.

چ: پیراهن کهنه

زینب در روز عاشورا جان زین العابدین (ع) را حفظ کرد، تا میراث امامت برقرار بماند.

همچنین حضور زینب را در چند صحنه عاشورا مشاهده می‌کنیم و کوشش مؤثر او به عنوان دستیاری و همکاری با حسین (ع) را می‌بینیم، اما به هنگام وداع با فرزندان خود، عون و محمد، برخورد و عکس العملی از زینب (س) به چشم نمی‌خورد، و شاید این بانوی بزرگ، برای اینکه در قربانی دادن، نهایت اخلاص و فداکاری را نسبت به هدف مقدس خود، در راه حسین (ع) نشان داده باشد، در این زمینه بی‌تفاوت گذشته است و تاریخ هم درباره وداع و سوگواری او برای فرزندانش چیزی را به ما ارائه نمی‌دهد.

اما در آنچه مربوط به حسین می‌شود، خاصه با توجه به اینکه زینب (س) به برادر هم خیلی علاقه دارد، حضور فعال او مشاهده می‌شود. از اینگونه موارد، موضوع پیراهن کهنه است. آری، در یک نوبت که حسین می‌خواست به میدان جنگ برود از زینب (س) درخواست کرد که:

ابعثوا الی ثوبا، لا یرعب فیه، اجعله تحت شیابی.

خواهرم، حال که به میدان جنگ می‌روم، پیراهن کهنه‌ای برایم بیاورید که آن را زیر لباس خود

بپوشم و آنگاه که بدنم روی زمین قرار گرفت این پیراهن بی‌ارزش را از بدنم بیرون نیاورند و بدنم

برهنه و عریان روی زمین قرار نگیرد.

اما متأسفانه، دشمنان در عین حالی که حسین (ع) پیراهن کهنه را از چند نقطه پاره کرده و پوشیده بود بعد از شهادت، لئامت و عناد خود را نشان دادند و حتی آن پیراهن کهنه را به غارت بردند، و بدن آن بزرگوار عریان روی زمین باقی ماند[۴۲]!

ح: شام غریبان

آفتاب عاشورا، از روی دلمه‌های خون شهیدان کربلا، دامن برکشید و خورشید با چهره رنگ باخته، در پرده افق پنهان شد. از عابدان شب‌زنده‌داری که در شب عاشورا با زمزمه‌های ملکوتی خود سکوت شب را می‌شکستند خبری نیست و اکنون نسیم ملایم صبا پیکرهای به خون نشسته را نوازش می‌دهد.

---

[۴۲] همان، ص ۱۸۵.

اما در قبایل، امشب عربده‌های مستانه آدمکش‌هائی که بر سر تقسیم درهم و دینار هیاهو به راه انداخته‌اند، و گاهی غریو پیروزی تلخی سر می‌دهند و سکوت شب را در هم ریخته است، حسین (ع) و عزیزانش، یعنی جمعا ۷۳ نفر شهید شده‌اند و خیمه‌ها و محل سکونت و اثاثیه زندگی بانوان و بازماندگان خاندان فاطمه (س) سراسر سوخته و به غارت رفته است و زینب با زین العابدین بیمار و بانوان و کودکان داغدیده، به ناچار در محل خیمه‌های نیمه سوخته، در جوار قتلگاه شهیدان، شب شام غریبان سوگواری بیابان کربلا را با زمزمه‌های دلخراش عزاداری، با اشک و ناله در سوگ عزیزان با سرکشی و پرستاری از کودکان یتیم، و بالاخره با نماز شب و راز و نیاز به درگاه پروردگار، هرطور بود به صبح رسانیدند.

خ: آتش زدن خیمه‌ها

روزگار چه منظره غم‌انگیزی را به تصویر می‌کشید که زینب در آستانه خیمه چشمان نگران خود را به نوباوگان حرم پیامبر خدا می‌دوخت. گاه نگاه اندوه‌بار خود را روانه رزمگاه می‌نمود.

مدتی گذشت گویا که او نمی‌دانست که در قتلگاه چه روی داده است. اما هنگامی که حمله حرامیان را به حرم فرزندان پیامبر دید، بر خود لرزید و دریافت که حسینش را زنده نخواهد دید. ناگاه شعله‌های آتش از خیمه‌ها به آسمان سر بر کشیده و فریادهای سوخته دلان تشنه، که به جای آب شراره‌های آتش بر جانشان می‌ریخت، خاطرشان را پریشان و دلش را بیش از پیش پریشان گردانیده، او در گردابی از بلا و مصیبت قرار گرفته بود و بی آنکه بتواند عکسی العملی از خود نشان دهد چشمان حیرت‌زده‌اش را این سو و آن سو چرخانید و به هر طرف که نگاه می‌کرد صحنه‌ای جانگداز می‌دید، در یک‌سو گوشواره از گوش دخترکی خردسال بیرون می‌کشیدند و در دیگرسو پوشش از سر زنان می‌ربودند. زنی پیش چشمان او، ترسان و لرزان لباسش را از پشت چسبیده بود تا از دستبرد اهریمنان نگهدارد، ولی دشمنان افسارگسیختگان سرانجام بر وی چیره شدند و آن را از تنش بیرون کشیدند و آنها به هیچ‌کس رحم نکردند، حتی عزم خویش را جزم کردند تا فرزند بیمار حسین را اینک در تبی سخت می‌گداخت از میان بردارند.

در یک‌سو، زنان و کودکانی که خیمه و خرگاهشان را به تلی خاکستر و دود مبدل شده بود، با لبی تشنه، شکمی گرسنه و جگری سوخته در انتظار سرنوشت به‌سر می‌بردند و در سویی دیگر قداره بندان سرمست از باده قدرت با عربده‌های مستانه خود، از اینکه نوباوگان مصطفی را سر بریده و مرغان بستان خدا را بی آشیانه کرده‌اند، احساس پیروزی و غرور می‌کردند؛ از این‌رو دیوانه‌وار اسبان سرکش خود را به سوی اجساد پاره پاره شهیدان تاختند تا سم‌های مجهز به نعل و میخ آنان، تار و پود پیکرهای مجاهدان راه خدا را از هم بگسلد. وه چه شگفت انگیز و زشت بود آن لحظه، لحظه‌ای که

سیاه‌ترین و زشت‌ترین و پرسش‌انگیزترین لحظات تاریخ بشر بود؛ زیرا با گذشت پنجاه سال از رحلت پیامبر، گل‌های او به دست کسانی که خود را مسلمان می‌شمردند بی‌رحمانه پرپر شدند[۴۳].

د: زینب، پیامبر خون شهیدان

یک قطره خون، دو قطره خون، سه قطره خون، چندین قطره خون شهیدان پیام دارند، پیامی که کاخ یزید را لرزانید و حکومت رسوائی بنی امیه را رسواتر معرفی می‌نماید، پیامی که فریاد مظلومیت را از حلقوم شجاعت به گوش می‌رساند، پیامی که وحشیگران و درندگان انسان‌نما را به جوامع بشر معرفی می‌کند، قطره لرزانی که به رود خون می‌پیوندد و در حرکت است. بهر انجام وظیفه‌ای می‌رود تا بانگ برآورد فضیلت و انسان‌های حقیقی را کشتند و در مقابل حقیقت شمشیر کشیدند.

حکومت یزید در آن روز، زشت‌ترین جنایت‌ها را انجام دادند و رذالت و بی‌شرمی را به پایان رسانیدند، کشتند، سوزاندند، آتش زدند، آب را بر روی کودکان و خردسالان بستند و خلاصه کار ننگ و فصاحت را تا جائی رساندند که دلبند شیرخواره لب تشنه‌ای را هدف تیرهای مسموم قرار دادند و با این عمل خود را برای همیشه در نزد تمام ملت‌ها رسوا ساختند، زیرا حکومت فرزند معاویه، دیگر نمی‌تواند کشتن بچه شیرخوار را از نظر نظامی توجیه کند و نمی‌تواند بگوید او کشته بود ما هم او را کشتیم.

خون سرخ و پاکی که بر چهره خاکستری زمین کاخی از سنگ‌های گلگون فضیلت بنا کرده است، پیامی دارد که باید به جهانیان بدهد. او نیز آن روز که در رگ‌های این مردان ملکوتی جریان یافت و زندگی آغاز کرد این افتخار را داشت که روزی پیام هدایت و انسان‌های حقیقی را در جوامع بشری که در خواب گران فرو رفته‌اند می‌رساند فریاد برآورد «ای انسان‌ها بدانید که حق جاوید است و باطل نیز نابود می‌گردد و تا دست جنایتکارانه او را که می‌پنداشت نور خدا را خاموش کرده از جوامع بشری کوتاه سازد.

قطره خونی که به رخساری بی‌روح شمشیر قرار گرفته با روح زندگی می‌کند تا یزید رسوا را رسواتر سازد و پرده از روی جنایت‌هایی که مرتکب شده است بردارد.

بزرگترین شعار آزادی را به انسان‌ها برساند که آزادمرد باشید حتی اگر آزاد مردی را به قیمت خون خویش خریداری کنید. قطره خونی فریاد برآورد. فریاد خون‌ها آزادی است و پاکدامنی که به یکدیگر می‌گویند بپا خیزید، اتحاد کنید و کاخ‌هائی که پایه‌شان بر شالوده ظلم و ستم قرار گیرد و در استخر زلالش خون دل بیچارگان موج زند و در لابه‌لای خشت آن عمارت هزاران امید و آرزو و از این و آن نابود و محو گردد ویران نمود به یاری ستمدیدگان بشتابید.

---
[۴۳] ر. ك: محمد جواد صاحبی، همان، ص ۲۵.

قطره‌های خون فریاد برمی‌آوردند پیکر صاحبان ارواح بزرگ خویش را به آسمان‌ها فرستاده بودند و پر فرشتگان در فضای پر فروغ جاودان سیر می‌کردند و بسان کبوترهای زیبا که خود را به روی برکه‌ها می‌اندازند روان رخشنده خویش را روی چشمه‌سارهای سپیدگون رحمت لایزال رها می‌کردند و از فداکاری بی‌دریغ خود راه خوشبختی جامعه‌های بشری خرسند بودند، لیکن خروش ارواح آنان و جوشش خون‌های گرم و سینه‌های سوزانشان فرو نمی‌نشست. خون پاک و گرمی، فریاد برمی‌آورد:

«ای اجتماعات هنگامی که ناموس عدل اجتماعی در تاریکزارهای غمناک استبداد محو می‌گردد، پیکر ورزیده و رشید و سالم خود را که نمونه عمل به دستورات اسلامی است وقف چوبه‌های دار کنید تا فرزندان اجتماعی بشر آزاد برآیند».

خون مقدس دیگر بانگ برمی‌آورد:

از این سرنوشت خونین ما به خود آیید، ای ستمگران! ستم نکنید، ای ستم‌کنان! ستم نکنید. ما

برای آن خون ریختیم که نهال تعلیمات محمد (ص) نیرومند گردد و تعالیم آزادی‌بخش علی (ع)

دستور زندگی‌ها شود. ما برای آن، از حلقوم پاک انسان‌های حقیقی ریختیم که دامن ستمگران را

بگیرد و چهره زرد تیره‌بختان را ارغوانی سازد[۴۴].

زینب پیامبر خون‌هاست و باید رسالتش را انجام دهد.

ذ: روز یازدهم

عمر سعد بعد از ظهر روز یازدهم محرم سال ۶۱ هجری، دستور داد از کربلا به کوفه حرکت کنند، زنان و خواهران حسین (ع) و بازماندگان سایر شهیدان آماده شدند و کودکان را نیز حرکت دادند. در میان کاروان اسیران، علی بن حسین (ع) که مریض بود و حسن بن مثنی که در میدان مجروح شده بود و بهبودی حاصل کرده بود. برادران او زید و عمر فرزندان امام حسن مجتبی حضور داشتند، وقتی کاروان اسیران حرکت کردند بانوان درخواست کردند که آنان را از قتلگاه شهیدان عبور دهند، این تقاضا پذیرفته شد و زنان و کودکان را از طرف قتلگاه عبور دادند. وقتی چشم آنان به بدن‌های غرق در خون عزیزانشان که روی زمین افتاده بودند ناله و ضجه‌های دردناکی سر دادند البته روز قبل هم بانوان داغدیده به قتلگاه آمده و سوگواری هم تشکیل داده بودند و بعد از ظهر روز یازدهم نیز می‌خواستند هم سوگواری کرده و هم با

[۴۴] ر. ک: محمد مقیمی، همان، ص ۲۷۰.

بدن‌های عزیزان برای همیشه وادع کنند. بدین جهت زینب درحالی‌که در کنار بدن مقدس حسین (ع) ایستاده بود روی خود را به سوی مدینه برگردانید و با عبادت دیگری بدین‌ترتیب ندبه و ناله‌های دلخراشی سر داد.

وامحمداه! نباتک سبایا، و ذریتک مقتله، تسقی علیهم ریح الصبا، و هذا حسین مجزوز الراس من القفا، مسلوب العمامه والرداء ....

وا محمدا! اینان دختران تو هستند که اکنون به اسیری می‌روند، اینان فرزندان تو هستند که با بدن‌های غلتیده در خون روی زمین افتاده‌اند، و باد صبا بر پیکر آنان می‌وزد! ای رسول خدا این حسین تو است که سرش را از قفا بریده‌اند، و عبا و ردایش را دشمن در آورد و به غارت برده است.

پدرم فدای آن کسی که سپاهش را روز دوشنبه مورد هجوم قرار دادند، پدرم فدای آن کسی که خیمه‌گاهش را سرنگون کردند، پدرم فدای آن مسافری که امید بازگشت او نیست، پدرم قربان آن مجروحی که دیگر نمی‌توان آن را معالجه کرد!

پدرم فدای آن کسی که جان من به قربان اوست، پدرم قربان آن حسینی که در تمام عمر در غم واندوه زندگی کرد تا از این جهان رخت بربست. پدرم فدای آن کسی که با لب تشنه شهید شد. پدرم قربان آن کسی که خون سرش از روی ریشش فرو می‌چکید. پدرم فدای آن کسی که جدش رسول خداست و او فرزند پیامبر هدایت است. پدرم فدای محمد مصطفی، خدیجه کبری، علی مرتضی و فاطمه زهرا باد. پدرم فدای آن کسی که آفتاب برای او بازگشت تا نماز خود را بخواند، سپس زینب درحالی‌که دوست و دشمن را تحت تأثیر قرار داده بود، و همگان زارزار گریه می‌کردند، روی خود را جانب مدینه الرسول برگردانید و خطاب به مادرش فاطمه (س) سرای خود را این‌طور ادامه داد:

ای مادر داغدیده! ای دختر پیامبر! به صحرای کربلا نگاه کن! حسینت را سر بریده! دخترانت را با خیمه‌های غارت شده و سوخته شده ببین! آری مادرم! ملاحظه کن که دخترانت را کتک می‌زنند، لباس و گوشواره آنان را غارت می‌کنند، آنان را در دست دشمن مانند اسیران رومی و زنگبار می‌باشند!

مادرم! این حسین توست که در خون غلتیده است، او را تشنه شهید کرده‌اند، بدنش را با نیزه و سم اسب‌ها، سوراخ سوراخ کرده‌اند و مورد ظلم ناپاک‌زادگان و آزاد شدگان پدرت رسول خدا قرار گرفته‌اند[۴۵]!.

حاجی سلیمان صاحبی اهل بیدگل کاشان و شاعر قرن ۱۲ هجری، ماجرای آمدن زینب به همراه اهل بیت به قتلگاه را چنین به شعر در آورده است:

چون راهشان به معرکه کربلا فتاد	گردون به فکر سوزش روز جزا فتاد
اجزای چرخ منتظم از یکدیگر گسیخت	اعضای خاک متصل از هم جدا فتاد
تابان به نیزه رفت سر سروران ز پیش	حمازه‌های پردگیان از قفا فتاد
از تند باد حادثه، دیدند هر طرف	سروی به سر درآمد و نخلی زیا فتاد
مانده به هر طرف نگران چشم حسرتی	در جستجوی کشته خود تا کجا فتاد
بیخود کشید ناله هذا اخی چنان	کز ناله‌اش، به گنبد گردون صدا فتاد

پس کرد رو به یثرب و از دل کشید آه

نالان به گریه گفت ببین یا محمداه

[۴۵] ر. ك: ذبیح الله محلاتی، همان، ص ۱۲۱.

این رفته سر به نیزه اعداء حسین توست
دین مانده بر زمین تن تنها، حسین توست

این آهوی حرم که تن پاره‌پاره‌اش
در خون خشکیده دامن صحرا، حسین توست

این پر گشاده مرغ همایون به سوی خلد
کش پر ز تیر، رسته بر اعضاء، حسین توست

این سر بریده از ستم زال روزگار
کز یاد برده ماتم یحیی، حسین توست

این مهر منکسف که غبار مصیبتش
تاریک کرده چشم مسیحا، حسین توست

این ماه منحسف که برو، ز اشک اهل بیت
گوئی گسسته عقد ثریا، حسین توست

این لاله‌گون عمامه که در خلد بهر او
معجر کبود ساخته زهرا، حسین توست

اندک چو کرد دلی تهی از شکوه با رسول

گیسو گشاده و دیده سوی مرقد بتول

کای بانوی بهشت بیا حال ما ببین
ما را به صد هزار بلا مبتلا ببین

در انتظار وعده محشر چه مانده‌ای؟
بگذر به ما و شور قیامت بیا ببین

بنگر به حال زار جوانان هاشمی
مردانشان شهید و زنان در عزا ببین

آن گلبنی که از دم روح الامین شکفت
مردانشان شهید و زنان در عزا ببین

آن سینه‌ای که مخزن علم رسول بود
از شست کین شانه تیر جفا ببین

با این جفا نیند، پشیمان، وفا نگر
با این جفا زنند دم از دین، حیا ببین

لختی چو داد شرح غم دل به مادرش
آورد رو به پیکر پاک برادرش

کای جان پاک، بی تو مرا جان به تن دریغ
از تیم ظلم، کشته تو وزنده من دریغ

عریان چراست این تن بی‌سر، مگر بود
بر کشتگان آن پیغمبر کفن دریغ

عر شیرخوار به خواب خوش کرده گرگ چرخ
رنگین به خون یوسف من پیرهن دریغ

خشک از سموم حادثه، گلزار اهل بیت
خرم ز سبزه دامن ربع و دامن دریغ

آل بنی غریب به دست ستم اسیر
آل زیاد، کامروا در وطن دریغ

کرد آفتاب یثرب و بطحا غروب وقاحت
شعری ز شام باز و سهیل از یمن دریغ

غلطان ز تیغ ظلم سلیمان به خاک و خون
وز خون او حنا به کف اهریمن دریغ

گفتم ز صد یکی به تو حال دل خراب

تا حشر ماند بر دل من حسرت جواب

ر: دلداری زین العابدین (ع)

امام زین العابدین می‌گوید:

من با دیدن صحنه قتلگاه حسین (ع)، با آن همه مصائب که پدرم کشته و در خون آغشته بود،

برادران و عموها و سایرین کشته شده بودند، زنان و خواهران ما را به اسارت درآوردند، چنان

منقلب شدم، سینه‌ام تنگ گشت که نزدیک بود ناگهان جان خود را از دست بدهم. اما وقتی

عمه‌ام زینب وضع ناراحت‌کننده مرا مشاهده کرد گفت:

مالي اراک تجود بنفسک یا بقیه جدی بابی و اخواتی.

ای یادگار جد و پدر و برادرانم! چرا با جان خود بازی می‌کنی؟ و می‌خواهی جان خود را از دست

بدهی؟ گفتم: چگونه با جان خود بازی نکنم و خود را از دست ندهم؟ درحالی‌که مشاهده می‌کنم

مولایم، برادرانم، عموهایم، پسر عموهایم و همه اعضاء خانواده‌ام، در این بیابان به خاک و خون

آغشته‌اند و بدن‌های آنان برهنه و عریان روی زمین افتاده است و کسی آنان را کفن نمی‌کند و

به فکر دفن آنها نیست. بانوان مانند اسیران دیلم و خزر مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌اند؟!

زینب علاوه بر دلداری زین العابدین (ع) فرمود:

لا یجز عنک ما تری، فوالله ان لعهد من الرسول الله (ص) الی جدک و ابیک و عمک و لقد اخذالله

والمیثاق اناس من هذه الامه لا تعرفهم فرا عنه بهذه الامه و هم معروفون، فی اهل السموات.

برادرزاده عزیزم! بی‌تابی مکن و ناراحت نباش، به خدا سوگند این میثاقی است که خداوند، با جد

وپدر و عموی تو برقرار کرده است و باید اجرا شود، چنانکه از جمعیتی هم خداوند پیمان گرفته

وآنان را فرعون صفتان امت نمی‌شناسند، درحالی‌که آنان نزد فرشتگان آسمان‌ها ناشناخته

شده‌اند، آنوقت آنان می‌آیند و آن بدن‌های پاره پاره شده و غرقه در خون را جمع‌آوری می‌کنند و

به خاک می‌سپارند و در سرزمین طف برای قبر پدرت سید الشهدا علامتی نصب می‌گرداند که با

گذاشتن شب‌ها و روزها آن آثار محکم و نابود نمی‌گردد، و هرچند قدرت‌های ظلم و ستم برای

محو و نابودی آن تلاش کنند جز به اعتلا و عظمت آن نخواهند افزود!

زینب، زین العابدین (ع) را دلداری و تقویت روحیه داد و آرام کرد، از سوی عمر سعد هم دستور سوار شدن و حرکت صادر شد. سکینه دختر حسین (ع) هم بدن مقدس پدر را در آغوش گرفته بود و سخت گریه می‌کردند و سایر بانوان هم هرکسی جسدی را در آغوش گرفته بود و سخت گریه می‌کردند و هرچه مأموران دستور سوار شدن می‌دادند، بانوان از نعش عزیزان خود دل نمی‌کندند و جدا نمی‌شدند[۴۶].

[۴۶] ر. ك: ذبیح الله محلاتی، همان، ص ۱۳۲.

الف: شجاعت حضرت زینب (س)

ما می‌بینیم که از نظر قوت و قدرت قلب و حماسه داشتن روح و نترسیدن از کشته شدن، حضرت زینب یک نمونه بسیار عالی اسلامی است و در تاریخ اسلام داستان او به عنوان یک نمونه کامل همیشه نقل شده است. آن چیزی که برای زن گفته‌اند نسبت به آن باید جبان باشد، عملش جبانانه ومحتاطانه باشد، در مورد ترس از جان و یا ترس از مال و ثروت نیست، در مورد ترس از عفاف است و آدم شجاع نمی‌ترسد، می‌گوید می‌روم، حداکثر کشته می‌شوم، کشته هم شدم با افتخار است.

زن در مورد کشته شدن همین‌جور باید باشد، ولی در موردی که عفتش در مقام خطر است یعنی خطر این است که عفتش لکه‌دار شود، جای شجاعت نیست، چون شجاعت یعنی فداکاری و اگر در اینجا شجاعت به خرج دهد یعنی می‌روم بگذار عفت از بین برود. نه، عفت یک امر شخصی نیست که به تو بگویند از آن بگذر تا از یک فردی گذشته باشی، عفت یک امری است که تو امانتدار آن هستی، گذشته از عفت، مثل این است که فردی که امین یک شیء گرانبهائی هست و وظیفه‌اش این است که آن شیء گرانبها را به مقصد برساند و در بین راه شجاعتش گل بکند به جای اینکه همه کوشش طرف این باشد که شیء گرانبها را به مقصد برساند، آن را در معرض خطر قرار بدهد[۴۷].

اگر برای زن در جبن به معنی خلق و خوی خوب بود، حضرت زینب می‌بایست از همه زن‌های دیگر ترسوتر و بی‌شخصیت‌تر باشد و به اصطلاح معروف سرش از لاک خودش بیرون نیاید. مگر دم دروازه کوفه کسی زینب را مجبور کرده بود که بیاید سخنرانی بکند؟ مگر سخنرانی قابل اجبار است؟ یا در مجلس ابن زیاد مگر کسی زینب را مجبور کرده بود که آنچنان در مقابل ابن زیاد بایستد و حتی به او ناسزا بگوید. که واقعا خطر کشته شدن خودش و کسانش وجود داشت؟

و بالاتر از این در مجلس یزید است با آن طنطنه و دبدبه که خیلی با مجلس ابن زیاد فرق می‌کرد چون اولا ابن زیاد حاکم بود و یزید خلیفه و ثانیا ابن زیاد در کوفه بود و یزید در شام، شام به اعتبار اینکه مجاور بیزانس (قسطنطینه آن وقت) بود، معاویه به بهانه اینکه ما باید شوکت ظاهری اسلام را حفظ کنیم، دستگاه شام را دستگاه قیصری و کسرائی و سلطنتی کرده بود که تواریخ هم نوشته‌اند یک کاخ‌های تودرتو با درهای تودرتو و فراش‌ها بوده است که از این در باید داخل آن در شد، از آن در داخل آن در ... یک بارگاه بسیار عظیم، کرسی‌های زرین آنجا نهاده‌اند، سفرا و امرا آنجا نشسته‌اند یک مجلس فوق العاده با ابهتی، ولی این زن اصلا اینها را به چیزی نمی‌گیرد، به یزید می‌گوید:

«تو حقیرتر و کوچکتر از این هستی که من تو را مخاطب خودم قرار بدهم، تو ارزش اینکه من تو را مخاطب خودم نیز قرار بدهم را نیز نداری».

---

۴۷ ر. ك: مرتضی، مطهری، در سنگر عفاف، ص ۶۱.

آیا یک زن ترسو می‌تواند این کار را بکند؟ نه. در آنجا حداکثر این بود که جان زینب در خطر بود. در خطر باشد، از دادن جان که نمی‌ترسید. عزت و شرفش در خطر نبود، بر عکس بر عزت و شرفش با این شجاعت افزوده می‌شد.

پس این تفاوت مربوط به یک وضع خاصی است که زن دارد و تازه این تفاوت در رفتار است نه در اخلاق و شخصیت. از نظر شخصیت اخلاقی هیچ فرقی بین زن و مرد نیست، و می‌دانیم که مرد هم اگر در یک شرایطی امانتدار اجتماع باشد، آنجا که می‌خواهد امانت را حفظ کند، دیگر جای بخشندگی و شجاعت نیست، جای عمل متواضعانه نیست، آنجا که امانتدار است جای عمل متکبرانه و محتاطانه و ممکسانه

است[۴۸].

۱– خطبه اول حضرت زینب، زمانی که وارد کوفه شد

زمانی که کاروان اسیران وارد کوفه شدند به مردم کوفه خبر دادند که تعدادی اسیر به شهر کوفه می‌آورند و مردم کوفه عادت داشتند که به تماشای اسیران جنگی بروند همچنین خبر می‌دادند که این اسیران از کدام قوم و سرزمین هستند و در آن هنگام مردم کوفه به دروغ تبلیغ کرده بودند که اسیران شورشی هستند و بر ضد حکومت اسلام قیام کرده‌اند.

بیشتر مردم کوفه نیز این تبلیغات نادرست را باور کرده بودند. وقتی اسیران اهل بیت وارد کوفه شدند، اهالی کوفه، اسیران تازه وارد را نمی‌شناختند. یکی از زنان کوفه از بالای بام خانه‌اش فریاد زد شما از کدام سرزمین و قوم هستید؟ حضرت زینب با صدای بلند جواب داد:

ما خاندان رسول خدا هستیم. زینب بدان بیچارگان پست گفت: ای مردم کوفه! ای گروه نادرست

وفریبکار پست! اشکتان خشک نشود و ناله‌تان آرام نگیرد.

داستان شما داستان آن زنی است که رشته خود را پس از محکم بافتن می‌گسست،

سوگندهایتان را دست‌آویز فساد کرده‌اید! شما را چه سرمایه‌ای جز لاف زدن، به خود نالیدن،

دشمنی ورزیدن، دروغ زدن، مانند کنیزکان، چاپلوسی نمودن و چون دشمنان عیب‌زنی کردن یا

چون چمن در ویرانه روئیدن و چون نقش روی قبرها، بد باطن و زیبانما بودن، برای شما به

خشم آورد و در عذاب جاودان قرار دهد، آیا گریه می‌کنید؟

---

[۴۸] ر. ك: مرتضی، مطهری، حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۰۹.

بگریید که سزاوار گریستن هستید؛ بسیار بگریید و اندک بخندید که شما به سرزنش آن گرفتار شدید و به ننگش خود را آلودید، ننگی که هرگز نتوانید شست و چگونه بشوییدﺶ؟! ننگ کشتن فرزند خاتم پیامبران و گنجینه رسالت آنان و سرور جوانان بهشت را؟!

آنکه در جنگ سنگر و پناهگاه گروهتان و در صلح موجب آرامش دلهایتان و مرهم‌زن زخم‌هایتان ودر سختی‌ها فریادرستان و در نبردها و دافع حجت‌های باطلتان و روشنائی بخش راهتان بود.

چه بد است آنچه که برای خویش پیش فرستادید و چه بد است آن بار گناهی که برای روز رستاخیز بدوش کشیدید.

نابود و سرنگون شدید، آن هم چه نابودی‌ایی! کوشش شما به نومیدی انجامید و دستانتان بریده شد و سودتان زیان گردید و خشم پروردگار را برای خود خریدید و بر خواری و بیچارگی افزودید.

می‌دانید چه جگری از رسول خدا شکافتید و چه پیمانی شکستید و چه حرمتی از او دریدید و چه خونی ریختید؟! کاری شگفت کردید که نزدیک است آسمان‌ها فرو پاشند و زمین بشکافد وکوه‌ها بپاشند و فرو ریزند. مصیبتی است سخت بزرگ، بد، کج، پیچیده و شوم که راه چاره در آن بسته شده است.

در عظمت همچون گستره زمین و آسمان پر است. خوارکننده است و هرگز ایشان یاری نشوند.

پس تأخیر و مهلت، شما را سبکتر نکند که شتاب بر خدای بزرگ چیره نشوند تا او را وادار به مبادرت سازد و از تباه شدن فرصت انتقام نمی‌هراسد. نه چنین است که ستمکاران گمان می‌برند، خدا در کمینگاه ما و آنان است[49].

۲- خطبه دوم حضرت زینب (س) در دربار عبیدالله بن زیاد

[49] ر. ك: ذبیح الله محلاتی، همان، ص ۱۳۴.

جمعی زن و کودک پس از پیمودن راهی دراز و تحمل روزهایی سخت، قدم به دارالاماره کوفه می‌گذارند. در میان این جمع پریشان، زنی به صلابت کوه و بردبار با گام‌های استوار سر سرای دربار ابن زیاد را طی می‌کند و کنجی، آرام و باوقار می‌نشیند.

ابن زیاد که در برابر این همه حشمت و شکوه، تاب و توانش به ستوه آمده بود، فریاد زد که: «این زن کیست؟» زینب پاسخش نداد و دوباره پرسش خویش را تکرار کرد. یکی از همراهان پاسخ داد: «این زینب دختر فاطمه فرزند رسول خداست». ابن زیاد رو به زینب کرد و گفت: «سپاس خدایی را که شما را رسوا کرد و کشت و آنچه آورده بودید را دروغ شمرد».

زینب همچون دریایی طوفانی به خروش آمد و صدایش به مانند امواج پر اوج آبهای متلاطم اقیانوس که بر گونه ساحل‌های خاموش سیلی می‌زنند و وجدان‌های نهفته را به لرزه در می‌آورند، در پاسخ پسر زیاد گفت:

«سپاس و ستایش آن سزاوار آن خداوندی است که ما را به‌وسیله پیامبرش کرامت بخشید و از پلیدی پاک گردانیده، جز این نیست که شخص بدکار، رسوا و فرد نابکار دروغگو باشد و این هر دو صفت برای کسانی که غیر از ما است (الحمدالله)».

ابن زیاد گفت: «دیدی که خدا با خانواده‌ات چه کرد؟»

زینب پاسخ داد:

«خداوند برای ایشان شهادت مقرر فرموده بود و آنان نیز به آسایشگاه‌های جاودان خویش شتافتند، اما دیری نمی‌پاید که خداوند تو و ایشان را فرا خواند تا با تو در آن سرا احتجاج بپردازند و از خداوند داوری خواهند».

ابن زیاد چون پلنگ تیر خورده با خشمی جانکاه به هم پیچید و آشفته گفت:

«خدا بدین وسیله مرا از سرکشان و نافرمایان شما شفا بخشید».

این سخن سخت همچون گدازه‌های آتش، دل زینب را گداخت آنگونه که بی‌اختیار سرشک از دیدگان روان ساخت و گفت:

«به جان خودم سوگند، بزرگ مرا کشتی! خاندانم را از میان بردی، شاخسارم را بریدی و ریشه‌ام را از بن کندی، اگر این کار دل تو را شفا می‌دهد پس باید شفا یافته باشی!».

ابن زیاد که دید واژگان چون موم در دهان فرزند امیر مؤمنان نرم می‌شوند و تسلیم اراده او می‌گردند گفت: «این زنی است که با سجع و قافیه سخن می‌گوید، به جان خودم که به راستی پدرش نیز شجاع و شاعر بود».

زینب فرمود:

«زن را با سجع و قافیه چه‌کار؟ همانا مرا با سجع و قافیه کاری نیست، آنچه گفتم، فریادی بود که از سینه‌ام جوشید».

این سخنان رسا که از اندیشه و زبان زینب می‌تراوید و در روح امید در دل‌های مجروح اهل بیت حسین می‌دمید و موجی از نفرت و خشم را به سوی ابن زیاد و یزیدیان دیگر افکند. به راستی او وارث صفات نیاکانش، فاطمه و علی (ع) و محمد بود

و در برابر عبادات زشت و تحقیرآمیز ابن زیاد، واژگانی چندان زیبا و کوبنده فرموده که به خشم و جنون عبیدالله بن زیاد افزود و وی ناگزیر از صدور فرمان قتل پیامبر گردانید.

۳- خطبه سوم حضرت زینب (س) زمانی که وارد دربار یزید شد

یزید که سر حسین بن علی را در میان انبوه سرهای شهیدان همچون خورشید در میان منظومه شمسی، پر شکوه و درخشان و خیره کننده یافت، احساس حقارت و سرشکستگی بر روانش چنگ انداخت و او را به واکنش بسیار زشت وا داشت و او با خواندن این اشعار، شرک و کنه خویش را آشکار ساخت.

پدرانم که بدر از خزرج

ناله‌ها از دم شمشیر کشید

کاش بودند بگفتندی شاد

دست تو در مبیناد یزید

آنقدر سرور از آنان کشتیم

تا که با پدر برابر گردید

بازی هاشم و ملک است و جز این

خبر نامد و وحی نرسید

نیم از خندق اگر نیستم

کینه‌ام از آل نبی بی تردید[۵۰]

زینب چون این اشعار را شنید به پا خاست و گفت:

سپاس خدایی را که سزاست که پرروردگار جهانیان است و درود خدا را بر پیامبر او و همه

فرزندانش باد. بی‌تردید خدای سبحان سخن را به راستی و درستی گفته است و چنانکه فرموده:

ثم کان عاقبه الذین اساد الثوی ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها یشتهیزون.

پایان کار کسانی که زشتی‌های بسیار کردند این است که این آیات الهی را دروغ پنداشتند و آنها را مسخره می‌کنند. ای یزید گمان کرده‌ای که پهنه زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفته‌ای؟ و با

به اسارت در آوردن ما نزد خدا، ما را خوار و خود را بزرگ گرادنده‌ای؟ گمان بردی که این

به‌خاطر ارجمند بودن تو در نزد اوست که اینچنن باد به دماغ انداخته‌ای و متکبرانه نگاه

می‌کنی؟ تو شاد و خرم هستی و از اینکه دنیا را برای خویش پایدار می‌بینی و کارها را به هم

پیوسته و رو به راه یافته‌ای و حکومت سلطنتی را که برای ما بود، تسلیم خویش گردانده‌ای؟

پس آرام، آرام، مگر این گفته خدا را فراموش کرده‌ای:

وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ. گمان نبرند کسانی که کافر شدند، مهلتی را که به آنان می‌دهیم به خیر ایشان است؟ بلکه مهلت

ما بدان جهت است که آنان بر گناهانشان بیفزایند، برایشان عذابی آماده گردد.

ای فرزند آزادشدگان (یا ابن الطلقا) این رسم عدالت است که زنان و کنیزکان خود را پشت پرده

جای داده‌ای ولی دختر پیامبر (ص) را اسیر در بند درحالی‌که پوشش‌های آنان دریده شده و

---

[۵۰] ر. ک: ذبیح الله محلاتی، همان، ج ۱۷۳.

صورتهایشان نمایان گشته و چشم‌انداز هر دور و نزدیک و هر پست و شریف قرار دهند. آنها در شرایطی که مردانشان کسی نمانده که سرپرستی آنان را داشته باشد و پشتیبانی وجود ندارد که از ایشان حمایت کند. چگونه می توان امید پاسداری و مهربانی داشت کسی که جگر آزادمردان را به دهان گیرد و بیرون اندازد و گوشتش از خون شهیدان روییده و چه انتظار در تأخیر دشمنی ما اهل بیت از کسی که با دیده بغض و دشمنی و توهین و کینه‌جوئی بر ما نگریست؟ از این همه بدون اینکه خود را گنهکار ببینی و بزرگی این عمل را درک کنی می‌گویی: کاش بودند و بگفتندی شاد دست تو در بنیاد یزید؟ درحالی‌که با چوب دستی اشاره به دندان‌های ابی عبدالله و سرور جوانان بهشت می‌کنی و با آن بر دندان‌های او می‌زنی چرا چنین نگویی؟ تو که پوست از زخم دل ما برداشتی و تیشه بر ریشه ما زدی، با این خونی که از خاندان محمد (ص) و ستارگان درخشان روی زمین از اولاد عبدالمطلب ریختی. یزید پدرانت را بانگ می‌زنی و به گمانت که صدایت به گوششان می‌رسد؟ به همین زودی به جایی که آنان هستند خواهی رفت و آن‌وقت آرزو می‌کنی که ای کاش دستت چلاق و زبانت لال می‌شد تا چنین حرفی نمی‌زدی و کاری که کرده‌ای، نمی‌کردی.

بارالها! حق ما را باز گیر و از آنکه به ما ستم کرد انتقام بگیر، خشم را بر کسی که خون‌های ما را ریخت و یاران ما را کشت فرود آور.

یزید به خدا سوگند، ندریدی مگر پوست خود را و نبریدی مگر گوشت خود را؛ به یقین با همین باری که از ریختن خون ذریه رسول خدا و هتک احترام و در خاندان و خویشان بر دوش داری، به رسول خدا وارد خواهی شد، هنگامی که خداوند همه را جمع نماید و پراکندگی آنان را گرد

آورد، و حق آنان را بازگیرد. آنانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار بلکه زندگانند و نزد پروردگارشان از روزی‌ها برخوردار و همین تو را بس که خداوند حاکم است و محمد طرف دعوا و جبرئیل پشتیبان او و به همین زودی آنکه فریب داد و تو را بر گردن مسلمانان سوار کرد خواهی فهمید که ستمکاران عوض بدی نصیبشان است و کدام یک از شما جایگاهش برتر و سپاهش ناتوان‌تر است[51].

اگر پیشامدهای ناگوار روزگار، مرا به سخن گفتن با تو کشاند، ه ولی در عین حال ارزش تو از نظر من، ناچیز و ملامت بسیار است، چه کنم که چشمها پر اشک و سینه‌ها سوزان است؟ هان که چه عجیب و همی مایه شگفتی است که افراد نجیب و خوب خدا در جنگ با احزاب شیطان که بردگان آزاد شده بودند کشته شوند و این دست‌ها، که خون ما از آنها می‌چکد و این دهنهاست که از گوشت ما پر آب شده و این پیکرهای پاک و پاکیزه که پی‌درپی خوراک گرگ‌های درنده گشته و زیر چنگال بچه کفتارها به خاک آلوده شده است و اگر امروز ما را برای خود غنیمتی می‌پنداری به همین زودی خواهی دید که مایه زیانت بوده‌ایم و آن هنگامی که هرچه پیش فرستاده‌ای خواهی دید و پروردگار تو به بندگان ستم روا نمی‌دارد.

من شکایت به نزد خدا برم و بر او توکل کنم. هر نیرنگی که خواهی، بزن و هر اقدامی که می‌توانی بکن و هر کوششی داری دریغ مدار که به خدا سوگند نه نام ما را می‌توانی محو کنی و نه نور وحی ما را خاموش کردن، و به ما نخواهی رسید و این ننگ از دامن تو شسته نخواهد شد. مگر نه این است که راه تو دروغ است و روزهای تو انگشت‌شمار و اجتماعت پراکنده، روزی می‌رسد که منادی ندا می‌کند:

---

[51] ر. ك: محمد مقیمی، همان، ص ۲۹۴.

هان لعنت خدا بر ستمکاران باد.

پس سپاس پروردگار جهانیان را که اول ما را به خوشبختی و مغفرت و آخر ما را به شهادت و

رحمت پایان داد و از خدا می‌خواهم که پاداش آنان را به‌طور کامل و چه بیشتر عطا فرماید و ما را از بازماندگان نیکی گرداند که او مهربان و با محبت است و خداوند ما را بس است و وکیل نیکویی است.

یزید در پاسخ زینب این شعر را خواند:

پسندیده است ناله از ناله‌کنندگان

وچه آسان است مرگ بر نوحه‌گران[52]

ب: پرچمدار امر به معروف و نهی از منکر

اهل بیت بزرگوار آن حضرت، از بعد از عاشورا، و همان روز یازدهم و حداقل از روز دوازدهم به عنوان یک گروه امر به معروف و نهی از منکر در آمدند، و تا پایان این ماجرا هرجا که بودند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند. آنها هرگز به صورت یک جمعیت شکست خورده در نیامدند.

آنها هم مثل خود اباعبدالله پایان کار را زنده ماندن یا کشته شدن نمی‌دانستند که بگویند: مطلب این بود که حسین زنده بماند و به خلافت برسد یا حداقل در گوشه‌ای برود زندگی کند، پس حالا که حسین کشته شد مطلب تمام شد؛ نه، آنها دنبال همان هدف حسینی بودند.

کشته شدن اباعبدالله، از یک نظر برای آنها آغاز کار بود نه پایان کار و چقدر زیبا و جالب توجه است وضع اهل بیت پیغمبر.

[52] ر. ك: مرتضی، مطهری، در سنگر عفاف، ص ۹۲.

وقتی انسان اینها را تجزیه و تحلیل می‌کند، در مقابل این عظمت و زیبائی، در مقابل این قوت و در مقابل این قدرت روح، در مقابل این همه ایمان و یقین و در مقابل این همه شجاعت روحی، غرق در حیرت می‌شود و جز اینکه در مقابل آنها سر تعظیم فرود آورد کار دیگری نمی‌تواند بکند.

تا آخرین لحظه تبلیغ کردند، نهی از منکر و امر به معروف کردند، دعوت به اسلام کردند، محبت، بلکه معرفت علی و اهل بیت پیغمبر، اساسا در همه شام وجود نداشت. یعنی کسی آنها را نمی‌شناخت و اگر هم می‌شناختند، به صورت‌های بسیار زشت می‌شناختند. ولی اهل بیت پیغمبر چه کردند؟ روز عاشورا و شب یازدهم را می‌دانیم که چگونه برگزار کردند؟

روز یازدهم جلادهای ابن زیاد می‌آیند اهل بیت را سوار شترهای بی‌جهاز می‌کنند و یکسره حرکت می‌دهند و اینها شب یازدهم را شاید تا صبح با کمال ناراحتی و جسمی، طی طریق می‌کنند.

فردا صبح نزدیک دروازه کوفه می‌رسند. دشمن مصلحت نمی‌داند. همان روز پیش از ظهر اینها را وارد شهر کوفه می‌کنند. ابن زیاد در دارالاماره خویش نشسته است، تعدادی اسیر، آن هم مرکب از زنان و یک مرد که در آن وقت بیمار بود؛ لقب بیماری برای حضرت سجاد فقط در میان ما ایرانیان پیدا شده است. امام زین العابدین بیمار را بر شتری که پالان چوبی داشت سوار کردند، چون احساس می‌کردند امام بیمار و مریض است و ممکن است خودش را نتواند[۵۳]

نگهدارد، پاهای حضرت را محکم بستند و غل بر گردن امام آویختند، با این حال وارد کوفه شدند.

دیگر کوفتگی، زجر، شکنجه به حد اعلا رسید. (معمولا) وقتی می‌خواهند یک نفر، مثلا به زور از او اقرار بگیرند یا اعصابش را خرد می‌کنند، اراده‌اش را در هم می‌شکنند، بیست و چهار ساعت یا چهل و هشت ساعت او را غذا نمی‌دهند، نمی‌گذارد بخوابد، زجرش می‌دهند، در چنین شرایطی اکثر افراد مستأصل می‌شوند و می‌گویند هر چه می‌خواهی بپرس تا من بگویم. آن وقت شما ببینید اینها وقتی که وارد مجلس زیاد می‌شوند، بعد از آن همه شکنجه‌های روحی و جسمی چه حالتی دارند.

زینب را وارد مجلس می‌کنند. او زنی است بلند بالا، عده‌ای تعبیر کرده‌اند که کنیزانش دورش را گرفته بودند. مقصود کنیز به معنای اصطلاحی نیست چون همه زن‌های اصحاب شرکت کرده بودند. برای زینب سیادت و بزرگواری قائل بودند، خودشان را مثل کنیز می‌دانستند. اینها دور زینب را گرفته بودند و زینب در وسط اینها وارد مجلس ابن زیاد شد ولی سلام نکرد، اعتنا نکرد، ابن زیاد از اینکه او احساس مقاومت کرد ناراحت شد. سلام نکردن زینب معنایش این است که هنوز اراده ما زنده است، هنوز به شما اعتنا نداریم، هنوز هم روح حسین بن علی در کالبد زینب می‌گوید:

«هیهات من الذله»، هنوز می‌گوید: «لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل».

---

[۵۳] جمعی از نویسندگان، پایان نامه‌ها، ۱جلد، [بی نا] - [بی جا] - [بی جا]، چاپ: ۱.

این قهرمان صبر، خواهر حسین بن علی (ع) و بزرگترین زنان قافله است که توانست شهر کوفه را تحت تأثیر گیرد و فرماندار عراق را محکوم نماید.

این شیر زن کربلا همان خواهری بود که با سخنرانی‌های پی‌درپی تمام تبلیغات شوم یزید بن معاویه و ابن زیاد را خنثی کرد و جنایات آنان را برملا ساخت.

این زن غمزده بود که در حساسترین مراکز حکومت غاصبانه یزید، از فرصت استفاده کرد و با شهامت کامل حقایق را بیان نمود. این همان زینب است که با خطابه‌های کوبنده خود، مجلسیان یزید را تسخیر کرد و روبروی یزید تمام جنایت‌هایش را روی پرده ریخت.

زینب است که با منطق نافذ و سخنان قاطع خویش نه تنها قلب‌های رجال و شخصیت‌های کشوری و لشکری را تکان داد، بلکه مغز یزید را هم لرزانید. این کلمات مستدل و اساسی دختر علی مرتضی زینب کبری بود که نه تنها رژیم سیاست یزید را از همان موقع تحت تأثیر گذاشت بلکه برای حسین و هدف مقدس او در مغزها و افکار، جای شایسته‌ای باز نمود و منطق زینب در نجات اسلام از دست حکومت خودسرانه بنی امیه، پشتوانه شهادت برادرش حسین بن علی بود. زیرا زینب بود که درگیر و دارها از هر فرصتی استفاده کرده و بر علیه دستگاه جبار تبلیغ نمود و حقایق را آشکار ساخت.

زینب بود که به مردم فهماند سیاست استعمار طلبانه ابن زیاد به دروغ ما را مخالف اسلام و مصالح اسلام معرفی کرده است. زینب بود که با بیانش، نقشه حسین بن علی را به نتیجه رسانده و هدف اصلی را آشکار کرد. زینب بود که یک مسئولیت سنگین تبلیغاتی را به عهده گرفت و انجام رسالت نمود. زینب بود که هدف مقدس برادر را تعقیب کرده و مقدمات واژگون شدن استبداد و ستمگری را فراهم کرد.

زینب بود که فهماند اگر زندگی شما انسان‌ها در سایه رهبری این افراد منحرف، اداره شود، مقدسات اسلام و حیثیت و استقلالتان در مخاطره است.

زینب بود که از کوچکترین فرصت برای رسواتر نمودن حکومت یزید استفاده

کرد. زینب بود که با سوخته دلان بدون ترس از تازیانه‌ها و قدرت شوم حکومت جنایت‌ها، کشتارها، تشنگی‌ها، محمل‌های بی‌روپوش، سختی‌های اسارت و خلاصه از همه چیز بدون داشتن کوچکترین پروایی، سخن می‌گفت.

زینب بود که وظیفه بزرگ و حیاتی خویش را به ثمر رساندن نهضت، و بهره‌برداری از آن را، به خوبی انجام داد و توانست نام علی و خاندان وحی را بار دیگر زنده سازد و نقشه‌های پنهانی حکومت بنی امیه را که از زمان معاویه برای محو و نابودی اسلام و نام پیامبر مطرح گردیده بود نقش بر آب نمود[۵۴].

پایان نامه‌ها، ص: ۹۹

فصل پنجم: حضرت زینب در اسارت

الف: خطاب حضرت زینب به مردم شام

حضرت زینب زمانی که وارد شام شد و سر حضرت سید الشهدا را در پیش روی خود دید و مردم شام اظهار شادی و سرور می‌نمودند و آن سر مبارک هر چند قدم کلمه «لا حول و لا قوه الا بالله العظیم» می‌گفت مخدر آهی از دل برکشید و فرمود:

«یا اخاه انظر علینا و لا تعمض علیک عنا و نحن بین الهدی».

در این حال سر مبارک سخن گفت و فرمود:

«یا اختاه اصبری فان الله تعالی معنا».

آن حضرت وقتی صدای برادر را شنید بحر غیرتش به جوش آمد. بی‌تاب به آن خطاب کرد:

ای گروه تا محمود همانا با قتل اولاد پیغمبر خود و سید جوانان بهشت و گردش دادن دختران و

حرم سید انس و جان و تزئین شهر خود شادان هستید، مباهات می‌کنید و خود را از اهل اسلام

می‌شمارید. امیدوارم که خداوند هرگز در شما به نظر رحمت ننگرد و بر شما نبخشاید.

---

[۵۴] ر. ك: مرتضی مطهری، همان، ص ۹۴.

وقتی اسیران آل رسول را بر شتران برهنه کشفات الوجوه، سوار و در میان مردم حرکت کردند و مردم شام به ایشان با عصبانیت می‌نگریستند و آنها را با کعب نیزه می‌زدند، یک نفر از عارفان شیعه خود را از گوشه و کنار نزد زین العابدین رسانید و خواست از مطلبی سؤال نماید ولی امام مانع شدند که سؤال کند؛ پس نزدیک محمل زینب، خود را رسانید و عرض کرد:

«مگر شما از اهل بیت نیستید که عالم طفیل وجود شما و اجداد شما خلق شده، تعجب می‌کنم که این چگونه حالی است و این گرفتاری به چه دلیل می‌باشد؟»

در این حال زینب دست خود را به طرف آسمان گرفت و گفت:

«اکنون تماشا کن جلالت و قدر ما را نزد حضرت یزدان». آن مرد می‌گوید:

نگاه کردم چندان لشکر در میان زمین و آسمان دیدم که شمارش را جز پروردگار نمی‌دانست و

دیدم قلب‌ها و علما بر تارک ایشان افراشته در پیش امام و اهل بیت ندا می‌کردند بپوشید

دیده‌های خود را از حرمیک ملک آنها نامحرم است.

واقعا چیزی دیدم که پادشاهان هرگز آن را تصور نمی‌کنند و از آن نفایس که مردم در خدمت

حضرت یوسف دید خیلی زیاد بود.

ب: منزلگاه‌های مسیر

کاروان به راه خود ادامه می‌دهد، شهرها و منزلگاه‌هایی را باید پشت سر بگذارند. آنچه را که معروف است و جنبه شهری دارد، پانزده منزلگاه دانسته‌اند، به اضافه منزلگاه‌های غیر معروف و جاهائی که اهل بیت توقفی نداشته‌اند یا توقف کوتاه بوده، آن را در حدود ۳۰ منزلگاه باید دانست که در هر کدام به نفع زینب (س) و پیام خون حسین (ع) ماجرائی رخ داد و کوس رسوائی بنی امیه ستمگر، نواخته شده. فقط ما در اینجا ۹ منزلگاه و ماجرای آنها را بیان نموده‌ایم.

۱- دیر راهب

پس از حرکت از کوفه، در اولین منزل دیری وجود داشت و مأموران برای استراحت کوتاهی توقف کردند، اما متوجه شدند که به دیوار آن دیر این شعر نوشته شده است:

«أترجوا امه قتلت حسنا شفاعه جده يوم الحساب».

«آیا امتی که حسین (ع) را کشتند، امید به شفاعت جد او، در روز قیامت دارند؟»

وقتی از راهب آن دیر، درباره نویسنده این شعر و تاریخ آن جویا شدند، راهب گفت:

«این شعر از پانصد سال قبل از بعثت پیامبر اسلام وجود داشته است!».

۲- تکریت

شهر تکریت، آن روز، یهودی‌نشین بود، وقتی اهل بیت (ع) در نزدیک آن رسیدند، مأموران اموی نامه‌ای به والی تکریت نوشتند که از آنها استقبال کنند، اما وقتی آنان دروازه شهر را زینت کردند و طبل و شیپور را به نشانه شادی و سرور به صدا در آوردند، متوجه شدند که آن مرد خارجی که بر یزید شورش کرده، فرزند پیامبر آخر زمان است، به همین جهت مردم آن شهر ناقرس‌های کلیسا را به علامت عزاداری و سوگواری، به صدا درآوردند، جشن خود را به عزا تبدیل نمودند، و شعار دادند: «ما از مردمی که پسر دختر پیامبر خود را کشته‌اند، بیزاریم». آن وقت مأموران اهل بیت را از شهر بدون توقف عبور دادند!

۳- نصیبین

در این منزل توقف کوتاهی صورت گرفت. آنگاه که چشم زینب به سر بریده برادر افتاد این شعار را قرائت کرد:

أشهدو نافی البریه عنده	و والدنا اوحی الیه جلیل
کفرتم برب العرش، ثم نبیه	کان لم یحیئکم فی الزمان رسول
لحاکم اله العرش، یا شر امه	لکم فی الظی یوم المعاد عویل

ما را از روی زور و ظلم در میان مردم می‌گردانید، در حالی‌که به پدر و مادر پیامبر، خدای جلیل

وحی نازل می‌کرد، شما به خداوند صاحب عرش، کفر ورزیدید، و گویا در طول زمان برای شما

پیامبری نیامده است! ای بدترین امت! خدای حاکم عرش، شما را مجازات می‌کند، و در آتش

سوزان قیامت، ناله سر خواهید داد[55].

در همین شهر، زینب (س) برای نوشیدن آب به کنار جوی رفت، اما وقتی چشم او به آب افتاد، نالهای سر داد که: «تو آب میخوری و برادرت حسین (ع) تشنه شهید شد!»

مردی که در آن نزدیکی بود، وقتی این صحنه و این اوضاع کاروان اسیران را مشاهده کرد، در فکر و حیرت فرو رفت، و بعد معلوم شد، وی عبدالله بن قیس انصاری دوست حسین (ع) است، که بعد از شهادت امام حسن از مدینه به هجرت نموده بود و اکنون از مکه بازگشت میکند و سوغات و هدایای فراوانی برای حسین (ع) تهیه کرده است که با خبر شهادت حسین (ع) و اسارت بازماندگان او روبهرو گردید!

۴- قنسرین

قنسرین شهر آبادی بود و مردم آن رشید و آگاه بودند، بدینجهت وقتی از آمدن نیروهای عبیدالله و کاروان اسیران باخبر شدند، دروازه شهر را به روی آنان بستند، آنها را مورد لعن و نفرین قرار دادند، و به طرف آنها سنگ پرتاب میکردند و فریاد میزدند:

«ای مردمان فاجر و آلوده، شما قاتلان پیامبران هستید، به خدا سوگند که ما نمیگذاریم شما وارد شهر ما بشوید».

بدین جهت آنان بدون اینکه به قنسرین وارد شوند، از آنجا کوچ کردند.

۵- حماه

مردم شهر حماه که شهر نسبتا بزرگی بوده و در مقابل کاروان مقاومت کردند، دروازههای شهر را به روی آنان بستند، افراد زیادی سوار بر اسبها شده آماده جنگ با آنان گردیدند، و عدهای بالای دیوارهای حصار شهر رفتند و خطاب به امویان گفتند:

«به خدا اگر تا آخرین نفر ما کشته شود، نمیگذاریم شما وارد شهر ما شوید». آنگاه فرماندهان کاروان، وقتی مقاومت و مخالفت مردم را با خود دیدند، از بیرون شهر گذشتند، به شهر بعدی رسیدند.

۶- بعلبک

---

[55] ر. ك: ذبیح الله محلاتی، همان، ص ۱۴۰.

حاکم شهر زیبای بعلبک از سپاهیان اموی استقبال خوبی کرد و دستور داد شهر را زینت و چراغانی کردند، غذا و شیرینی به آنان دادند، طبل و شیپور نواختند، و در این شهر به اهل بیت اسیر و عزادار، سخت گذشت. به همین دلیل وقتی ام‌کلثوم دختر علی (ع) اسم شهر را سؤال کرد و فهمید بعلیک است در حق آن نفرین کرد:

اباءالله تعالی خضراتهم، و لا اعذب الله شرابهم و لا رفع الله ایدی الظلمه عنهم فلو ان الدنیا کانت

مملوه عدلا و قسطالما انا لهم و لا ظلما وجودا.

یعنی، خداوند سبزه‌ها و زراعت‌های آنان را نابود کند، آب را بر آنها گوارا ننماید، دست ظلم را از

سر آنها برطرف نگرداند، و اگر دنیا لبریز از عدل و قسط باشد، اینان جز از ظلم و جور بهره‌ای

نداشته باشند!.

۷- حلب

در حلب توقف کوتاهی انجام شد و آنطور که تاریخ، گواهی می‌دهد، همسر حسین (ع) که آبستن بود، در این محل گرفتار سقط جنین شد و کارگرانی هم که در معدن مس مجاور کار می‌کردند، از دادن آب و نان به اهل بیت حسین خودداری کردند. نام کودک ساقط شده هم قبلا محسن تعیین شده بود، و اکنون در آن محل زیارتگاهی است که «مقسط السقط» نامیده می‌شود و بالاخره کاروان از این محل عبور کرد.

۸- حران

حران نزدیک‌ترین محل به دمشق است در این محل، سر بریده حسین (ع) آیه «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»، را می‌خواند که مورد توجه یحیی یهودی قرار می‌گیرد و او مسلمان می‌شود و بعد با لشکر بنی امیه در گیر می‌گردد، تعداد پنج نفر از آنها را می‌کشد و خود شهید می‌گردد و در کنار دروازه حران او را به خاک می‌سپارند و هم اکنون مقبره او به نام یحیی شهید معروف است.

۹- منزل عسقلان

چون اهل بیت اطهار به عسقلان رسیدند روزی هوا چنان گرم شد که مرغ و

ماهی گداخته می‌گردید. اتفاقا یک دختر از ایشان به زاری پای درخت خاری رفت و در سایه او ساکن شد چون روز از نیمه گذشت بارها ببستند و برفتند و آن دختر بجا ماند، چون مقداری طی کردند چون حضرت زینب (س) این حال را

بدانست سخت نالید و گریست و چون این خبر منتشر شد؛ ناله اهل بیت پیغمبر بلند گردید و آشوب محشر برخواست. سران لشکر سراسیمه گردیدند. زجر بن قیس به طلب آن دختر به شتاب بیرون شد. راوی خبر گوید:

من نیز با آن ملعون روان شدم و در حوالی منزل، او را در حالی دیدم که حیرت بر حیرتم افزود.

آن مظلومه دست بر سر داشت و به اطراف نظر می‌انداخت گاهی می‌نشست و گاهی می‌دوید و می‌افتاد و فریاد برمی‌کشید «و یا اعمتاه و یا اتباه و یا اختاه» می‌گفت، گاهی از زحمت راه رفتن فرو می‌نشست و در آن ریگهای گرم می‌غلتید و دو پای مبارک خود را به دست می‌گرفت. از مشاهدت این حال، ملال گرفتم و مبهوت بماندم. در این اثنا، زجر ملعون با تازیانه رسید و به آن دختر نهیب داد و آن دختر بی‌اختیار بدوید و من آن را از دست زجر بیرون آوردم و گفتم: ای شقی! بی‌باک می‌خواهی عالم را به سر سر فنا در سپاری؟ مگر بر لب‌های خشکیده او نمی‌نگری که از تاب عطش تفتیده است و هیچش تاب و توان نمانده؟ آن دختر از نهیب زجر فریاد «و اضعیتاه و اجداده واعلیاه واتباه» بر کشید و به سوی من دوید. من زبان به دلداری گشودم و او را تسلیت دادم و خاطر مبارکش را آرام کردم؛ چون این شفقت بدید، فرمود: ای مرد، آخر من دختر پیغمبر هستم. اگر به اندیشه کشتن من هستید مرا چندان مهلت دهید که یک مرتبه دیگر دیدار عمه‌ها و خواهران خود را بنگرم. از شنیدن این سخن حالم دگرگون شد. گویا از خویشتن برفتم، قسم یاد کردم و به دختر گفتم: این خیال از سر به در کن، من نمی‌گذارم کسی به تو آسیبی برساند؛ پس با کمال مهربانی او را برداشتم و به عمه‌هایش رد کردم.

در یکی از منازل شام روز بسیار گرمی بود. لشکریان در میان خیمه‌های خود آرمیدند و اهل بیت اطهار را در میان آن بیابان در آفتاب تابان افکنده بودند. حضرت زینب در سایه شتری به پرستاری علی بن الحسین نشسته و با بادبزنی آن حضرت را باد می‌زد و می‌گفت: «ای برادرزاده

سخت بر من گران است که تو را به این حال بنگرم.

ونیز در یکی از منازل دختری از شتر افتاد و به عادت مستمری که هر کدام که صدمتی رسیدی به حضرت زینب التجا می‌بردی فریاد یا عمتها! برکشید. آن مخدره مضطربانه از فراز شتر برآمد. نالهکنان به اطراف بیابان نظر انداخت. چون او را دریافت از هوش برفته بود. چون نیک‌گران شد از زحمت پای شتران جان به جان آفرین تسلیم کرده بود. آن مخدره چنان ناله «و اضعیتاه و اغریتاه وامحنتاه» بر کشید که آسمان و زمین متزلزل کرد و جز عالم سرائر کسی حال محنت آن مخدره نداند[۵۶].

پ: قصه زنی که نذر کرده بود

یک روز زنی طبقی از طعام آورد و در نزد علیا مخدره گذارد. آن مخدره فرمود:

«این چه طعامی است؟ مگر نمی‌دانی که صدقه بر ما حرام است؟».

عرض کرد: «ای زن اسیر! به خدا قسم صدقه نیست بلکه نذری است که بر من لازم است و برای هر غریب و اسیر می‌برم». حضرت زینب فرمود:

«این عهد نذر چیست؟» عرض کرد:

من در ایام کودکی، در مدینه رسول خدا بودم و به مرضی دچار شدم که اطباء از معالجه آن عاجز آمدند. چون پدر و مادرم از دوستان اهل بیت بودند برای استشفاء مرا به دار شفای امیرالمؤمنین بردند و از بتول عذرا فاطمه الزهرا، طلب شفا نمودند». در آن حال حضرت حسین (ع) نمودار شد. امیرالمؤمنین فرمود: ای فرزند! دست بر سر این دختر بگذار و از خداوند شفای این دختر را بخواه. پس دست بر سر من گذاشت. من در آن حال شفا یافتم و از برکت مولایم

---

[۵۶] همان، ص ۱۸۷.

حسین تاکنون مرضی در خود نیافتم و از آن پس گردش لیل و نهار مرا به این دیار افکند و از ملاقات حوالیان خود محروم ساخت. من بر خود لازم کردم و نذر نمودم که هرگاه اسیر و غریبی ببینم چندانکه مرا ممکن می‌شود احسان کنم، برای سلامتی آقایم حسین و اینکه شاید یک مرتبه دیگر به زیارت ایشان نائل شوم و جمال ایشان را دیدار کنم.

آن زن وقتی سخنش به اینجا رسید، حضرت زینب ناله از دل برکشید و فرمود:

«ای امت الله! همین قدر بدان که نذرت اتمام و کارت به انجام رسید و از حالت انتظار رستگار شدی. همانا منم بنت امیرالمؤمنین و این اسیران اهل بیت رسول خدا و ببین این سر حسین است که بر در خانه یزید نصب شده».

آن زن صالحه، از شنیدن این کلام جانسوز فریاد برآورد و مدتی بیهوش بود. وقتی به هوش آمد خود را به دست و پای زینب (س) انداخت و می‌بوسید. و می‌خروشید و ناله و اسراه و اماماه و اغریباه سر داد و چنان شور و آشوب کرد که گویا واقعه کربلا نمودار شد. آن زن بقیه عمر خود را به ناله و گریه برای حضرت سید الشهداء و ساکت نشد تا به جوار حق پیوست.

حضرت زینب خواب دیدن و تبعید خود را در خرابه شام و آوردن سر پدر را و ناله کردن آن دختران را برای او بیان کرد تا حدی که جان به حق تسلیم کرد و در آن خرابه مدفون گردید.

ت: خواب دیدن حضرت زینب مادرش فاطمه زهرا (س) را

روزی حضرت زینب نزد حضرت سجاد آمد. حضرت چون چشمش به حضرت زینب افتاد فرمود:

«ای عمه! دیشب در عالم رؤیا چه دیدی و از مادرت فاطمه چه شنیدی؟»

حضرت زینب عرض کرد: «تو از تمام علوم آگاهی». آن حضرت فرمود:

«چنین است و مقام ولایت چنین است. اما من می‌خواهم از زبان تو بشنوم و بر مصیبت پدرم بنالم».

زینب (س) عرض کرد:

ای فروغ دیدار بازماندگان! چون چشمم قدری آشنا به خواب شد مادرم زهرا را در لباس سیاه و

موی پریشان دیدم. نگران شدم. روی و موی خود را با خون برادرم رنگین ساخته بود. چون این صحنه را دیدم خود را به پای مبارکش انداختم و با گریه و زاری صدایم را کشیدم و از آن حال بر ملال پرسیدم، فرمود:

ای دخترم زینب! اگر چه ظاهرا با شما نبودم ولی در باطن با شما بودم. بعد از صحبت بسیار برادرت حسین گفت: جد و پدر و مادرم و برادرم! مادرم وعده دیدار به من داد. ای زینب! مگر فراموش کردی شب عاشورا که ناله «و ا حسیناه وا حسیناه» از من بلند شد. تو به ام کلثوم می‌گفتی که صدای مادرم را می‌شنوم. همانا در آن شب با هزار رنج و ناراحتی در اطراف خیمه‌ها می‌گردیدم و ناله و فریاد می‌زدم. به همین خاطر بود که حسین برادرت به تو گفت: «ای خواهر مگر صدای مادرم را نمی‌شنوی؟» ای زینب! مگر در وداع بازپسین فرزندم حسین و روان شدن او سوی میدان همانا خاک مصیبت بر سر می‌کردم.

ای زینب! چه بگویم از آن وقتی که شمر، خنجر بر حنجر فرزندم حسین گذاشت. سرش را در دامن داشتم و حیران و نگران بودم که سر فرزندم حسین را بر نوک نیزه زدند. ای زینب! ای دختر جان! چه بگویم از آن لحظه که لشکر از قتلگاه به سوی خیمه‌گاه حرکت کردند و خیمه‌ها را آتش کشیدند. ای دختر رنجیده! من همانا مشاهده کردم که مردم کوفه با آن آشوب و همهمه و لوله، خیمه‌ها را غارت کردند و آتش زدند و جامه‌های شما را بردند و زین العابدین بیمار را از بستر بر زمین انداختند و قصد کشتنش را نمودند و تو نالان وگریان مانع شدی و هنگامی که شما را از قتلگاه عبور می‌دادند من با تمام وجود در آن حال ناراحت بودم و آن چهار خطاب به جد و پدر و مادر و برادر، مدام گوش می‌دادم و اشک حسرت از دیده می‌باریدم و آه جان سوز از

دل بر می‌آوردم.

ای دختر جان! این خون حسین است که بر گیسوان من است و در همه جا با شما بودم و خصوصا هنگام ورود به شام و مجلس یزید خون آشام و رفتار و گفتار آن نابکار بدفرجام ...

حضرت زینب می‌فرماید:

عرض کردم ای مادر! به چه دلیل این خون را از موی و روی خود پاک نمی‌کنید؟

فرمود:

ای روشنی دیده‌ام! باید با این موی پر خون به پیش حضرت قادر شکایت کنم و داد خود را از ستمکاران و کشندگان فرزندم بجویم و عزاداران و گناهکاران امت پدرم را شفاعت بنمایم و ترا وصیت می‌کنم که سلام مرا به فرزند بیمارم سید سجاد برسانی و بگوئی که به شیعیان ما برساند که در عزاداری و زیارت فرزندم حسین (ع) کوتاهی نکنند و آن را ساده نشمارند که موجب پشیمانی آنها در روز قیامت می‌شود.[۵۷]

فصل ششم: ویژگی‌های برجسته حضرت زینب (س)

الف: ویژگی‌های علمی حضرت زینب (س)

بیان سخنان و خطبه‌های عالمانه و همراه با استدلال به آیات قرآن کریم، در کربلا و بازار کوفه و مجلس عبیدالله بن زیاد و دربار یزید از سوی زینب هر یک شاهد گویایی بر توانایی علمی و دانش آن بزرگوار است. اضافه بر این، زینب در مقام بیان روایت و حدیث که از ویژگی‌های افراد آگاه و بلندمرتبه است، دارا بوده و گواه دیگر مقام علمی است و می‌نویسد: «آن بانوی بزرگوار راوی حدیث از مادر خود فاطمه الزهرا (س) بوده و از اسماء بنت عمیس، حدیث روایت

[۵۷] همان، ص ۲۰۵.

کرده است، چنانکه محمدبن عمر، عطاء بن سایب، فاطمه بنت حسین (ع)، جابربن عبدالله انصاری، عباد عامری هم از زینب نقل حدیث کرده‌اند[۵۸].

از جمله احادیثی هم که از حضرت زینب (س) روایت شده حدیث ام ایمن است که درباره مصائبی است که بر اهل بیت (س) وارد شده، بیمار شدن امیرالمؤمنین بیان ماجرای فدک برای عبدالله بن عباس، داستان نزول سفره آسمانی برای مادر خود، فاطمه (س)، حدیث حرام بودن صدقه بر اهل بیت، سرگذشت ولادت امام حسین و دعا و شب‌زنده‌داری فاطمه الزهرا (س) و نیز از احادیث روایت شده از جانب زینب، می‌توان نام برد ۲[۵۹].

درباره راز رسیدن به اینگونه مقام علمی، پیامبر اسلام فرموده است:

یا اباذرمازهد عبد فی الدنیا! الا ابنت الله الحکمه فی قلبه وانطق بها لسانه.

ای ابوذر! هر بنده‌ای در دنیا شیوه زهد پیشگی و پارسایی را پیش گیرد، خداوند جوانه درخت و

حکمت را در قلب او می‌رویاند، و میوه آن را به‌صورت نطق و سخن در زبان او به جریان

می‌آورد.

روی این حساب چه شخص زهدپیشه و پارسایی را نیرومندتر از زینب (س) می‌توان سراغ داشت که ده‌ها سال از عمر خود را، به صورت هجرت‌ها و مبارزه‌ها و آواریگی‌ها در کنار پدر، مادر و برادران، با محرومیت از مزایای دنیا زندگی سپری نمود، و برای ادای رسالت الهی خویش، تلخی و سختی همه نوع رنج را بر خود هموار نموده است؟!

به‌هرحال، مقام و موقعیت علمی زینب (س) دختر قهرمان زهرا (س) در سطح بسیار بالا و درخشانی بوده است به حدی که دشمن آنها، یزید نیز به علم دانش آنها اقرار کرد. آری یزید در پاسخ به اصرار جمعیت در مسجد جامع برای خطبه و خواندن امام زین العابدین (ع) و درباره وی و خاندان پیامبر گفته است:

«ان هؤلاء ورثوا العلم والفصاحه و ذقوا العلم ذقا».

«افراد این خاندان، علم و دانش، فصاحت و سلیس زبانی را از اجداد خود به ارث برده و اصولا علم و دانش را همراه با شیر از پستان مادران خود، مکیده‌اند[۶۰]».

---

[۵۸] ر. ك: احمد صادق اردستانی، همان، ص ۱۰۰.
[۵۹] ر. ك: ذبیح الله محلاتی، همان، ص ۷۲.
[۶۰] ر. ك: احمد صادق اردستانی، همان، ص ۱۰۴.

و ده‌ها سال با پدر و برادران والا مقام خود زندگی کرده و با قرآن انس و الفت داشته است و در عین حال جنگ‌ها، درگیری‌ها و حوادث تلخ و شیرین زمان پدر و برادران خود را از نزدیک می‌نگریستند و به‌هرحال تمام عمر خویش را در معاشرت و همراهی با بزرگترین دانشمندان بشریت سپری نموده است، و فهم دانایی، علم و توانایی، و شیوه خطابه و سخنرانی را از آنان آموخته است. البته، این علم و توانایی عرفی زینب (س) است. اما آن‌طور که در سیره آن بزرگوار مطالعه می‌کنیم، وی با اسرار و پیشگویی، از آینده هم ارتباط داشته است.

اما باید توجه داشت این رشته از علوم، یک نوع الهام و آگاهی فوق العاده است که اولا اولیاء الهی و مؤمنین وارسته ظرفیت آگاهی و دانایی آن را دارند و ثانیا، چنین علمی در کتاب و دفتر و نزد هرگونه استاد و معلمی یافت نمی‌شود، بلکه این علم و آگاهی فوق العاده، از عنایات و افاضات خاص خداوند است و نصیب بندگان خاص پروردگار می‌گردد.

فاضل در بندی می‌گوید:

«زینب (س) آگاهی به وقایع و حوادث آینده را از پدر بزرگوار خود فرا گرفته بود و همان‌طور که برخی اصحاب پیغمبر (ص) نیز مانند: سلمان، ابوذر و بعضی از یاران علی (ع) مثل رشید هجری میثم تما را اینگونه به اسرار آگاه بودند[۶۱]».

مجلس درس و تفسیر قرآن، گواه دیگری بر مقام علمی زینب (س) است، در این‌باره، تاریخ گواهی می‌دهد که یک سال از مدت اقامت علی (ع) و خاندانش در کوفه می‌گذشت که گروهی از بانوان خردمند و بزرگوار کوفه، شوهران خود را به حضور علی (ع) فرستادند و پیغام دادند، ما شنیده‌ایم زینب نیز مانند مادر بزرگوار خود حضرت فاطمه (س) دارای قدرت علم و دانش فراوانی است، اگر اجازه دهید و موافقت کنید برای بهره‌برداری از خرمن علم و دانش او، به حضور وی مشرف شویم، که علی (ع) و زینب (س) با این درخواست موافقت می‌کنند و زن‌های کوفه، در محفل درس و تفسیر قرآن زینب (س)، شرکت می‌جستند.

زین العابدین زمانی که حضرت زینب، خطبه پر محتوا و آتشین خود را در بازار کوفه ایراد می‌نماید در تأیید مقام علمی زینب (س) می‌فرماید:

«انت الحمدلله، عالمه غیر معلمه و فهمه غیر مفهمه».

«الحمدلله، تو دانشمند بدون علم، و خردمند بدون استاد و آموزگار می‌باشی».

[۶۱] ر. ک: ذبیح الله محلاتی، همان، ص ۵۶.

آری! زینب (س) مانند افراد عادی کلاس و مکتب اصطلاحی را ندیده و از استاد و آموزگاری که افراد معمولی جامعه را به تعلیم و تربیت وا می‌دارند استفاده نکرده است بلکه چند سال اوائل کودکی خود را نزد معلم بزرگ بشریت، حضرت محمد (ص) و مادر دانشمند و بزرگوار خود، می‌زیسته است [۶۲].

ب: عبادت و پرستش حضرت زینب (س)

اگرچه سراسر زندگی زینب کبری (س) به خاطر هجرت و جهاد در راه خدا، و نیز برای همراهی و همگامی با پدر و مادر و برادران در جهت انجام وظیفه و احیای تعالیم و معارف اسلامی سپری گردیده است و باید همه زندگی آن بانوی بزرگ را غرق در اطاعت و عبادت، تصور نمود، اما علاوه بر این والا گهر علی (ع) در عبادت به معنی خاص یعنی نهایت خضوع و کرنش و اظهار کوچکی و تعظیم و در برابر ذات مقدس پروردگار عالم هم، برترین مقام و امتیاز را داشته است.

زینب (ع)، نمازهای مادر و نیز پدر، در شب‌ها، گاهی در میدان‌های جنگ سراغ داشت، نمازها و نیایش‌های فراوان امام مجتبی (ع) را دیده بود. نمازها و مناجات‌های سید الشهداء را در شب عاشورا، صبح عاشورا و ظهر عاشورا در حال جنگ و هجوم دشمن مشاهده کرده بود و هر یک از اینها برای او درس و الگوی عملی مهم بود، و اعتقاد قلبی زینب (س) در مرحله نخست، و اقتداء و متابعت آن بزرگوار از اجداد گرامی‌اش سبب شده بود که به‌طوری که مورخین نگاشته‌اند:

«مناجات و شب‌زنده‌داری او تمام عمر ادامه داشت و حتی شب یازدهم محرم با آن همه مصائب و ضربه‌های روحی که از ناحیه شهادت برادران و عزیزان بر وجود وی وارد آمده بود».

به بیان امام زین العابدین: «زینب (س) حتی نماز شب خود را هم ترک نمی‌گفت».

امام زین العابدین (ع) که در سفر کربلا همسفر زینب (س) بوده است می‌گوید:

ان عمی زینب (س) کانت تودی صلاتها، من قیام الفرائض و النوافل عند مسیرنا من الکوفه الی

الشام، و فی بعض المنازل، کانت تصلی من جلوس لشده الجوع و الضعف.

عمه‌ام زینب (س)، در تمام طول سفر اسارت از کوفه تا شام، پیوسته نمازهای واجب و مستحب

خود را انجام داده، و رنج‌های سفر و مشکلات پرستاری کودکان یتیم و دلداری زنان داغدار، او را

[۶۲] ر. ك: محمد مقیمی، همان، ص ۶۳.

از ادای مناجات و تهجد غافل نمی‌کرد، حتی در بعضی از منزلگاه‌ها می‌دیدم که در اثر ضعف و گرسنگی، به‌صورت نشسته نمازهای خود را می‌خواند، وقتی با نگرانی علت آن را جویا شدم وی گفت: سهمیه خود را میان کودکان تقسیم کرده‌ام، و از شدت ضعف و فرسودگی توانایی ایستادن ندارم ....

فاطمه دختر امام حسین هم می‌گوید:

«در شب عاشورا هم عمه‌ام پیوسته در محراب عبادت ایستاده بود و نماز و نیایش داشت».

حضرت سیدالشهداء هم از وی می‌خواهد: «خواهرم! در نماز شب خود، مرا از دعا کردن فراموش مکن[۶۳]»».

پ: حجاب زینب (س)

یحیی مازنی می‌گوید:

من مدت زیادی در همسایگی خانه‌ی امیرالمؤمنین سکونت داشتم. در طول این مدت نه قامت زینب را دیدم و نه صدای او را شنیدم! او هرگاه می‌خواست جد بزرگوارش را زیارت کند، شبانه از خانه خارج می‌شد. برادرش امام حسن از طرف راست، امام حسین از طرف چپ و امیرالمؤمنین، پیشاپیش او حرکت می‌کردند. مولای متقیان قبل از رسیدن به روضه مبارک پیامبر، چراغ‌ها را خاموش می‌کرد. روزی امام حسن علت این کار را پرسید، حضرت علی در جواب فرمود: نمی‌خواهم چشم بیننده‌ای به زینب، خواهرت بیفتد.

اگر چه زن، موجودی اجتماعی است و می‌تواند مانند مردان فعال باشد و با حفظ حجاب و تقوای لازم در تمام امور اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و ... نقش خویش را ایفا کند، ولی زینب در شرایط عادی نخواست خود را نشان دهد و از پرده عفاف خارج شود. حتی در شهادت مادر و پدر کسی زینب را ندید. اما در صحنه کربلا و تعقیب نهضت حسینی

---

[۶۳] ر. ک: احمد صادق اردستانی، همان، ص ۱۰۶.

وظیفه‌ای دیگر پیش آمد. او این درس‌ها را از مادرش زهرا فرا گرفت که حتی از مرد بیگانه نابینایی که خانه‌اش آمد، دوری گزید. او نه تنها راضی نبود چشم نامحرم به او بیفتد بلکه خود نیز از نگاه به نامحرم خودداری می‌کرد[۶۴].

ت: شمائل حضرت زینب (س)

چنانچه از برخی از اخبار و آثار مشهور به دست آمده، حضرت زینب کبری (س) بالا بلند و به چهره نورانیش هزار ماه و خورشید مستمند بودند. قامت سکینه و وقارش از خدیجه کبری و عصمت و حیاتش را از فاطمه الزهرا و فصاحت و بلاغتش را هنگام تکلم به علی مرتضی و علم و بردباریش را حسن مجتبی و شجاعت و قوت قلبش به حضرت سید الشهداء همانند نموده‌اند. رسول خدا او را به خدیجه کبری همانند فرموده‌اند و ارباب مقاتل نوشته‌اند که:

«روز عاشورا زنی از خیمه سر بدر کرد، گفتی آفتاب تابان از خیمه طالع گردید. چون از نام آن زن پرسیدند، گفتند: «این زینب، دختر علی بن ابیطالب است»».

بالاخره هر چه خوبان هم دارند تو تنها داری، شئونات و مقامات معنوی حضرت صدیقه صغری، ناموس کبریا، اختر برج عصمت و حیاء گوهر درج عفت و خورشید آسمان علم و حکمت و قطب دایره فصاحت و بلاغت، محور افلاک جلالت و بنت حوا و صورت سارا سیرت هاجر مکرمت مریم و زینب آسیه اسوت خدیجه آیت ولادت بنت المصطفی، قره عین علی المرتضی، زینب کبری را کسی نمی‌تواند توصیف کند. قلم نویسندگان از بیان فضائل آن حضرت عاجز است. عمان سامانی چه خوب می‌گوید:

زن مگو مرد آفرین روزگار | زن مگو بنت الاجلال اخت الوقار
زن مگو خاک درش نقش جبین | زن مگو دست خدا در آستین

ث: وفات حضرت زینب (س)

در بحر المصائب آمده:

حضرت زینب بعد از واقعه کربلا، رنج شام و سختی روزگار، آنچنان گریه کرد که قدش خمیده و

گیسوانش سفید گردید. دائم الحزن زندگی کرد تا زمانی که فوت نمود. و نیز می‌گوید:

چون ام‌کلثوم بعد از چهار ماه از ورود اهل بیت به مدینه طیبه از این سرای پر ملال به رحمت

---

[۶۴] ر. ک: علی اکبر، بابازاده، سیمای زینب کبری، ص ۸۳.

خداوند لایزال پیوست و زمانی که هشتاد روز از وفات ام کلثوم گذشت شبی حضرت زینب (س) خواب مادرش را دید. چون بیدار شد بسیار گریه کرد و بر سر و صورت خود زد و از هوش رفت و زمانی که آمدند آن حضرت را حرکت دهند دیدند روح مقدس او به شاخسار جنان پرواز کرده در این وقت اهل بیت او در ماتمش گریه کردند. گویی اندوه عاشورا و آشوب بر پای شد.

این واقعه جانگداز در دهم رمضان سال ۶۲ هجری یا در چهاردهم رجب، بنابر قول عبیدلی نسابه متوفی سال ۲۷۷ اتفاق افتاده است. در کتاب اخبار زینبیات، به‌طوری که در ترجمه‌اش ذکر شده، وفات حضرت در سال ۱۶۲ بوده و بعضی وفات او را در شب یکشنبه، پنجم ماه رجب، می‌دانند[۶۵].

ج: محل دفن حضرت زینب (س)

بنابر اخبار مشهور به دست آمده در مدینه از دنیا رفت و در همان سرزمین به خاک سپرده شد، اگر چه علامت قبری ندارد. چون صاحب کتاب (زینب کبری) و مترجم آن چنانکه نوشته‌اند دلیل قابل قبول و مورد اطمینان باشد نیاورده‌اند و عبیدلی نسابه در کتاب اخبار زینبیات می‌نویسد که:

حضرت زینب کبری از شام به مدینه رفت و بین عمر بن سعد اموی والی مدینه که از طرف یزید بود کدورتی پیش آمد یزید فرمان داد زینب کبری را از مدینه به مصر انتقال دهند او هم به مصر رفت و در اول شعبان سال شصت و یک و تا رجب شصت و دو در مصر اقامت داشت و در روز یکشنبه چهاردهم رجب طرف عصر وفات کرد و در محلی که فعلا الحمدالقصوی معروف است به خاک سپرده شده و در عبارات دیگر چنین نقل کرده که: یزید به ولی مدینه نوشت که به زینب اجازه دهد برای اقامت بین الحرمین را انتخاب نماید و زینب کبری (س) مصر را انتخاب نمود و بدان شهر هجرت کرد و مردم شام خوشحال شدند و استقبال شایانی نمودند و با خونگرمی از او پذیرایی نمودند.

---

۶۵ ر. ك: ذبیح الله محلاتی، همان، ص ۲۰۷.

چ: عاقبت کار قاتلان

۱– نفرین امام حسین (ع)

امام حسین (ع) به جنگ و خونریزی راضی نبودند، همان‌طور که شیوه انبیاء الهی است دشمن را به هدایت و اصلاح و پذیرش حق دعوت می‌کرد، پیوسته به یاران خویش سفارش می‌نمودند که شما آغازگر جنگ نباشید. اما آنان که به حسب ظاهر، قدرت و نیروی فراوان در اختیار داشتند به پست و مقام و منافع مادی خود می‌اندیشیدند، و برای شنیدن سخن حق کر شده بودند و بالاخره با حسین (ع) در قالب یک ارتش نابرابر درگیر شدند. درحالی‌که وحشیانه به آن حضرت حمله کردند، سنگی به پیشانی فرزند زهرا (س) زدند که پیشانی مبارکش شکست و خون صورت او را فرا گرفت؛ اینجا بود که حسین (ع) با دردمندی اینگونه به درگاه خداوند نالید:

«خدایا تو وضعی را که بندگان گناه‌کارت، برای من پیش آوردند می‌بینی، پروردگارا پس همه آنان را نابود کن و بدن‌های آنها را پاره پاره گردان! حتی یک نفر از آنان را روی زمین زنده مگذارا! هرگز آنها را شامل رحمت و آمرزش خود قرار مده».

همچنین آن حضرت وقتی خود باختگی و بی‌منطقی مردم بی وفای کوفه را در جبهه کربلا مشاهده می‌نماید، درباره آنها اینطور نفرین می‌کند:

سلط علیهم غلام ثقیف سیقهم کاسا مقبره و لا یدع منهم احدا الا قتله به قتله و ضربه یسقهم

لی و لا و لیایی و اهل بیتی و اشیاعی منهم.

پروردگارا! غلام ثقیف را بر آنان مسلط گردان، تا جام زهر به کام آنان ریزد، واحدی را از آنان

وانگذارد و به جرم قتل نفس، آنها را از دم شمشیر بگذراند، بر سر آنان بکوبد و انتقام مرا و یاران

وپیروانم را از آنان بگیردا.

زینب (س) نیز در مواقع مختلف دعاهای مظلومانه حسین (ع) را می‌شنید و فراموش نکرده بود که پدرش علی (ع) فرمود:

«من سل سیف البغی قتل به».

«هر کس شمشیر ستمگرانه سازد، با همان شمشیر خود کشته خواهد شد».

۲- چگونگی مرگ یزید

یزید بن معاویه با تعدای از یاران مخصوص خود، با پیمودن دو روز راه، برای شکار از شام بیرون رفتند. ناگاه آهویی دیده شد، یزید به همراهان گفت: «می‌خواهم خود تنها آنها را تعقیب و شکار نمایم» و سپس به دنبال آهو حرکت کرد و. آهو از این دره به آن دره فرار می‌کرد. یزید همچنان او را تعقیب می‌نمود تا اینکه در رودخانه بزرگی آهو از چشم ناپدید شد؛ در اینجا تشنگی زیادی یزید را فرا گرفته بود، ناچار کنار چاه آبی رفت و از بادیه‌نشین که آنجا حضور داشت آب درخواست نمود. مرد بادیه‌نشین نخست پرسید: «ای برادر عرب! نام تو چیست؟»

وی جواب داد: «من امیرالمؤمنین، یزید بن معاویه، هستم!»

عرب فریاد زد: «ای دشمن خدا و رسول! تو همان قاتل حسین بن علی هستی؟» آنگاه شمشیر خود را برداشت و از فرصت استفاده کرد و شمشیر خود را بر سر یزید فرود آورد؛ اما شمشیر از سر یزید رد شد و به سر اسب او اصابت کرد، ولی این ضربه سبب شد که اسب یزید سخت رم کند و به سرعت بگریزد. آری اسب به سرعت و بی‌مهابا فرار می‌کرد، به‌طوری که یزید از بالای آن سقوط کرد، ولی پای او در رکاب اسب گیر کرده و باز اسب همچنان می‌گریخت، و بدن یزید به بوته‌های بیابان، سنگ‌ها و کوه‌ها می‌خورد به‌طوری که بدن او پاره‌پاره شد، و یاران وقتی اسب را یافتند فقط مچ پای یزید در رکاب اسب باقی مانده بود!

آنگاه همراهان یزید، با ناراحتی زیاد راه باز گشت را درپیش گرفتند و خبر مرگ

او را برای مردم آوردند و بالاخره یزیدبن معاویه، به قول علامه سید محسن جبل عاملی در سال ۶۴ هجری، در حالی که از شهادت امام حسین سه سال و دو ماه و چهار روز گذشته بود، هلاک شد.

دیار بکر می‌نویسد:

«جنازه یزید به دمشق منتقل شد، پسرش معاویه بر او نماز خواند و در مقبر باب الصغیر شام مدفون گردید».

۳- چگونگی مرگ عبیدالله بن زیاد

عبیدالله بن زیاد از سوی یزید، استاندار کوفه بود و هم او بود که عمر سعد را به عنوان فرماندار ارتش خویش به کربلا برای کشتن حسین (ع) و یارانش اعزام داشته بود؛ آن جنایت بزرگ در تاریخ اسلام به دست وی و همکارش عمر سعد، واقع شد.

دیار بکری می‌نویسد:

همان‌طور که حسین در روز عاشورا کشته شده بود، عبیدالله بن زیاد هم در روز عاشورای سال

۶۷ هجری به دست ابراهیم بن اشتر، کشته شد و ابراهیم سر او را برای مختار فرستاد. مختار هم

سر عبیدالله را برای عبیدالله بن زبیر فرستاد، عبیدالله هم سر بریده را نزد علی بن الحسین،

ارسال داشت.

عمار بن عمیر یتمی می‌گوید:

«وقتی سر عبیدالله بن زیاد و یاوران او را آوردند، من برای تماشا رفتم. متوجه شدم که پیوسته مردم می‌گفتند: آمد، باز آمد، وقتی خوب دقت کردم دیدم پیوسته ماری داخل حفره سرها می‌شود و بیرون می‌آید و همچنین ماری داخل حنجره عبیدالله بن زیاد می‌گردد».

و بدین صورت عبیدالله هم، چهار سال پس از شهادت حسین (ع) با شمشیر انتقام، و با وضع رقت‌باری به سزای عمل خود رسید!

۴- چگونگی مرگ شمربن ذی الجوشن

شمر نیز یکی دیگر از قاتلان و ستمگران صحرای کربلاست. جرج جرداق

می‌نویسد:

او در ناپاکی از رئیس خود، عبیدالله بن زیاد کمتر نیست، شمر بود که عده‌ای از فرزندان ابوطالب را

درحالی‌که آب در مقابل چشمان آنان وجود داشت، با لب تشنه شهید کرده، شمر بود که دستور داد

بدن حسین (ع) با سم اسبان پایمال کنند، به دستور شمر هنوز طفلی از خیمه‌های حسین بیرون

نیامده بود که اسب‌سواران بنی امیه می‌دویدند و او را با نیزه و شمشیر پاره پاره می‌کردند.

حال بعد از این ظلم و جنایت در کربلا، سرنوشت وی به کجا انجامیده است؟

تاریخ گواهی می‌دهد که وقتی مختار سرگرم انتقام از جنایتکاران کربلا بود، شمر از کوفه گریخت و در بیابان‌ها و روستاها به صورت یک آواره ناشناس به‌سر می‌برد، تا اینکه غلام مختار به نام زربی به تعقیب او پرداخت و او را در

روستای گلتینه یافتند و با شمشیر او را از پای در آوردند و بدنش را پیش جانوران انداختند! سر بریده شمر را هم برای مختار به کوفه آوردند و مختار هم سر بریده شمر را برای محمد بن حنیفه، برادر امام حسین به مدینه فرستاد.

۵- حرمله بن کامل

حرمله نیز از ستمگران هتاک و بی‌عاطفه روز عاشورا است، از جمله جرائم سنگین او این است که کودک کوچک حسین (ع) را که پدر در آغوش گرفته بود و می‌بوسید و با او خداحافظی می‌کرد را هدف تیر قرار داد و کودک را در آغوش پدر به قتل رسانید. همچنین کودک دیگری را به نام عبدالله فرزند امام حسن مجتبی (ع) را که به آغوش حسین (ع) پناه برده بود، هدف تیر خود قرار داد، و آن کودک را در دامن امام حسین شهید کرده و با این جرائم سنگین خود، دل‌های اهل بیت را سخت به درد آورد.

منهال بن عمرو می‌گوید:

«همان روزهایی که مختار سرگرم انتقام از قاتلان حسین (ع) بود، من در مکه برای خداحافظی نزد امام زین العابدین رفتم، آن حضرت سؤال کرد: «تکلیف حرمله چه شده است؟»

گفتم: «وی هنوز در کوفه به سر می‌برد و زنده است».

آنگاه زین العابدین دست به طرف آسمان برداشت و نفرین کرد:

«خدایا! حرارت آهن را به حرمله بچشان، خدایا! داغی آتش را به کام او فرو ریزا!».

باری وقتی من به کوفه بازگشتم، مختار که با من نیز دوست بود دعای زین العابدین را با وی در میان گذاشتم، مختار هم ضمن اینکه متوجه مطلب شده بود گفت:

«تو چرا برای اعمال ولایت با من همکاری نمی‌کنی؟»، بعد دستور داد، حرمله را دستگیر کردند و سر و صورت او را بریدند و او را در آتش سوزاندند».

آنگاه مختار که توانسته بود، دعای امام زین العابدین (ع) را اجابت کند از اینکار بسیار خوشحال گردید و از مرکب پیاده شد و سجده شکر طولانی انجام داد.

اگر بخواهیم، سرگذشت همه قاتلان و ستمگران، در حق امام حسین (ع) را مطرح کنیم، بحث خیلی به درازا خواهد کشید، اما خلاصه مطلب این است که مختاربن ابو عبیده ثقهی، در یک نوبت، ۲۸۴ نفر از قاتلان را جمع کرد و به قتل

رسانید و طبق نظری، کل مقتولین حسین به دست مختار به نه هزار نفر رسیده است و ای کاش زینب، دختر قهرمان علی (ع) که چنین روزی را پیش‌بینی کرده بود و بر سر بزرگ قاتلان، یزید بن معاویه، فریاد می‌زد که خیلی باد به دماغ انداخته‌ای و دنیا را به کام خود می‌بینی و نگاه مغرورانه به این طرف وآن طرف می‌اندازی، عجله مکن، روزگار سقوط تو نیز فرار می‌رسد، زنده بود و ناظر ذلت‌ها و نکبت‌ها و بیچارگی‌های دنیا و آخرت بنی امیه و همراهان آنان می‌گردید.

به هر حال بنی امیه، از قدرت شیطانی خود سوء استفاده کردند و دست به ریختن خون فرزندان پیامبر (ص) زدند، به روی مظلومان و پاکان، شمشیر ظلم بکشیدند اما سلطنت و حاکمیت آنان جمیعا پس از این فاجعه دردناک شش سال بیشتر طول نکشید که با شمشیر انتقام از پای در آمدند و این یک واقعیت طبیعی و حتمی در نظام خلقت است[۶۶].

نتیجه‌گیری

خداوند را سپاس می‌گویم که لطف خود را شامل من کرد تا بتوانم تحقیق خود را به پایان برسانم، نتایجی که این تحقیق گرفتم عبارتند از:

حضرت زینب کبری (س) در کنار معلمانی مانند جدش رسول خدا، پدرش علی مرتضی، مادرش فاطمه زهرا و در کنار بزرگوارانی چون برادرانش امام حسن و امام حسین (ع) رشد و پرورش یافت و طبیعتا کسی که در خانه علم و گهواره دانش، زندگی کند از واکنش‌های علمی آن محیط بهره‌مند خواهد بود.

حضرت زینب (س) از مقام علمی بالایی برخوردار بود به‌طوری که وقایع آن روزگار این مسئله را به خوبی روشن می‌کند و به اثبات می‌رساند. اما زین العابدین در کوفه وقتی خطبه آتشین حضرت زینب را مشاهده کرد طبق مصالحی، به زینب (س)، دستور سکوت داد. عمه جان آرام بگیر و ساکت شو. الحمدلله تو دانشمند بدون معلم و کلاس و متفکر و خردمند بدون آموزگار هستی. آن حضرت به معنی خاص نیز از وضعیت برجسته‌ای برخوردار بود؛ شجاعت و شهامت حضرت زینب در برخورد با دشمنان، اعجاب‌انگیز است، آنجا که خطبه بی‌نظیری را در حضور دژخیمان ایراد نمودند و شجاعت بی مانندی از خود به نمایش گذاشتند.

حضرت زینب درگذشت و ایثار و صبر و بردباری، زهد و تقوا، اخلاص و مدیریت و تدبیر و فصاحت و بلاغت بی‌نظیر بودند.

---

[۶۶] ر. ک: احمد صادق اردستانی، همان، ص ۳۸۱.

بدون تردید یکی از مهمترین عوامل تربیت و پرورش فضیلت‌های اخلاقی و همین‌طور تثبیت و انتقال ارزش‌های فرهنگی و اعتقادی، استفاده از الگوی مناسب است. چرا که الگو و سرمشق به لحاظ برخورداری از ویژگی‌های خاصی می‌تواند به روند حفظ و انتقال فضائل و آموزه‌های تربیتی سرعت بخشیده و به تعمق و ماندگار شدن آن کمک می‌نماید.

در مجموعه تعالیم اسلام، به‌ویژه در قسمت‌های مربوط به مسائل تعلیم و تربیت، نه تنها توصیه و تأکید بر استفاده از شیوه الگویی شده بلکه علاوه بر تبیین مشخصات و ویژگی‌های یک الگوی مناسب، در مواردی که ضرورت پیدا کرده است مصداق نیز برای آن ذکر شده است؛ در شرایط کنونی که استکبار جهانی و ایادی جیره‌خوار آن با تمام قوا، ارزش‌های اصیل اخلاقی و اعتقادی مسلمانان بلکه تمام مکاتب الهی را مورد تهاجم قرار می‌دهند و کوشش می‌کنند تا از این طریق به فراموش سپردن این گنجینه‌های عظیم تمدن بشری، راه را برای چپاول همه جانبه خود هموار سازند.

یکی از شیوه‌های مقابله با این حملات ناجوانمردانه آن است که برای نسلی که از همه بیشتر در معرض نوک تیز مهاجم دشمن قرار دارد از میان شخصیت‌های برجسته اسلامی که عملکرد و رفتار و اخلاق آنها آینه تمام نمای فرهنگ اصیل اسلامی است کسانی به عنوان سرمشق و اسوه معرفی شوند تا از طریق اقتدا به آنها با ترفندهای دشمنان کمالات و ارزش‌های معنوی به بهترین وجه مقابله گردند.

در این راستا توجه به حفظ سلامت فکری و اعتقادی قشر بانوان، از اهمیت و ضرورت بیشتری برخوردار است، چرا که همواره در طول تاریخ خطرناک‌ترین نقشه‌های دشمنان از طریق نفوذ و ایجاد تغییر در نوع و تفکر و بینش این قشر از جامعه، عملی شده است. به علاوه حفظ سلامت بینش و دیدگاه‌های ارزشی بانوان هر جامعه‌ای، به لحاظ نقش بسیار مهمی که در تربیت نسل جدید آن دارد تضمین کننده سلامت فکری و فرهنگی سایر اقشار محسوب می‌شود.

یکی از چهره‌های برجسته جهان اسلام که به‌خاطر برخورداری از ویژگی‌های منحصر به فرد، در تمام زمینه‌ها می‌تواند یک الگوی تمام معنی در تمام اعصار مطرح شود، حضرت زینب (س) است.

امروزه بانوان جامعه اسلامی می‌توانند از طریق اقتدا به سیره و عملکرد و فضائل شیر زن کربلا حضرت زینب کبری (س) تمام دسیسه‌های ناجوانمردانه استکبار جهانی را خنثی نمایند.

منابع و مآخذ

قرآن مجید

۲- آملی، یوسف، زندگانی حضرت زینب، انتشارات دفتر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷.

۳- اردستانی، احمد صادق، زینب قهرمان دختر علی، انتشارات مطهر، ۱۳۷۲.

۴- (....) بانوی شجاع زینب کبری، انتشارات مطهر، ۱۳۷۳.

۵- بحرالعلوم، محمد علی، سیری در زندگی حضرت زینب، انتشارات حکمت، بی‌نا، بی‌تا.

۶- بنت الشاطی، عایشه، زینب بانوی کربلا، مترجم: سید رضا صدر، کانون پژوهش‌های اسلامی، بی‌نا، بی‌تا.

۷- جزائری، سید نورالدین، خصائص زینبیه، انتشارات مسجد جمکران، ۱۳۷۹.

۸- جوادی، دبیر حاج سید، زینب حماسه‌ای بر فراز تاریخ، انتشارات نوید، ۱۳۶۰.

۹- حائری، علی، انقلاب زینب کبری، انتشارات تابان، ۱۳۷۸.

۱۰- (....)، کاووشی تاریخی در مورد زینب کبری (س)، تهران، انتشارات کلبه، ۱۳۷۸.

۱۱- داستانی، بنیسی، اسدالله، پیام سنگین عاشورا، قم، بی‌نا، ۱۳۷۱.

۱۲- رهبر، علی، قطره‌ای از فرات عاشورا، انتشارات شفق، ۱۳۷۲.

۱۳- رضائی، مهدی، زیباترین شکیب زندگی حضرت زینب (س)، حوزه علمیه قم، انتشارات تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴.

۱۴- رسولی، هاشم، زندگانی حضرت فاطمه الزهراء و فرزندان آن زینب و ام کلثوم، انتشارات علمیه اسلامیه، بی‌نا، بی‌تا.

۱۵- سابقی، محمد حسین، پژوهشی پیرامون بارگاه حضرت زینب، مترجم: عیسی نسیم‌پور، انتشارات نوید، ۱۳۷۸.

۱۶- سیف، رسول، بانوی عاشورا، انتشارات مدرسه، ۱۳۷۷.

۱۷- شجاعی، مهدی، آفتاب در حجاب، کانون فرهنگی و پژوهشی کودکان و نوجوانان، بی‌نا، بی‌تا.

۱۸- صاحبی، محمد جواد، مهتاب غمرنگ، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.

۱۹- غفوری، علی، گوشه‌ای از سرگذشت و شهادت امام حسین (ع)، انتشارات فجر تهران، ۱۳۳۶.

۲۰- فارسی، جلال الدین، سرگذشت راست حضرت زینب، انتشارات مطهر، ۱۳۷۲.

۲۱- محلاتی، ذبیح الله، ریاحین الشریعه، مترجم: دانشمندان بانوان شیعه، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ج ۳، بی‌تا.

۲۲- مدرسی، آیت الله سید محمد تقی، نمونه‌های ایثار حضرت زینب، مترجم: محمد صادق شریعت، انتشارات محبان الحسین، بی‌تا.

۲۳- مقیمی، محمد، خطابه زینب کبری، انتشارات سعدی، بی‌نا، بی‌تا.

۲۴- مطهری، سید مرتضی، در سنگر عفاف، بی‌نا، بی‌تا.

۲۵- (....)، حماسه حسینی، ج ۳، بی‌نا، بی‌تا.

۲۶- مهاجرانی، سید عطاء الله، پیام‌آور عاشورا، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۴.

ضمائم

ضمائم در این تحقیق به صورت پاورقی می‌باشد.[۶۷]

[۶۷] جمعی از نویسندگان، پایان نامه‌ها، ۱جلد، [بی نا] - [بی جا] - [بی جا]، چاپ: ۱.